

خاستگاه و ریشه های زبان چندکانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری

بخشهای سوم و چهارم

نویسنده: عزیز آریانفر

ناشر: تارنمای خراسان زمین

www.khorasanzameen.net

۳ سرطان (تیر) ۱۳۹۴

بخش سوم

دوره تاریخی مکتوب (دوره گذار از عصر پ.م. به عصر حاضر میلادی)

(برآمدن الکساندر مكدونی، برافتادن هخامنشی ها و فراهم شدن زمینه برای پدیدآیی زبان

پارسی میانه خاوری نخستین)

- پیش از آن که بحث را دنبال کنیم، می خواهم از پیش چند نکته را خاطرنشان بسازم:
- 1- نوشته دست داشته، در واقع پاسخ هایی است که در دو، سه سال گذشته به شماری از دوستان دانشجو در پیوند با تاریخ و زبان در سرزمین ما از راه چهره نما یا رخنما (فیس بوک) و «پیک بر» یا «پیک رسان» (Email) در کهکشان انترنی داده ام. بیشتر به خاطر آسانی کار، نوشته هایی را که از ویکی پیدا در زبان پارسی برای خود بایگانی نموده ام، آورده، در برخی از موارد از زبان روسی ترجمه نموده ام. روشن است در جاهایی که نیاز بوده، مطالبی را از دیگر منابع و آثار از جمله از زبان روسی چاشنی بحث نموده ام و گاهگاهی هم جسارت نموده، دیدگاه ها و برداشت های خودم را هم آورده ام.
 - 2- بایسته یادآوری است که در این نوشته، سخن بر سر بررسی مساله از دیدگاه زبان شناسی ناب و علوم وابسته به آن مطرح نیست. بل تنها در سایه و در متن تاریخ سیاسی و فرهنگی منطقه و دگردیسی های بزرگ تاریخی مطرح می باشد. یعنی سیر تاریخ در یک گستره پهناور و تاثیرگذاری های آن بر شکلگیری و ریختیابی زبان ما در درازای هزاره ها و سده ها به بررسی گرفته می شود.
 - 3- بالاتر از همه، بنده در این جا تنها می خواهم آن چه را که در بایگانی خود دارم، از منابع گوناگون داندلود، فشرده سازی، ویرایش و پیرایش کرده ام و در بسی از

موارد از روی برخی از کتاب ها تایپ کرده ام، در دسترس پژوهشگران گرانمایه بگذارم و بستری را هموار کنم تا در روی آن بتوان گفتمان جدی یی را به راه انداخت. یعنی بر آن هستم که تازه در آغاز کار هستیم، نه پایان آن. فشرده سخن، آن چه می خوانید، در واقع فتح باب است تا بستن پرونده.

4- در این نوشته، هر جایی که از ایران سخن رفته، منظور ایران کنونی نه، بل ایران بزرگ جغرافیایی و گستره فرهنگی ایران است. شایان یادآوری است که ایران در تعریف همه دانشمندان جیوگرافی (جغرافی) یا گیتاشناسی - سرزمینی است بین میانرودان دجله و فرات در غرب، میانرودان آسیای میانه در شمال خاوری، فلات تبت و کوه های پامیر در خاور، قفقاز، دریاچه ارال و دریای کاسپین در شمال و رود سند در جنوب خاوری و جنوب و خلیج پارس در جنوب باختری. روشن است گستره ایران فرهنگی بسی بزرگتر از این گستره گیتیایی است. از همین رو، گستره کنونی افغانستان بیشتر به نام ایران خاوری آمده است. در واقع هم نام ایران خاوری بنا به همه مدارک تاریخی زینده کشور ما است و بسیاری از دانشمندان هنگام بررسی مسایل تاریخی آن را درست به همین نام یاد می کنند.

به هر رو، در بخش دوم دیدیم که گروه هایی از توده های اریایی که پس از سرازیر شده به پشته ایران، در غرب و جنوب آن استقرار یافته بودند، با توده های بومی باشند گستره میانرودان وارد تعامل پویا و دیرپا شدند. یکی از نخستین تیره هایی که موفق به تشکیل دولت در این گستره گردید، مادها بودند که توانستند دولت آشور را براندازند، یورش سکایی ها را پس بزنند و آنان را برانند و شالوده ساختارهای دولتی نیرومند را پی ریزند.

همین گونه دیدیم، که پارسیان برخاسته از ایران خاوری (بلخ و هرات) به غرب و جنوب پشته ایران شتافتند، و در آن جا در آغاز زیر سایه مادها بسر می بردند و سپس توانستند دولت مادها را براندازند و خود دولت بزرگی را تاسیس کنند که دامنه های آن در راهبردی ترین بخش های سه قاره آسیا، افریقا و اروپا پهن بود.

همچنین یادآور شدیم که آن چه برای ما در قرینه موضوع مورد بررسی اهمیت دارد، این است که تمدن های اریایی مادها و پارس ها به پیمانه های معینی از تمدن های باستانی آسیای باختری مانند تمدن های میانرودانی سومر، اکد، آشور، بابل، حتیان، هیتی ها، اورارتو، منائیان و... نیز لیدیه و مصر باستان تاثیر پذیرفته بودند.

همین گونه، نوشتیم که زبان هخامنشیان پارسی (زبان اریایی) که به گونه مفروض و مشروط «پارسی باستان» خوانده می شود، و به باور همه زبان شناسان بزرگ جهان، نیای زبان کنونی پارسی دری یا پارسی نو شمرده می شود، به پیمانه های معینی از زبان های سومری و اکدی (به لهجه های بابلی و آشوری) و ایلامی و اورارتویی و عبری قدیم و یونانی و ارمنی و... و به ویژه زبان مادی تاثیر پذیرفته بود.

به گفته دیاکونوف، «منابع آشوری و بابلی چندین زبان را که در عهد باستان در سرزمین میانرودان رایج بوده اند، به نام بر می شمارند: کوتی، لولویی، مانی یی (از شاخه های کوتی یا لولویی)، مهرانی، کاسی یی و...».

روشن است همه این زبان ها چه بر زبان مادی و چه بر زبان پارسی باستان تاثیراتی بر جا گذاشته بودند. باز هم به گفته دیاکونوف «زبان پارسی نو هم منحصرأ بازمانده زبان پارسی باستانی نیست و در سده های نهم و دهم میلادی در نواحی شرقی [ایران] و بیشتر بر مبنای لهجه های موجود پدید آمده، و گذشته از آن در طی ادوار مختلف قبل تاریخی خویش عناصر فراوانی از لغات زبان مادی و بعدها به خصوص پارسی را جذب کرده (به حساب آبايف- تا دو ثلث). به ویژه تاثیر عظیم فرهنگی زبان مادی یعنی زبان قومی که در آن زمان از لحاظ رشد و تکامل بالاتر بوده، در پارسی باستانی مشهود است.»

می دانیم که زبان های اوستایی و مادی هم دارای ریشه های مشترکی اند. «...استرابون- گیتاشناس سده یکم میلادی به همانندی زبان های مادی ها و پارسیان و باختری ها اشاره می کند. اشاره یی هم به همانندی زبان های سکاییان با مادی ها نیز نموده است.» شایان یادآوری است که زبان مادی به رغم هم ریشه بودن با زبان پارسی باستان، «از لحاظ صوتی یا فونوتیک

با زبان پارسی باستان تفاوت فاحشی داشته بود و به زبان های اقوام آسیای میانه چون اوستایی و سپس سغدی و خوارزمی و سکاییان نزدیک بود.»

به هر رو، «نزدیکی میان دو زبان اوستایی و مادی مسلم است و از جهات بسیار بوده ولی به حدی نیست که آن دو را یک زبان بدانیم و مشابهت کامل میان آن ها قایل شویم.»

هر چه بوده، آ. فریمان خاطرنشان می سازد که هر قدر که در اعماق قرون پیش برویم، تفاوت میان زبان های شرق ایران (سکایی) و «غرب ایران» کمتر می شود.

دیاکونوف می گوید که «حقایقی بسیاری اند که زبان اوستایی را با گروه فرعی زبان های سکایی و آسیای میانه یی مربوط می سازد.»

چنین پنداشته می شود که گویشوران زبان مادی، اریایی هایی بودند که با گذشتن از قفقاز وارد پشته ایران شده بودند. در حالی که گویشوران زبان های اریایی (اوستایی و پارسی باستان و...) از راه گستره هوانیرات یا گستره فرهنگ اندرونوو، نخست وارد شمال ایران خاوری (بلخ و هرات) شده و سپس از آن جا به سوی غرب و جنوب پشته رهسپار گردیده بودند. از همین رو هم است که همانندی زبان های مادی و پارسی باستان میراث بودوباش در گستره ائیریانا ویجای نخستین در شمال دریای کاسپین و تفاوت میان آن ها به دلیل دوری دست کم هزار ساله با بودوباش در دو سوی کاسپین بوده است.

از دید دیاکونوف، «به طور کلی تجزیه و تحلیل تطبیقی زبان های ایرانی به استنتاج زیر منتهی می شود: زبان های ایرانی به سه گروه فرعی تقسیم می شوند:

- 1- گروه فرعی اسکیتی سکایی - آسیای میانه یی
- 2- گروه فرعی مادی - پارتی یا به اصطلاح «شمال غربی»
- 3- گروه فرعی جنوب غربی که عجلاتا تنها نماینده باستانی معلوم و مکشوف آن - همان زبان پارسی باستانی می باشد.

عاداتا دو گروه فرعی اخیر را متحد ساخته، به نام «گروه ایرانی غربی» می خوانند.»

ما در بخش نخست فرض را بر این گرفتیم که زبان اوستایی، زبان دوره های پیشدادی و کیانی در بامیان و بلخ بوده است. «چنان که می دانیم، بیشتر پژوهشگران شوروی پیشین و غربی ظهور اوستا را از آسیای میانه می دانند.

باباجان غفور اف، جکسون، گیگر، آلتهم - باکتريا را؛

ترور - سغد را؛

اکادميسين استرووا - مرغیان را؛

تالستوف و هنینگ - خوارزم را؛

زادگاه اوستا¹ می شمارند.

ولی برخی کسان هم هوادار مادی بودن اوستا هستند (ماکولسکی و هرتسفلد).»

در بخش دوم نوشتیم که پارس یا ایران نخستین «...در اوستا، کهن ترین متن سرزمینی و فرهنگی اثیرینم و یجه است که حوزه هندوکش و هیرمند به نام «اوپائیری سئن» را در بر می گیرد. به معنای فراتر از پرش شاهین. در متن های پهلوی به گونه «اپارسن» نام برده شده است. ... این واژه در اوستایی اوپائیری سئن، در پهلوی به گونه اپارسن و در پارسی دری نو به گونه پارس آمده است. نشانه هایی که از موقعیت سرزمینی پارس در متن اوستا و متن های پهلوی داده شده است، شکی نمی گذارد که منظور از آن، دامنه های کوه های هندوکش و بابا است.

¹. شایان یادآوری است که اوستا به چهار بخش اصلی: یسنا، وندیداد (ویدودات)، یشت ها و ویسپرد تقسیم می شود. مواظظ منظومی که از لحاظ زبان قدیمی ترین بخش اوستا است، جزو یسنا است که اصطلاحاً گات ها نامیده می شود.

«اگر زبان بخش های مختلف اوستا را مبنا قرار بدهیم، قدیمی ترین بخش که تصور می شود در طول زندگانی زردشت نوشته شده، گات ها (سرودهای مذهبی) است. بخش بعدی که به نثر نوشته شده، معروف به گات های هفتگانه است. هر دوی این بخش ها - یسنا (مناجات نامه) را تشکیل می دهند. تصور می شود تنها این بخش از اوستا پیش از استیلای یونانیان نوشته شده است. بنا بر این، تنها این بخش را می توان به عنوان بازگو کننده نخستین دوران تاریخ ایران، یعنی امپراتوری زیر حاکمیت خاندان هخامنشی ارزیابی کرد.»

در متن های کهن اوستا و پهلوی به روشنی تمام از جاری شدن رودهای هریرود، هلمندرود و بلخروود و مرور رود از اوپائیری سئناپارسن و پارس سخن گفته اند که بدون تردید این رودها از کوه های بابا و هندوکش سرچشمه گرفته است. شادوران پور داوود - اوستا شناس برجسته نیز ضمن نقل مستندات متون پهلوی، اوپائیری سئن و اپارسن را کوه های بامیان در مرکز افغانستان دانسته است: «... اوپائیری سن در اوستا و اپارسن در بندهش، عبارت است از بخش غربی هندوکش که دامنه های کوه بابا باشد». (پور داوود، فرهنگ ایران باستان، 2535 ص. 304)

«رود هلمند از دامنه های بابا سرچشمه گرفته و به سیستان می ریزد و بلخ رود از پارس به همدان می آید.» پور داوود در حاشیه یشت ها نیز گفته است «بلخروود از کوه اپارسن به بامیکان [بامیان] می آید». به گونه یی که دیده می شود، پارس همان ایران شهنامه است و پارس نخستین و ایران نخستین پس از سرازیر شدن آریایی ها به پشته ایران در همین بامیان بوده است. یعنی پارسیان توده یی بوده اند ایرانی که از بامیان برخاسته و از راه بلخ بامی و هرات به غرب (شمال ایران و از آن جا به غرب ایران) و جنوب افغانستان کنونی یعنی به سوی سیستان و از آن جا به جنوب ایران (پارس) شتافته بودند. بخش دیگری از پارس ها یا پرسوها، همین پشتون ها بودند که از سیستان به سوی قندهار و چمن و گستره پشتون نشین نشین کنونی پاکستان شتافتند.

شایان یادآوری است که بسیاری از دانشمندان چنین می پندارند که نام «هند» برگرفته از رود سند (ایند) است که آن را پارسیان بر این رود گذاشته بودند. در این جا می کوشیم ریشه ها این نامگذاری را بیابیم. می توان چنین گمان برد که آن گروه از پارسیان یا پرسوها (اپارسین ها) که به سوی رود سند شتافته بودند، نام خود را بر این رود گذاشتند. اپارسین شاید با گذشتن زمان به ابارسین (اباسین) تحول یافته باشد. در زبان پشتو همین اکنون هم رود سند را اباسین می خوانند. از سوی دیگر، رود را «سیند» می گویند که شاید اباسین، اباسیند شده باشد و شکل کوتاه شده آن سیند شده باشد.

به هر رو، منظور این بود که نشان دهیم که پارس ها قومی بودند برخاسته از بامیان و بلخ که به سوی غرب و جنوب پشته ایران رهسپار شدند و روشن است باید زبان نخستین خود (زبان آریایی یا اوستایی) را با خود برده باشند. بحث دیگری است که زبان آن ها با گذشت زمان با زبان های سایر توده های باشنده بابل، آشور و ایلام و توده های باشنده گستره مادها و.... آمیزش یافته بود. همین زبان بود که در آینده به نام زبان پارسی باستان یاد شد.

با این هم، همه چیز به این همواری نیست. در باره واژه پارس و خاستگاه آن و نیز این که پارسیان از کجا و چگونه به پشته ایران آمده بودند، دیدگاه های گوناگونی از سوی پژوهشگران ابراز شده است. برای مثال دیاکونوف می نویسد: «جالب تر از همه، این است که خود نام پارس مادی است. در زبان پارسی باستانی می بایست به شکل «پارته» بر خوریم. ولی برعکس کلمه «پارت» که به زبان اشکانی می بایست «پرسو» نامیده شود، «پرتو» خوانده شده و پرسو به آشوری «پارسوآ» به ناحیه دیگری می گفتند که در اقصای غربی خاک ماد واقع بوده و منابع آشوری و اورارتویی آن را چنان که باید به ما شناسانده اند. این اصطلاحات به کلمات ایرانی «پارس» و «پارسوا» و «پارت» در کنار (پهلوی یا جوار) خاک ماد قرار داشتند: در جنوب- پارس و در غرب- پارت (و در شمال- ماد در میان دیگر قبایل به نام پارسی ها هم بر می خوریم). هر سه نام به معنی «کنار» یا پهلوی (جوار) می باشند و ماد مرکز پارسوا و پارس به نظر می رسد. و ظاهراً «پارت» برای قبایلی که به لهجه های جنوب غربی سخن می گفتند، به منزله کناری-ی بوده.»

برداشت من این است که باید میان معنای «پارس» («پرس» یا «پرسو») به عنوان یک تیره و تبار و «پارس» و «پارت» و «پارسوآ» به معنای «کنار» و «پهلوی» در زبان های مادی و اشکانی و میانرودانی تفاوت قائل شد. همین گونه میان «پارت ها» (پارث ها یا پرتوها) به عنوان یک تیره و تبار و پارت به معنای کنار و پهلوی در زبان های مادی و اشکانی. در غیر آن، بسیار دشوار است از گرداب خلط مبحث بیرون آییم. طرفه این که در زبان سکایی (اسکیتی) پارت- جمع «پار» می شود. در این زبان «ت» یا «د» نشان جمع است. همانند «ان» یا «ها» در زبان پارسی. از همین رو، پار= پار (مفرد) | پارت= پارها (جمع). یعنی اگر پارت ها را سکایی بشماریم، خودشان خویشان را «پارنی» (پاری) می خوانده اند.

حال اگر به سنجش بگیریم که در برخی از زبان های اروپایی S «اس» نشانه جمع است، («پارس» جمع «پار» می شود. یعنی «پارها» یا «پاری ها»). می دانیم که در زبان روسی هم پارس (پار + ن) به معنای مرد جوان کاربرد دارد که نوبه خود ریشه اسکیتی داشته و در گذشته به مردان جوان رزمنده و جنگجو اطلاق می شده است. در این قرینه، پارس و پارت هر دو جمع «پار» می شود- یعنی مردان جوان رزمجو. این گونه، می بینیم که یافتن سررشته واژه های پارس و پارت دشوارتر و پیچیده تر می شود. با این هم، باید به گونه جدی در نظر داشت که پارس ها و پارت ها به رغم داشتن ریشه مشترک اریایی، دو تیره مختلف بوده اند. پارس ها زیر نام توده های ایرانی و پارت ها زیر نام توده های تورانی آمده اند. زبان های پارسی و پارتی هم به رغم هم‌ریشه بودن، تفاوت هایی دارند که نباید از دید انداخته شود. از این رو، نباید چنین پنداشته شود که پارس و پارت چه از دید تباری و چه از دید زبانی و چه از دید معنایی (پهلوی و کنار) عین چیز بوده است.

ما در آینده باز هم به این موضوع برخورد خواهیم گشت. از این رو، برای جلوگیری از به درازا کشیدن سخن، دیگر بر سر آن نمی پیچیم.

در این جا، پیش از پرداختن به اصل بحث، نگاهی می افکنیم به زبان آرامی که همان گونه که گفتیم، تاثیرات شگرفی بر زبان های مادی و پارسی باستان داشت. زبان آرامی زبان بین المللی جهان باستان بوده است.

در ویکی پدیا در باره زبان آرامی چنین می خوانیم:

«زبان آرامی عضوی از زبان های سامی است که بیش از ۳۰۰۰ سال پیشینه دارد. زبان آرامی ها، زبان اداری امپراتوری ها و حتا کاهنان بوده است. زبان اصلی بخش عمده یی از کتاب های آسمانی دانیال و عزرا و زبان کتاب تلمود است. آرامی را زبان عیسی دانسته اند و امروزه هنوز زبان مادری اقلیت های کوچک بسیاری است. امروزه شماری از جوامع که بیشتر آن ها آشوری هستند، به زبان آرامی نو سخن می گویند. این زبان اکنون در حال انقراض شمرده می شود. آرامی از خانواده زبان های افرو آسیایی است و در میان زبان های

متعدد این خانواده از زیر شاخه سامی به شمار می رود. آرامی قسمتی از گروه زبان‌های سامی شمالغرب است که همچنین شامل زبان‌های کنعانی مانند زبان عبری می‌شود.

در سده دوازدهم پیش از میلاد، گویشوران زبان آرامی به تدریج در نواحی جنوب ارمنستان تا کشورهای قسطنطنیه (کنستانتینوپول یا استانبول در ترکیه امروزی) /پارس (ایران امروزی) / شام (سوریه امروزی) / آذربایجان / لبنان / اردن / مصر و همه کشورهای خاور میانه امروزی و بخشی از آسیای میانه مانند افغانستان و ترکمنستان ساکن شدند و یکی از زبان‌های مهم جهان مسیحیت را به میان آوردند. در سده چهارده پیش از میلاد این زبان تقریباً در اوج خود به سر می‌برد و به بسیاری از کشورهای آسیای جنوب و جنوب شرقی مانند: هند، مالزی، اندونزی، تبت و همچنین بخش‌های از آفریقا و اروپای شرقی مانند: اوکراین، بلغارستان، مجارستان، آلبانی، مقدونیه و یونان رسید.

از سده پانزدهم پ. م. به بعد، چند شاخه از این زبان به وجود آمد که شامل بود بر زبان سامی، افرو، زبان عبری، زبان آسوری، زبان کنعانی که از بین آن‌ها زبان عبری در اسرائیل، اردن، فلسطین و مصر بسیار فراگیر شد به طوری که امروزه نیز زبان کشور اسرائیل عبری است.

آرامی زبانی واحد و انعطاف‌ناپذیر نیست و به دسته‌یی از زبان‌های مرتبط اطلاق می‌شود. تاریخ غنی، ادبیات گسترده و استفاده مجامع مذهبی مختلف از زبان آرامی باعث تنوع و گوناگونی این زبان شده‌است. برخی گویش‌های آرامی متقابلاً قابل فهم هستند، در حالی که برخی دیگر این گونه نیستند. برخی زبان‌های آرامی اکنون زیر نام‌های دیگری شناخته شده‌اند. برای مثال آشوری به زبان آرامی شرقی مجامع مسیحی اطلاق می‌شود. بسیاری از گویش‌ها به «شرقی» و «غربی» توصیف شده‌اند که مرز میان آن‌ها فرات یا اندکی غرب آن است. همچنین می‌توان مرزی را میان آن دسته از زبان‌های آرامی که اکنون زبان‌های زنده هستند (به نام «نوآرامی»)، آن دسته که اکنون به عنوان زبان ادبی استفاده می‌شوند و آن دسته که منقرض شده و اکنون تنها مورد علاقه دانشمندان هستند، قائل شد. تقسیم بندی زیر را

می‌توان برای زبان‌ها و گویش‌های مختلف آرامی استفاده کرد، در حالی که برای این قانون استثنائاتی هم یافت می‌شود: «مدرن»، «میانه»، «قدیم»، «شرقی» و «غربی».

ابتدایی‌ترین الفبای آرامی بر اساس رسم‌الخط فنیقی بوده‌است. با گذشت زمان، الفبای «مربعی» شکل آرامی شکل گرفت. فلسطینی‌های باستان و دیگر مردم باشند در کنعان این الفبا را برای نوشتن زبان خود برگزیدند. اکنون این الفبا بیشتر به الفبای عبری شهرت دارد. این ساختار نوشتاری در کتب مقدس آرامی و دیگر نوشته‌های آرامی یهودیان استفاده شده‌است.

دیگر ساختار نوشتاری زبان آرامی توسط جوامع مسیحی ابداع شد: نوعی رسم‌الخط پیچدار که به عنوان الفبای سوری (یکی از انواع الفبای سوری، سرتو) معروف است.

افزون بر این سیستم‌های نوشتاری، گونه‌های دیگری هم از الفبای آرامی در عهد باستان مورد استفاده گروه‌های مختلف بود: برای مثال نبطی‌ها در پترا و الفبای پالمیرین در پالمیرا. در زمان‌های اخیر نیز توروپو (نگاه شود به: آرامی شرقی جدید) اغلب با استفاده از گونه تغییر کرده‌ای از الفبای لاتین نوشته می‌شود.

تاریخچه زبان آرامی به سه دوره تقسیم شده‌است:

آرامی قدیم ۱۱۰۰ پ. م. تا سال ۲۰۰ شامل:

آرامی مقدس در کتب مقدس عبری.

آرامی مسیح.

آرامی میانه (سال ۲۰۰ تا سال ۱۲۰۰) شامل:

سوری ادبی.

آرامی تلمود، ترگم و میدراش.

آرامی مدرن (سال ۱۲۰۰ تا کنون) شامل:

بسیاری از گویش‌های رایج کنونی.

این طبقه‌بندی بر اساس طبقه‌بندی یی است که کلاس بییر استفاده می‌کرد.

بخش آرامی قدیم بیش از سیزده قرن را به خود اختصاص می‌دهد. این دوره زمانی طولانی به این دلیل انتخاب شده است که همه گونه‌های آرامی که اکنون یکسره منقرض شده‌اند، در آن جای می‌گیرند. دوره آرامی قدیم واضحاً در حدود سال ۵۰۰ پ. م. به پایان می‌رسد، یعنی زمانی که آرامی باستان (زبان آرامی‌ها) جای خود را به آرامی پادشاهی (زبان دولت‌های پادشاهی قدرتمند) می‌دهد. گویش‌های متعدد زبان آرامی قدیم زمانی برجسته می‌شوند که یونانی به عنوان زبان قدرت در منطقه جای آرامی را می‌گیرد.

آرامی باستان به زبانی که از زمان پیدایش آن تا زمانی که به «زبان میانجی» رسمی در هلال حاصلخیز تبدیل شد، اطلاق می‌شود. آرامی باستان زبان رسمی و دولتی در دمشق، حمص، ارواد بود.

آرامی باستان نخستین:

نسخ خطی بسیاری دال بر نخستین نمونه‌های کاربرد از این زبان یافت شده است که به سده پ. م. باز می‌گردد. این نسخه بیشتر اسناد دیپلماتیک میان دولت شهرهای آرامیان هستند. به نظر می‌رسد رسم الخط آرامی در این زمان بر اساس فنیقی باشد و در زبان نوشتار وحدت خاصی دیده می‌شود. احتمالاً پس از گذشت زمانی در نواحی شرقی آرام رسم الخط کامل‌تری جایگزین شد تا بتواند پاسخگوی نیاز آن زمان باشد.

شگفتی برانگیز است که سلطه پادشاه آشور، تیگلت پیلسر سوم در سرزمین آرام در میانه‌های سده هشتم باعث شد، زبان آرامی به زبان میانجی تبدیل شود.

آرامی باستان واپسین:

از سال ۷۰۰ پ. م.، این زبان در نقاط بسیاری پخش شد، اما یکدستی خود را از دست داد. گویش‌ها مختلفی در بین‌النهرین، بابل، فنیقیه و مصر پدیدار شد. با این حال اکدی بر روی آرامی در آشور تأثیر گذاشت و سپس بابلی روی کار آمد. همان گونه که در دو پادشاه

بخش ۱۸:۲۶ آمده است، حزقیا، پادشاه یهود با دیپلمات‌های آشوری به زبان آرامی سخن می‌گوید تا افراد عادی چیزی متوجه نشوند. در حدود سال ۶۰۰ پ. م. پادشاه کنعان نامه خود به فرعون پادشاه مصر را به زبان آرامی می‌نویسد.

کلدانی یا «آرامی کلدانی» اصطلاحی عام برای آرامی مورد استفاده در سلسله خالیدی بابل بود. این اصطلاح برای اشاره به آرامی مقدس به کار می‌رفت که به روش متاخر نوشته می‌شد. آن را نباید با زبان مدرن کلدانی «نو آرامی» اشتباه گرفت.

آرامی پادشاهی:

در حدود سال ۵۰۰ پ. م. بود که داریوش یکم آرامی را به عنوان زبان رسمی نیمه غربی امپراتوری هخامنشی پارس برگزید. اشرافزادگان بابلی هنوز از گویش محلی آرامی شرقی برای بیشتر کارهای خود استفاده می‌کردند، اما دستور داریوش پایه‌های زبان آرامی را تقویت کرد و محکم ساخت. زبان آرامی پادشاهی جدید تا حد زیادی استاندارد شده بود. رسم الخط آن بیشتر بر پایه ریشه‌های تاریخی بود تا گویش‌های گفتاری. همچنین اثرات اجتناب ناپذیر زبان پارسی باستان بر روی این زبان باعث وضوح و انعطاف‌پذیری آن شد. از آرامی پادشاهی گاهی به عنوان آرامی رسمی یا آرامی مقدس یاد می‌شود. قرن‌ها پس از بازگونی دودمان هخامنشیان (در سال ۳۳۱ پ. م)، آرامی پادشاهی که داریوش آن را رسمی کرد، هنوز هم زبان رایج منطقه بود.

از واژه «آرامی هخامنشی» برای توصیف آرامی پادشاهی کار گرفته می‌شود. اغلب زمان استفاده از آرامی را از ابتدای پادشاهی داریوش (از ۵۰۰ پ. م.) تا حدود یک قرن پس از برافتادن دودمان پادشاهی هخامنشیان در سال ۳۳۱ پ. م. می‌دانند. بسیاری از اسنادی که گویای وجود این گونه از آرامی است، در مصر و به ویژه در الفانتین یافت شده‌اند. مشهورترین این اسناد در این میان کتاب 'Wisdom of Ahiqar' است که دربر گیرنده کلمات قصار و آموزنده می‌باشد و در سبک بیشتر به کتاب مقدس ضرب المثل‌ها شباهت داشت. آرامی هخامنشی تا حد زیادی به دیگر گونه‌های آرامی شباهت دارد و یافتن

نمونه‌های کتبی آن بسیار سخت است. تنها با بررسی دقیق می‌توان کلمه‌ای قرضی از زبان محلی را در آن یافت.

آرامی پس از هخامنشیان:

فتوحات اسکندر بزرگ نتوانست به سرعت باعث تخریب یکپارچگی زبان و ادبیات آرامی شود. مشابه همان آرامی که در سده پنجم پیش از میلاد استفاده می‌شد را می‌توان در اوایل سده دوم پیش از میلاد پیدا کرد. سلوکیان از آغاز پادشاهی خود استفاده از زبان یونانی را در محدوده قلمرو خود در سوریه و بین‌النهرین اجباری کردند. در قرن سوم پ. م. بود که در مصر و سوریه آرامی جای خود را به یونانی داد. با این حال زبان آرامی پس از هخامنشیان توانست به رشد خود ادامه دهد و از طریق بیابان سوریه از یهودیه به عربستان و پارت راه پیدا کند. این ادامه استفاده از آرامی پادشاهی نشانه‌ی از احساسات ضد هلنیستی بود.

آرامی مقدس زبان آرامی‌یی است که در چهار بخش مجزای کتب مقدس عبری یافت می‌شود:

کتاب ازر||ازرا ۴:۸ تا ۶:۱۸ و ۷:۱۲ تا ۲۶- اسنادی از دوره هخامنشی (سده ۵ پ.م.) در ارتباط با بازسازی معبد در اورشلیم.
کتاب دانیال دانیال ۲:۴ تا ۷:۲۸- پنج داستان ضدحکومت و تصویری مصیبت‌بار.
کتاب جرמیا|جرمیا ۱۰:۱۱- یک جمله در یک متن عبری در انتقاد از بت‌پرستی
پیدایش ۳۱:۴۷- ترجمه اسم محلی در عبری

آرامی مقدس یک لهجه دورگه است. بعضی متون به زبان آرامی مقدس احتمالاً پیش از سقوط دودمان هخامنشیان در بابل و سرزمین یهود به وجود آمده‌اند. در زمان سلوکیان، تبلیغات معترضان یهودی باعث به وجود آمدن کتاب دانیال به زبان آرامی شد. این داستان‌ها شاید در آغاز به صورت شفاهی بوده‌اند. این قضیه ممکن است یکی از دلایل وجود مجموعه‌های گوناگونی از دانیال در یونانی Septuagint و متن ماسوری باشد که نشان‌دهنده آرامی متأثر از زبان عبری|عبری است.

زبان آرامی هاسمونیان در زیر مجموعه پس از دوره هخامنشیان قرار دارد که در واقع زبان رسمی هاسمونیان یهود (۳۷-۱۴۲ پ.م) است. این زبان بر زبان آرامی مقدس متون قمران تأثیر گذاشت و زبان اصلی متون دینی، غیر از کتاب مقدس، بود. ترجمه‌های کتب مقدس عبری به آرامی، تارگوم، در ابتدا به زبان هاسمونیان بود. هاسمونیان همچنین در گفتارهای میشنا و توسفتا نیز آمده‌است، با این همه، با توجه به شرایط و متن تغییراتی داشته‌است. نوشتار این زبان با نوشتار زبان آرامی هخامنشی تفاوت بسیاری دارد، در این نوشتار به جای استفاده از صورت‌های ریشه شناختی کلمات تأکید بر نوشتن کلمات به همان صورتی است که تلفظ می‌شوند.

تارگوم بابلی در واقع لهجه بعدی پس از دوره هخامنشیان است که در تارگوم‌های رسمی، تارگوم انکلوس|تارگوم انکلوس و تارگوم جناتان یافت می‌شود. تارگوم هاسمونی اولیه حدوداً در سده دوم یا سده سوم به بابل راه یافت. سپس آن‌ها با توجه به لهجه بابلی زمان تغییر یافتند و زبان تارگوم‌های استاندارد به وجود آمد. این ترکیب در واقع اساس ادبیات بابلی یهود را بوجود آورد...

...آرامی آرساکید، زبان رسمی امپراتوری پارتی‌ها بود؛ و بیش از سایر لهجه‌های پس از هخامنشی، رسوم داریوش یکم را دارا بود. با این وجود در طول زمان، این گویش از زبان آرامی گفتاری معاصر، گرجی و پارسی تأثیر گرفت. پس از تصرف پارتیان توسط ساسانی‌های فارس زبان، آرساکید تأثیر بسیاری بر زبان رسمی جدید گذاشت.

زبان آرامی شرقی قدیم:

گویش‌های ذکر شده در بخش آخر، همگی از خانواده آرامی پادشاهی زمان هخامنشیان هستند. با این حال، گویش‌های مختلف منطقه‌ای آرامی باستان واپسین در کنار دیگر زبان‌ها به حیات خود به عنوان زبان‌های ساده و گفتاری ادامه دادند. شواهد اولیه حیات این گویش‌ها را تنها می‌توان از طریق تأثیری که بر روی کلمات و اسامی گویش‌های استاندارد داشتند، دریافت. اما در سده دوم پیش از میلاد بود که این گویش‌ها به زبان‌های نگارشی

تبدیل شدند. این گویش‌ها همگی نشاندهنده گونه‌ی از زبان آرامی هستند که هیچ‌گونه وابستگی به آرامی پادشاهی نداشته و تمایزی آشکار را میان مناطق بین‌النهرین، بابل و شرق، سرزمین یهود، سوریه و غرب نشان می‌دهد.

در شرق، گویش‌های آرامی پالمیرایی و آرامی آرساکید در زبان‌های منطقه‌ی ادغام شدند و زبان‌هایی را به وجود آوردند که ریشه در آرامی پادشاهی و آرامی منطقه‌ی داشتند. سال‌ها بعد آرساکید به زبان نیایش در مذهب مندایی، زبان مندایی| تبدیل شد. هنوز هم گویش وران این زبان در مناطقی از عراق و در خوزستان (ایران) زندگی و به این گویش تکلم می‌کنند...»

در این جا برای این که توانسته باشیم نقش زبان آرامی را در متن تحولات تاریخی میانرودان ارزیابی نماییم، به عنوان دیدگاه الترناویو، فشرده‌ی از یادداشت‌ها و برداشت‌های خود را از کتاب «تمدن‌های آسیا و خاورمیانه» نوشته پرفیسور کرچی - استاد دانشگاه لنکستر انگلستان (ترجمه خسرو قدیری، تهران، 1378) می‌آورم.

از تاریخ می‌دانیم که سومریان، در سپیده‌دم تاریخ باستان بر گستره میانرودان فرمان می‌راندند. سپس اکدیان پا به صحنه تاریخ گذاشتند. «اکدیان نماینده نخستین موج مهاجرت عمده و شناخته شده اقوام سامی به بین‌النهرین متمدن بودند. اکدیان از سده بیست و هفتم پیش از میلاد اسکان در شمال‌آبادی‌های سومری‌نشین و نفوذ به خود منطقه سومر را آغاز کردند. در حدود یا پس از سال 2300 پیش از میلاد، شاروگین (سارگن یکم) پادشاه اکد، لوگال زاجسی سومری را شکست داد و کنفدراسیون او را در امپراتوری بزرگتر خود ادغام کرد. برپایی امپراتوری سارگنی، ایجاد برخی تغییرات سیاسی و ساختاری را در جامعه سومری - اکدی ایجاب کرد.

.... در آینده، در زمان حاکمیت نسل پنجم، قدرت این خاندان تحلیل رفت و فروپاشی امپراتوری آغاز شد. توده‌های همسایه مانند ایلامی‌ها، لولوبی‌ها، هوری‌ها و گوت‌ها فشار خود را بر امپراتوری سارگن تشدید کردند. گوت‌ها بر سرزمین‌های اکدی حاکم شدند؛

در حالی که جنوب سومری دورانی از شکوفایی فرهنگی، موسوم به رستاخیز (رنسانس) سومری را از سر گذراند.

مبارزه در برابر گوت ها، به رهبری فرمانروای شهر اوراک آغاز و توسط اورنمو فرمانروای شهر سومری اور به اوج خود رسید. در نتیجه، در دوران خاندان سوم اور، همه سومر و اکد بار دیگر متحد شدند. سومریان در روند برپایی دوباره یک امپراتوری متحد پادشاهی در عوض سابقه تاریخی خود از پیشینه تاریخ اکدی الگو گرفتند. تمدن خط میخی در دوران اورنمو بالاترین تمرکز سیاسی و تا اندازه یی اقتصادی خود را تجربه کرد.

.... در آن زمان یکپارچگی سومر- اکد تکمیل شد. زبان سومری همچنان در آیین های نیایشی به کار می رفت. افزون بر آن، در میان توده های همجوار به عنوان زبان مشترک ارتباطی متداول شد.

تمدن خط میخی، با توجه به ترکیب سومری- اکدی به توانایی خاصی برای جذب تازه واردان و نفوذ در میان همسایگان دست یافت. اکثر این همسایگان خط میخی سومری- اکدی را بدون دست بردن در آن، فرا گرفتند. برخی دیگر به این فکر افتادند که خط میخی را با هجاهای تازه یی به کار برند. با وجود این، نه تنها خط، بل که همچنین اندیشه های سومری- اکدی هم بسیار فراتر از گذشته، در راستای خاور، شمال و غرب آغاز به گسترش کرد.

حدود دو هزار سال پیش از میلاد، عموریان سامی که پیش از آن برای مدتی به تهاجم و نفوذ به میانردوان پرداخته بودند، در سیمای جمعیت های بزرگ به این سرزمین سرازیر شدند. در کمتر از دو سده پس از این مهاجرت و اسکان، بیشتر فرمانروایان قلمرو سومری- اکدی از نسل عموریان بودند. تقدیر آن بود که شهر اکدی بابل که پیش از آن، اهمیت چندانی نداشت، در سرزمین هامورابی برجسته ترین فرمانروای خاندان عموریه (1752 تا 1792 پ. م.) به کانون یکپارچگی نو بین النهرین بدل شود. در این گستره همچنان زبان های هوری (در شمال) و هیتی رایج بود.

چند سال پس از مرگ هامورابی، فرآیند فروپاشی و تجزیه میانرودان زیر تاثیر فشارهای بیرونی آغاز شد. کاسی ها از خاور، و هوری ها از شمال دست به تهاجم زدند. این دوران تهاجمات بیرونی، که به «سال های سیاه» معروف است، در سال 1595 پیش از میلاد با تاراج و نابودی شهر بابل از سوی هیتیت ها به اوج رسید. هنگامی که در پی این رویداد فاجعه آمیز ظلمت از عرصه تاریخ زدوده شد، بین النهرین خود را زیر فرمانروایی یک خاندان کاسی یافت که تا نیمه سده دوازدهم پ. م. بر سر قدرت بود و به این ترتیب بیش از هر خاندان دیگری در تاریخ بین النهرین دوران میخی حکومت کرد.

دوران کاسی ها در بابل اگرچه ظاهراً شاهد رویداد مهمی نبود، اما تاثیر چشمگیری بر تحولات بعدی تمدن خط میخی گذاشت. کاسی ها و هوری ها مهارت سوارکاری را با خود آوردند که گرچه بیشتر در جنگ اهمیت داشت، اما بعدها در پویایی های دیگر نیز سودمند از کار برآمد. جنگسالاران کاسی که زمام قدرت را از اریستوکراسی بابل گرفتند، به مالکان بزرگ زمین های پربار بدل شدند.

... در بین النهرین تحولات مهم و به موقع بعدی بیش از آن که مربوط به پیشرفت نیروهای مولد باشد، با تاثیر متقابل سه توده اصلی در چهارچوب تمدن خط میخی مربوط می شد: بابلی ها در جنوب، آشوری ها در شمال، و ایلامی های رها شده از نفوذ اکدی ها در خاور.

از حدود سال 1500 تا سال 600 پ. م. بین النهرین محل برخورد امیال متضاد سه توده یاد شده بود. گاهی (برای یک یا دو سده) این صحنه با ورود رقیبان دیگری چون حکومت هوری های میتانی (1350 تا 1500 پ. م.) امپراتوری جدید هیتیت ها (1250 تا 1380 پ. م.) و حکومت تازه تاسیس اورارتو (730 تا 830 پ. م.) تغییر کرد.

از حدود سده یازدهم پ. م. موج نیرومند نوی از مهاجران سامی - آرامی ها و کلدانی ها به این سرزمین سرازیر شد: آرامی ها در آشور و کلدانی ها در محلی که در گذشته به عنوان سومر و اکد و از زمان عمریان به عنوان بابل شناخته می شد، اسکان یافتند. در آغاز، هر دو

قوم به عنوان مزاحم های ناخوانده منفور بودند. و آشوری ها تلاش های نیرومندانه یی به خرج دادند تا از رخنه بیشتر آن ها جلوگیری کنند. با این هم، پسان ها هنگامی که آشور در نیمه کار برپایی امپراتوری خود بود و نیروهای انسانی آن بیش از حد گسترش یافته بود، فرمانروایان آشوری به انتقال اجباری مردم کشورهای فتح شده متوسل شدند و به این ترتیب قبایل آرامی بیشتری در آشور اسکان یافتند.

کشمکش سه جانبه میان توده های اصلی بین النهرین که آشوری ها در آن ابتکار عمل را در دست گرفتند، برای تمدن خط میخی ویرانگر بود. بابل اگر چه از نگاه نظامی ضعیف تر از دیگران بود، اما به خاطر شهرتش به عنوان مهد تمدن رایج، تا حد زیادی از گزند حوادث مصون ماند. البته، جایگاه بابل در پروراندن این تمدن بیشتر مورد احترام آشوری ها بود تا ایلامی ها که تحقق تمایلات توسعه طلبانه شان بر اثر اختلافات درونی دچار اختلاف شد، نه به دلیل توجه شان به علایق فرهنگی.

در حالی که سیاست آشور در قبایل بابل میان یک دیدگاه دوستانه و یک دیدگاه خشن در نوسان بود، بسیاری از بابلی ها به آشور برای به دست آوردن حمایت در برابر تعدی کلدانی ها اتکا داشتند. شهرها کانون جمعیت هوادار آشور در بابل بودند، که از دوران کاسی ها بخش اعظم خودمختاری خود را دوباره به دست آوردند و آشوری ها آمادگی داشتند در برابر همدستی آن ها به خودمختاری شان ارج بگذارند.

آشوری ها در اواخر سده هشتم پ. م. بر سراسر میانرودان و سوریه فرمان می راندند. آنان در حدود نیمه سده هفتم پ. م. فرمانروایی خود را به مصر گسترش دادند. اما در اواخر این سده، در جنگ با مادهای ایرانی مورد حمایت بابلی ها که بیزاری شان از آشوری ها در آن هنگام به اوج رسیده بود، مضمحل شدند. ملت آشور مدت کوتاهی پس از این آخرین شکست از صفحه روزگار حذف شد.

فرمانروایان آشوری ظاهرا منابع انسانی و اقتصادی مردم خود را بیش از حد پراکنده کرده بودند. آشوری های برخلاف سومری ها و اکدی ها از توانایی جذب اقوام دیگر نیز محروم

بودند. بیگانگانی که در آور ساکن شدند، به لحاظ قومی عناصر اجنبی باقی ماندند که به زبان خود، عموماً به گویش های آرامی سخن می گفتند. هنگامی که حکومت آشوری ها از هم فروپاشید، بازماندگان آشوری ها که شمار شان بر اثر مبارزات مستمر نظامی کاهش یافته بود، در میان جمعیت آرامی که خود به افزایش آن در کشور خویش کمک کرده بودند، حل شدند.

کامیابی امپراتوری بابل جدید که پس از سقوط آشور ظهور کرد، دوام چندانی نداشت. در کمتر از یک سده این امپراتوری در امپراتوری ایران ادغام شد که بر سراسر سرزمینی که تمدن چند قومی خط میخی در آن شکوفا شده بود، حاکمیت یافت.

فرهنگ خط میخی در دوران این فاتحان نو نیز چیزهای بسیاری برای عرضه داشت. ایرانی ها خط این تمدن را از ایلامی ها آموختند و برخی اشکال حکومت را از این تمدن فرا گرفتند. دانش علمی بابلی ها به ویژه در زمینه ریاضیات و اخترشناسی بی رقیب بود و حاکمان نو بهای بیشتری به آن می دادند. اما تمدن باستانی میانرودان رو به زوال بود و جذابیت مقاومت ناپذیر آن از میان رفته بود.

سرانجام، تمدن خط میخی زیر تاثیر ویرانگر فرهنگ یونانی که مشخصاً پس از آن که مکدوننی ها ایرانیان را مغلوب و بابل را (در سال 331 پ. م.) فتح کردند، نیروی خود را متمرکز ساخت و در آغاز عصر مسیحیت نابود شد.

سرگذشت ایرانیان برتر بس شگفتی برانگیز است. در درازای سده ششم پ. م. میانرودان، سوریه، و مصر بخشی از قلمرو امپراتوری ایران، نخستین امپراتوری جهانی به معنای واقعی در شرق مدیترانه تبدیل شدند. با این تحول، تمدن های خط میخی، فرعون و سامی غرب یک گام به اضمحلال نزدیک تر شدند. در حالی که تمدن یهودی تاثیری نیروبخش گرفت. اما تمدن های شرق مدیترانه تنها تمدن هایی نبودند که از امپراتوری ایرن تاثیر گرفتند. قدرت ایران در سه جهت، در ماورای سرزمین های منطقه شرق مدیترانه گسترش یافت. در آسیای میانه دره سند و جزیره نمای بالکان. در مورد اخیر، توسعه قلمرو ایران به

درون جزیره نمای بالکان به رویارویی سرنوشت سازی با تمدن یونانی- رومی منجر شد. رویارویی یی که طی سده هایی که به دنبال آمد، همچنان مساله اصلی در این منطقه باقی ماند. این کشمکش سرانجام صورت منازعه منطقه شرق مدیترانه و اروپا را به خود گرفت که در آن از قرن چهارم تا قرن هفتم میلادی هر کدام از سمتگیری مذهبی خاصی دفاع می کرد.

...در نیمه دوم سده هشتم پ. م. آشوری ها کوشیدند امپراتوری خود را به دورن سرزمین ماد توسعه بدهند. مادها برای رویارویی با این حرکت در چیزی همانند یک کنفدراسیون قبیله یی متشکل شدند. تحولات بعدی در نتیجه حملات صحرائشینان سکایی پیچیده تر شد اما در نیمه دوم سده هفتم پیش از میلاد، هوبری های آشوری که ایلام را نابود کردند و بابل را از صحنه دور نگه داشتند، فرصت مناسبی برای مادها فراهم آوردند مادها در اتحاد با بابلی ها آشور را از صحنه تاریخ حذف کردند و بخش های وسیعی از سرزمین آن را به تصرف خود درآوردند.

در این گِیرو دار، پارس ها که پیش از آن زیر استیلای ایلامی ها بودند، خود را آزاد ساختند و پس از یک دوره کوتاه پذیرش برتری مادها در آستانه سده ششم پ. م. به قدرت برتر در میان قبایل ایرانی تبدیل شدند».

**(برآمدن الکساندر مَکِدونی، برافتادن هخامنشی ها و فراهم شدن
زمینه برای پدیدآیی زبان آمیزه یی پارسی میانه خاوری نخستین)**



نقشه شماره....

گستره امپراتوری الکساندر مكدوني
و مسیر لشكر كشي او



نقشه شماره....

نمای دیگری از گستره امپراتوری الکساندر مكدوني

الکساندر مكدوني^۲:

اسکندر سوم مقدونیه (۲۰ یا ۲۱ جولای ۳۵۶ پ. م. در پلا - ۱۰ یا ۱۱ جون ۳۲۳ پ. م. در بابل)، معروف به اسکندر کبیر (به یونانی: Ἀλέξανδρος ὁ Μέγας الکساندروس هو مگاس) و در متون زرتشتی ایران معروف به اسکندر گجستک (ملعون)، پادشاه مقدونیه

^۲. برگرفته از ویکی پیدیا با فشرده سازی و اندکی ویرایش.

باستان بود. او در سال ۳۵۶ پ. م. در شهر پلا زاده شد و تا سن ۱۶ سالگی زیر تعلیم ارسطو بود. اسکندر توانست تا پیش از رسیدن به سن سی سالگی یکی از بزرگ‌ترین امپراتوری‌های دنیای باستان را شکل دهد که از دریای یونان تا هیمالیا گسترده بود. او در جنگ‌ها شکست‌ناپذیر می‌نمود و هرگز شکست نخورد. از اسکندر به عنوان یکی از موفق‌ترین فرماندهان نظامی در سرتاسر تاریخ یاد می‌شود.

اسکندر پس از کشته شدن پدرش - فیلیپ دوم مقدونیه، در سال ۳۳۶ پ. م. به جای او بر تخت پادشاهی نشست. اسکندر کشوری نیرومند و ارتشی کارآزموده را از پدرش به ارث می‌برد. سرلشکری یونان به او رسید و او از این موهبت برای تحقق بخشیدن به بلندپروازی‌های نظامی پدرش نهایت استفاده را برد. اسکندر با گزینش آنتیپاتر به عنوان نایب‌السلطنه خود، برای جهانگشایی رهسپار آسیا شد.

او در سال ۳۳۴ پ. م. به آسیای صغیر زیر کنترل هخامنشیان، یورش برد و رشته نبردهایی را به راه انداخت که ده سال به درازا انجامیدند. اسکندر طی سلسله نبردهای سرنوشت‌سازی، به‌ویژه نبردهای ایسوس و گوگامل، اقتدار ایران در منطقه را در هم شکست. او سپس داریوش سوم - شاهنشاه ایران، را به زیر کشید و سرتاسر شاهنشاهی ایران را تسخیر کرد. در آن زمان امپراتوری اسکندر گستره‌یی از دریای آدریاتیک تا رود سند را در بر می‌گرفت.

در سال ۳۲۶ پ. م. اسکندر در پی دستیابی به «انتهای دنیا و دریای بزرگ بیرونی» به هند حمله کرد اما بنا بر تقاضای سربازانش سرانجام ناگزیر شد ناکام بازگردد. اسکندر در نظر داشت تا رشته نبردهایی را راه بیندازد که با هجوم به عربستان آغاز می‌شد اما پیش از عملی کردن این رشته نبردها در سال ۳۲۳ پ. م. در بابل درگذشت. پس از مرگ اسکندر، وقوع جنگ داخلی میان بازماندگانش منجر به ازهم گسیختگی امپراتوری پنهانور او و ظهور حکومت‌هایی شد که توسط سرداران و وارثانش، موسوم به دیادوخوی، اداره می‌شدند.

کشورگشایی‌های اسکندر موجب بروز پراکنش فرهنگی در دنیای آن روزها شد. او بیست شهر جدید بنیاد گذاشت که نام اسکندر را بر خود داشتند و مشهورترین شان اسکندریه در

مصر است. اسکندر با اسکان دادن مهاجران یونانی در جای جای متصرفات خود و به تبع آن با اشاعه فرهنگ یونانی در شرق باعث پدید آمدن تمدن هلنیستی نوینی شد که وجهه‌هایی از آن حتا در رسوم و سنت های امپراتوری روم شرقی در میانه های سده پانزدهم میلادی نیز مشهود بودند. اسکندر به سرعت به قهرمانی افسانه‌ی در همان ریخت و هیئت آشیل مبدل شد و در تاریخ و اساطیر فرهنگ‌های یونانی و غیریونانی نقش عمده و برجسته‌ی را بازی کرد. او به معیاری مبدل شد که سایر فرماندهان نظامی خود را در قیاس با او محک می‌زدند. مدارس نظامی در سرتاسر جهان همچنان تاکتیک‌های نظامی او را آموزش می‌دهند.

اسکندر پس از تسخیر تخت جمشید، هفت سال بر ایران حکومت کرد. از سال ۳۲۷ تا ۳۲۶ پیش از میلاد اسکندر به هندوستان حمله می‌کند. در سال ۳۲۳ پیش از میلاد اسکندر به بابل باز می‌گردد، و در آن جا بیمار شده و سرانجام در سی و سه سالگی می‌میرد.

سالشمار جنگ‌های اسکندر با هخامنشیان:

در سال ۳۳۴ پیش از میلاد اسکندر به آسیا حمله می‌کند و سپاه هخامنشیان در تنگه داردانل شکست می‌خورد.

در سال ۳۳۳ پیش از میلاد در نبرد ایسوس ارتش اسکندر، قوای هخامنشیان به فرماندهی داریوش سوم را شکست می‌دهد.

در سال ۳۳۱ پیش از میلاد قوای هخامنشیان به وسیله اسکندر در جنگ گوگمل در شرق موصل امروزی شکست سنگینی متحمل می‌شوند.

در سال ۳۳۰ پیش از میلاد داریوش سوم کشته شده و هگمتانه فتح می‌شود، همچنین تخت جمشید به وسیله اسکندر مقدونی ویران شده و حکمرانی هخامنشیان بر ایران پایان می‌پذیرد. از سال ۳۳۰ تا ۳۲۸ پیش از میلاد اسکندر به شمال خاوری و خاور ایران حمله می‌کند و شماری شهر زیر نام اسکندریه، بنا می‌نماید. همچنین تعدادی از ایرانیان از سوی اسکندر به عنوان ساتراپ گماشته می‌شوند و برخی از فرماندهان ایرانی در ارتش اسکندر مشغول به کار می‌گردند.

تسخیر شاهنشاهی ایران:

در سال ۳۳۴ ق م اسکندر با ارتشی نزدیک به ۴۸'۰۰۰ سرباز پیاده، ۶'۱۰۰ سوار و ۱۲۰ کشتی جنگی با ۳۸'۰۰۰ خدمه از تنگه داردانل گذشت. اسکندر با پرتاب یک نیزه به خاک آسیا و بیان این مطلب که او آسیا را به عنوان هدیه یای از سوی خدایان پذیرفته است، نیتش برای تسخیر سرتاسر شاهنشاهی هخامنشیان را آشکار کرد. همچنین این امر اشتیاق اسکندر به جنگ را در قیاس با ترجیح پدرش به دیپلماسی به خوبی نمایان می ساخت. اسکندر پس از کسب نخستین پیروزی در برابر ایرانیان در نبرد گرانیک، تسلیم شهر سارد و خزانه آن را پذیرفت و به حرکتش در امتداد ساحل ایونیا ادامه داد. اسکندر شهر هالیکارناس واقع در کاریا را با موفقیت محاصره کرد و سرانجام توانست دشمنانش، کاپیتان ممنون رودسی و ساتراپ ایرانی کاریا به نام اورونتوباتس، را وادار به عقب نشینی از راه دریا کند. اسکندر حکمرانی بر کاریا را به آدا، که وی را به فرزندخواندگی پذیرفته بود، واگذار کرد.

اسکندر حرکتش را از هالیکارناس به سوی سرزمین کوهستانی لیکیه و دشت پامفیلیه ادامه داد. او بر در دست داشتن کنترل همه شهرهای ساحلی پافشاری می ورزید تا از پهلوی گرفتن ناوگان دریایی ایرانیان جلوگیری کند. از پامفیلیه به سوی ساحل هیچ بندر مهمی وجود نداشت لذا اسکندر به سوی نواحی داخلی و به دور از ساحل حرکت کرد. در حالی که از یورش بردن به ترمسوس با همه توان و به گونه غافلگیرانه خودداری ورزید اما در آن شهر توانست دشمنش را به آسانی از پای درآورد. اسکندر در گردیوم - پایتخت فریگیه باستان، گره گوردی را که تا آن زمان ناگشودنی می نمود گشود؛ شاهکاری که گفته می شد تنها از دست «پادشاه آتی آسیا» بر می آید. بنا بر افسانه ها، اسکندر اعلام کرد که نحوه گشودن گره اهمیت ندارد فلذا آن را با یک ضربه شمشیر برید.

شام:

سپاهیان اسکندر پس از سپری کردن زمستان، در سال ۳۳۳ پ. م. از دروازه های کیلیکیه گذشتند و در ماه نوامبر با سپاه اصلی ایران به فرماندهی داریوش سوم، شاهنشاه ایران، مصاف دادند. اسکندر در نبرد ایسوس شکست سختی را به داریوش تحمیل کرد و داریوش به ناچار از میدان جنگ گریخت و همسرش، دخترانش، مادرش، سیسیگامیس، و گنجینه افسانه یی را پشت سرش رها کرد. با گریختن داریوش از میدان جنگ، سپاه ایران نیز از هم پاشید.

داریوش با ارائه پیشنهاد باج ۱۰'۰۰۰ هزار تالانی برای آزادسازی خانواده‌اش و نیز بخشیدن همه سرزمین‌هایی که اسکندر تا آن زمان به دست آورده بود، خواستار بستن پیمان صلح شد. اسکندر پاسخ داد از آن جا که اکنون او شاه آسیاست، تصمیم‌گیری در باره تقسیمات ارضی تنها بر عهده اوست.

اسکندر برای در دست گرفتن کنترل سوریه و اکثر نواحی ساحلی شام به لشکرکشی‌هایش ادامه داد. او سال بعد ناگزیر شد که به صور حمله کند و پس از یک محاصره طولانی و توانفرسا سرانجام توانست آن شهر را نیز تسخیر کند. اسکندر مردانی را که به سن جنگ رسیده بودند، از دم تیغ گذراند و زنان و کودکان را نیز به بردگی فروخت.

نبرد گوگمل:

اسکندر در سال ۳۳۱ پ. م. مصر را پس از فتح، ترک و به سوی بین‌النهرین رهسپار گردید و در نبرد گوگمل بار دیگر داریوش را شکست داد. داریوش بار دیگر از میدان جنگ گریخت و اسکندر او را تا اربیل تعقیب کرد. نبرد گوگمل آخرین و سرنوشت‌سازترین رویارویی میان اسکندر و داریوش بود. داریوش از راه کوهستان به هگمتانه گریخت و اسکندر بابل را تسخیر کرد.

پارس:

اسکندر از بابل به شوش، که یکی از پایتخت‌های هخامنشیان به شمار می‌آمد، رفت و ثروت افسانه‌ی آن شهر را از آن خود کرد. او بخش اعظم سپاه خود را از طریق راه شاهی به پایتخت تشریفاتی ایرانیان، تخت جمشید، فرستاد و خود با سربارانی دستچین‌شده از مسیر یکراست رهسپار آن شهر شد. از آن جا که گذرگاه دربند پارس از سوی آریوبرزن و سپاهیان‌ش مسدود شده بود، اسکندر ناچار شد به آن گذرگاه یورش ببرد. اسکندر با درهم شکستن مقاومت آریوبرزن، با شتاب خود را به تخت جمشید رساند تا مبادا سربازان ایرانی مستقر در آن شهر، خزانه‌اش را تاراج کنند. اسکندر با ورود به تخت جمشید به سپاهیان‌ش اجازه داد تا چندین روز به غارت شهر پردازند. او پنج ماه در تخت جمشید پایید و در این هنگام بود که بخش شرقی کاخ خشایارشا آتش گرفت و به دیگر جاهای شهر گسترش

یافت. دلایل مختلفی از جمله بدمستی و یا انتقام عمدی آتش سوزی آکروپولیس در جنگ دوم یونانیان با ایرانیان را انگیزه بروز این حادثه دانسته‌اند.

سقوط شاهنشاهی و شرق:

اسکندر در تعقیب داریوش در آغاز به ماد و سپس پارت رفت. سرنوشت شاهنشاه ایران دیگر دست خودش نبود و از سوی بسوس - ساتراپ ایرانی باختر، دستگیر شد. با نزدیک شدن اسکندر، بسوس دستور داد تا شاهنشاه ایران را به ضرب چاقو از پای درآورند و آنگاه خود را اردشیر پنجم - جانشین داریوش، خواند. سپس به آسیای میانه عقب کشید تا جنگی چریکی در برابر اسکندر به راه بیندازد. اسکندر بقایای داریوش را طی مراسمی شاهانه و شکوهمند در نزدیکی آرامگاه نیاکانش به خاک سپرد. اسکندر همچنین مدعی شد که داریوش در لحظه جان سپردن او را به عنوان جانشینش برگزیده‌است. اما معمولاً تاریخ‌نویسان مرگ داریوش را پایان کار شاهنشاهی هخامنشیان قلمداد می‌کنند.

اسکندر، بسوس را غاصب می‌پنداشت و عزم کرد تا او شکست دهد. این لشکرکشی که در ابتدا به منظور شکست بسوس انجام گرفت، به کشورگشایی عظیم در آسیای میانه مبدل گشت. اسکندر رشته‌یی از شهرهای نو تأسیس کرد که همگی اسکندریه نامیده شدند: از جمله قندهار امروزی در افغانستان و اسکندریه اسخاته در تاجیکستان امروزی. اسکندر در طول این لشکرکشی از ماد، پارت، هریوا، زرننگ، رنج (جنوب و مرکز افغانستان)، باختر (شمال و مرکز افغانستان)، و سکائستان گذر کرد.

اسپنتمان، که سمتی نامعلوم در ساتراپی سغد داشت، در سال ۳۲۹ پ. م. به بسوس خیانت کرد و او را به بطلمیوس، از ملازمان معتمد اسکندر، لو داد و بسوس اعدام شد. با وجود این، بعدها هنگامی که اسکندر در سیردریا مشغول رسیدگی به تاخت و تاز یک ارتش ایللیاتی سواره بود، اسپنتمان باشندگان سغد را به شورش برانگیخت. اسکندر سغدیان را در نبرد سیردریا شکست داد و بی درنگ به عملیاتی در برابر اسپنتمان دست زد و در نبردی موسوم به گابای او را شکست داد. پس از این شکست، اسپنتمان را افراد خودش کشتند و سپس درخواست صلح کردند.

دشواری ها و توطئه‌ها:

در این هنگام، اسکندر خود را به لقب «شاهنشاه» مفتخر نموده و برخی از نموده‌های پوششی و رسوم ایرانی را در دربارش به کار گرفته بود؛ به‌ویژه رسم پروسکونسیس یا بوسیدن نمادین دست یا به خاک افتادن و سجده کردن که ایرانیان در برابر مقامات مافوق خود انجام می‌دادند. یونانیان این نوع رفتار را تنها در برابر خدایان جایز می‌شمردند و بر آن بودند که اسکندر با الزامی کردن این گونه رفتارها در برابر خود، خود را خدا پنداشته‌است. این امر به بهای روی بر گرداندن بسیاری از مقدونیان از او انجامید اما مآلاً اسکندر از این گونه رفتارها دست شست.

لشکر کشی به هند:

پس از مرگ اسپنتمان و ازدواج با روشنک که به منظور تحکیم روابط با ساتراپ‌های جدیدش انجام گرفت، توجه اسکندر به سوی نیمقاره هند معطوف شد. او ریسان قبایل ساتراپی گنداره، واقع در شمال پاکستان امروزی، را دعوت کرد که پیش او بیایند و از او اطاعت کنند. اومفیس، فرماندار تاکسیلا که قلمروش از رود سند تا جهلم گسترده بود، از اسکندر تبعیت کرد اما ریسان برخی از قبایل از جمله بخش‌های آسپاسیوی و آساکنوی از کمبوجه، حاضر به متابعت نشدند.

در زمستان سال ۳۲۶/۳۲۷ پ.م. اسکندر خود به سوی قبائل آسپاسیوی در دره کونار، گوراین‌ها در دره گورایوس، و آساکنوی در دره‌های سوات و بونیر لشکر کشید. نبردی سهمگین بر ضد آسپاسیوی در گرفت و زوینی شانه اسکندر را زخمی کرد اما سرانجام آسپاسیوی شکست خورد. سپس نوبت آساکنوی رسید که در استحکامات ماساگا، اورا، و آئورنوس پناه گرفته و می‌جنگیدند. دژ ماساگا بالاخره پس از چندین روز نبرد خونین سقوط کرد و در کوران همین نبردها بود که قوزک پای اسکندر به شدت مجروح شد. بنا به گفته کوینت کورس «اسکندر نه تنها همه باشندگان ماساگا را قتل عام کرد، بل که ساختمان‌های را نیز به تلی از خاک مبدل ساخت». کشتاری همانندی در اورا روی داد. پس

از کشتارهای ماساگا و اورا، بسیاری از آساکنی‌ها به دژهای آئورنوس گریختند. اسکندر به تعقیب آنان پرداخت و آن دژ استراتژیک را پس از چهار روز نبرد خونبار تسخیر کرد.

پس از آئورنوس، اسکندر از رود سند گذشت و در نبردی حماسی در برابر شاهپور جنگید و پیروز شد. شاهپور بر منطقه‌ی در پنجاب فرمان می‌راند. این نبرد در سال ۳۲۶ پ. م. روی داد و به نبرد هوداسپس موسوم گشت. اسکندر زیر تأثیر شجاعت و دلاوری شاهپور قرار گرفت و با او پیمان اتحاد بست. او پور را به مقام ساتراپ برگماشت و قلمروی بیش از قلمرو پیشینش بدو بخشید. انتخاب یک فرد بومی، او را در مدیریت و کنترل مناطقی این چنین دور از یونان، یاری می‌رساند. اسکندر دو شهر نو در دو سوی رود جهلم تأسیس کرد؛ یکی را به افتخار اسبش که در همین حوالی و در همین دوره زمانی مرده بود، بوکفالا نام نهاد. دیگری نیکایا نام داشت که در موقعیت امروزی شهر مونگ قرار گرفته بود.

نافرمانی ارتش:

شرق قلمرو پور، در نزدیکی رود گنگ، امپراتوری ناندا از ماگادها قرار گرفته بود و در ماورای آن امپراتوری گانگاریدای از بنگال. ارتش اسکندر که از رویارویی با سایر ارتش‌های بزرگ دشمن به واهمه افتاده بود و در نتیجه سال‌ها نبرد رمقی برایش نمانده بود، در گذر از رود هوفاسیس از فرمان اسکندر سرپیچی و از رفتن به سوی شرق خودداری کرد؛ لذا این رود کرانه شرقی فتوحات اسکندر به شمار می‌آید.

...و اما مقدونیان، نزاع با پور شجاعشان را فرو کشانده و پیشروی شان به هند را متوقف ساخته بود. زیرا که هر چه را در توان داشتند گذاشته بودند تا دشمنی را که تنها از بیست هزار پیاده و دو هزار سوار تشکیل شده بود، پس زنند. آن‌ها هنگامی که اسکندر بر گذر از رود گنگ پافشاری کرد، سرسختانه به مخالفت با او برخاستند. همچنین آن طور که آن‌ها دریافته بودند، پهنای رود ۶۴۰۰ و ژرفای آن ۱۸۰ متر بود و سواحل آن سوی رود مملو از مردان مسلح و مردان سوار و فیل‌ها بود. زیرا که به آن‌ها گفته شده بود که شاهان گانداریتس و پرایسیای با هشتاد هزار مرد سوار، دویست هزار مرد پیاده، هشت هزار ارابه، و شش هزار پیل به انتظار آنان نشسته‌اند.

اسکندر کوشید تا سپاهیان‌ش را متقاعد کند به سوی شرق پیش روند اما سردارش، کوینوس، از او خواست تا تجدید نظر کند و بازگردد. او گفت: مردان «سخت مشتاقند که دوباره پدر و مادران‌شان، همسران‌شان و بچه‌های‌شان، و میهن‌شان را ببینند». سرانجام اسکندر موافقت کرد و به سوی جنوب و در امتداد رود سند رفت. در میانه راه، ارتش اسکندر قبائل مالهی (امروزه مولتان) و سایر قبائل هندی را شکست داد.

اسکندر اکثر سپاهیان‌ش را در معیت سردار کراتروس به کارمانیا فرستاد و ناوگانی را به سرپرستی دریاسالار نئارخوس مأموریت داد تا به اکتشاف سواحل خلیج فارس بپردازند و خود مابقی سربازان را از طریق مسیر جنوبی صعب‌العبورتری که از بیابان گدروزی و مکران می‌گذشت، به ایران بازگرداند. اسکندر در سال ۳۲۴ پ. م به شوش رسید اما مردان زیادی به دلیل عبور از بیابان‌های سوزان هلاک شدند.

اواخر عمر در ایران:

پس از آن که اسکندر به هگمتانه رفت تا قسمت اعظم خزانه ایران را بردارد، دوست صمیمی و معشوق احتمالی‌اش، هفستیون، بر اثر بیماری یا مسمومیت درگذشت. مرگ هفستیون، اسکندر را در بهت فرو برد. او دستور داد تا تل بزرگی از هیزم در بابل فراهم آورند و همچنین فرمان سوگواری سراسری صادر کرد. اسکندر در بابل رشته‌یی از لشکرکشی‌های جدید را برنامه‌ریزی کرد که با تهاجم به عربستان آغاز می‌گشت اما اجل مهلت نداد و نتوانست آن‌ها را به تحقق برساند.

مرگ و جانشینی:

۱۰ یا ۱۱ جون ۳۲۳ پ. م. بود که اسکندر در سن ۳۲ سالگی در کاخ بخت نصر در بابل درگذشت. جزئیات مرگ او اندکی متفاوت نقل شده‌است. طبق روایت پلوتارک، اسکندر تقریباً ۱۴ روز پیش از مرگش، از دریاسالار نئارخوس پذیرایی کرد و شب و روز بعد را به همراه مدیوس لاریسایی به باده‌گساری گذراندند. اسکندر تب کرد و حالش وخیم‌تر شد تا این که توان حرف زدن را از کف داد. سربازان معمولی که از وضعیت سلامتی او نگران

بودند، از برابر او به صف می گذشتند و اسکندر در سکوت مطلق برای آن‌ها دست تکان می داد. از دیودور نقل است که اسکندر پس از سرکشیدن کاسه بزرگی از شراب ناب به افتخار هراکلس دچار درد شد و پس از تحمل رنج و درد درگذشت. آریان نیز همین روایت را به عنوان شق ثانی مطرح می کند اما پلوتارک آشکارا منکر این روایت می شود.

تقسیم امپراتوری:

مرگ اسکندر چنان ناگهانی رخ داد که وقتی خبرش به یونان رسید، مردم باورش نمی کردند. اسکندر وارث مشخص یا مشروعی نداشت؛ پسرش از روشنگ، اسکندر چهارم، پس از مرگ او به دنیا می آمد. بنا به گفته دیودور، ملازمان اسکندر در بستر مرگ از او پرسیدند که امپراتوری اش را برای چه کسی به میراث گذاشته است؛ پاسخ کوتاه او «برای قوی ترین» بود. آریان و پلوتارک مدعی شده اند که اسکندر در این زمان لال شده بود که بیان از این دارد که این داستان ساختگی است. دیودور، کوینت کورس، و یوستین روایت منطقی تری از آن چه رخ داده است، نقل کرده اند: اسکندر انگشتر مهردارش را در حضور شاهدان به پردیکاس، از محافظان و رهبر ملازمان سوار، داده است فلذا او را به عنوان جانشین برگزیده است.

پردیکاس در آغاز داعیه قدرت نداشت، بل که حتا پیشنهاد کرد نوزاد روشنگ اگر پسر باشد، شاه خواهد بود و خودش، کراتروس، لئوناتوس، و آنتیپاتر محافظان او خواهند بود. اما پیاده نظام تحت رهبری ملتاگر، این پیشنهاد را نپذیرفت زیرا که آنان در قدرت سهیم نشده بودند. در عوض آنان از برادر ناتنی اسکندر، فیلیپ آریدايوس، پشتیبانی کردند. سرانجام دو طرف مصالحه کردند و پس از تولد اسکندر چهارم، او و فیلیپ سوم مشترکاً شاه نامیده شوند، اگرچه تنها در اسم.

با این هم، مقدونیان به زودی دچار نفاق و خصومت شدند. ساتراپی های که در تجزیه بابل توسط پردیکاس توزیع شدند به پایگاه های قدرتی مبدل شدند که هر سردار با استفاده از آن‌ها برای کسب قدرت بیشتر می کوشید. پس از کشته شدن پردیکاس در ۳۲۱ پ. م. وحدت مقدونیان از هم گسیخت و چهل سال جنگ میان جانشینان (دیادوخوی) آغاز

گشت. سپس در جهان هلنیستی چهار بلوک پایدار قدرت پدید آمدند: پادشاهی بطالسه در مصر، امپراتوری سلوکیه در شرق، پادشاهی پرگامون در آسیای صغیر، و مقدونیه. در این میان اسکندر چهارم و فیلیپ سوم نیز کشته شدند.

اسکندر دو بار ازدواج کرد: با روشنگ - دختر و خشارد، نجیب‌زاده باختری، منتها بدون عشق؛ و با استاتیرای دوم، شاهدخت ایرانی و دختر داریوش سوم، به دلایل سیاسی. او ظاهراً دو پسر داشت: اسکندر چهارم مقدونی از روشنگ و احتمالاً هراکلس مقدونی از رفیق‌هاش، بارسینه. او فرزند دیگری نیز از روشنگ در راه داشت اما در بابل سقط جنین شد.

میراث اسکندر تنها به فتوحاتش محدود نمی‌شود. لشکرکشی‌های او ارتباط و تجارت را میان شرق و غرب به شدت افزایش داد و مناطق پهناوری از شرق در معرض تمدن و فرهنگ یونانی قرار گرفتند. برخی از شهرهایی که او بنا کرد، به مراکز مهم فرهنگی مبدل شدند و بسیاری از آن‌ها تاکنون به حیات خود ادامه داده‌اند. وقایع‌نگاران او اطلاعات گرانمایی را در باره مسیرهای لشکرکشی او ثبت کردند و هم‌هنگام یونانیان حس کردند به دنیای عظیم‌تری تعلق دارند؛ اکنون وسعت دید به فراسوی مدیترانه می‌رسید.

پادشاهی‌های هلنیستی:

نخستین دستاورد اسکندر انضمام قطعه‌های بزرگی از خاک آسیا به قلمرو مقدونیه بود. در هنگام مرگ اسکندر، امپراتوری‌اش ۵'۲۰۰'۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت داشت و بزرگترین دولت وقت به شمار می‌آمد. بسیاری از این مناطق تا ۲۰۰ تا ۳۰۰ سال آینده در دستان مقدونیان و یا زیر نفوذ فرهنگ یونانی ماندند. دولت‌های جانشینی که پس از مرگ اسکندر سر بر آوردند، حد اقل در آغاز، قدرت غالب منطقه بودند و از این ۳۰۰ سال بیشتر با عنوان عصر هلنیستی یاد می‌شود.

مرزهای شرقی امپراتوری اسکندر حتا در زمان حیات خود او در حال فروپاشی بود. خلأ قدرتی که او در شمال غربی نیم‌قاره هندوستان بر جای گذاشت، به ظهور یکی از قدرتمندترین دودمان‌های هندی در تاریخ انجامید. چاندراگوپتا مائوریا با بهره‌گیری از

خلای قدرت پیش آمده، بر پنجاب مسلط شد و از این پایگاه قدرت، بر امپراتوری ناندا تاخت و موفق به فتح آن شد.

یونانی سازی:

اصطلاح «یونانی سازی» را ابتدا یوهان گوستاف درویزن برای دلالت بر گسترش زبان، فرهنگ، و جماعت یونانی در قلمرو پیشین شاهنشاهی هخامنشی پس از تسخیر آن به توسط اسکندر به کار برد. در وقوع این صدور فرهنگی جای هیچ شکی نیست و در شهرهای بزرگ هلنیستی، چون اسکندریه، انطاکیه، و سلوکیه، به خوبی مشهود است. اسکندر در پی آن بود که رگه‌هایی از فرهنگ یونانی را به آن ایرانی وارد کند و کوشید فرهنگ یونانی و ایرانی را به هم بیامیزد. او آرزو داشت تا جماعت آسیا و اروپا را همگون کند. اما جانشینانش چنین سیاست‌هایی را آشکارا رد کردند. با این هم، در سرتاسر منطقه یونانی سازی به وقوع پیوست و هم‌هنگام روند مخالف و مجزای «شرقی سازی» در دول جانشینان صورت گرفت.

هسته فرهنگ هلنیستی اساساً آتنی بود. سپاهیان اسکندر از گوشه و کنار یونان به دور هم جمع شده بودند. معاشرت و مصاحبت آنان با یکدیگر منجر به پیدایش لهجه جدید «کوینه» یا «یونانی عامی» شد که عمده‌تأ مبتنی بر گویش آتیک بود. کوینه در سرتاسر جهان هلنیستی اشاعه یافت و به عنوان زبان میانجی در آن سرزمین‌ها به کار گرفته شد و در نهایت نیای زبان یونانی جدید گشت. افزون بر این، طراحی شهری، آموزش، حکومت‌داری محلی، و جریان هنری در عصر هلنیستی همگی در آرمان‌های یونان کلاسیک ریشه داشتند و به تدریج به اشکال کاملاً نوی فرگشت یافته، در زمره «هلنیستی» جای گرفتند. حتی وجهه‌های از فرهنگ هلنیستی در سنت‌ها و رسوم امپراتوری بیزانس در میانه‌های سده پانزدهم میلادی مشهود است.

برخی از عجیب‌ترین آثار یونانی سازی در هند، در موطن پادشاهی‌های نسبتاً دیر ظهور هندی-یونانی، قابل مشاهده است. در آن سرزمین‌های دور از اروپا، ظاهراً فرهنگ یونانی با آن هندی، به ویژه بودایی، در هم آمیخته است. نخستین تصویرپردازی واقعی از بودا در این

زمان به تقلید از مجسمه‌های یونانی آپولون شکل گرفت. برخی از رسوم بودایی شاید زیر تأثیر دین یونان باستان قرار گرفته‌است: مفهوم بوداس، یادآور قهرمانان الوهی یونان است و برخی از مناسک نیایشی مهاییانه (سوزاندن عود، اهدای گل، گذاشتن غذا بر مذبح) همانند همین مناسک در یونان باستان می‌باشند. احتمالاً شاهی یونانی به نام مناندر یکم به کیش بوداییان وارد شده و در متون بودایی زیر نام «میلندا» جاودانه شده‌است.

فرایند یونانی‌سازی به حیطة علم نیز تسری یافته بود؛ به گونه‌ی که نظریات اخترشناسی یونان به هند رسیده و اخترشناسی آنان را طی سده‌های نخستین میلادی عمیقاً متأثر نموده بود. به عنوان مثال ابزارهای اخترشناسی یونانی متعلق به قرن سوم پیش از میلاد در شهر یونانی-باختری آی‌خانم در افغانستان امروزی پیدا شده‌است. این ابزارها مربوط به دوره زمانی‌یی بوده‌اند که دیدگاه یونانیان مبنی بر کروی بودن زمین و احاطه شدن آن به وسیله سیارات کروی در هند مورد پذیرش قرار گرفت و در فرجام جایگزین دیدگاه دیرینه هندیان مبنی بر مسطح و دایره‌وار بودن زمین گشت.

به گونه‌ی‌یی که از تاریخ می‌دانیم، در طی سلطه نزدیک به دو سده‌ی مستقیم و چند سده‌ی غیر مستقیم یونانیان، فرهنگ و زبان یونانی تأثیر بس‌شگرفی بر جوانب گوناگون زندگانی باشندگان پشته ایران بر جا گذاشته بود. آن چه در قرینه نوشته دست داشته بسیار مهم است، تعویض خط میخی به خط یونانی و جانشین شدن زبان یونانی به عوض زبان آرمی در رسمیات است.

در این جا فشرده یادداشت‌ها و برداشت‌های خود را در زمینه از کتاب «ایران باستان از 550 پیش از میلاد تا 650 پس از میلاد» نوشته یوزف ویسهوفر آلمانی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، 1377 خدمت پیشکش می‌کنیم:

می‌دانیم که پس از اسکندر، سردارانش نتوانستند بر سر جانشینی او به توافق برسند و پادشاه واحدی را برای خود برگزینند. زیرا هر یک ادعای سروری داشتند و این گونه بر سر فرمانروایی بر گستره پهناور شاهنشاهی او میان‌شان اختلاف افتاد. در این گиро دار، «بین سال

های 312 و 301 پ. م. سلوکوس از پایگاه مرکزی خود در بابل حرکت کرد و سراسر ایران را به تصرف درآورد. اما در نبرد با چندراگوپتا شکست خورد و در برابر عقد اتحادی با او (و فیل های جنگی) منطقه سند، قندهار و پاروپامیسازده و رخج شرقی را به وی واگذار کرد.»

با گذشت زمان، سلوکیان سرزمین های بیشتری را از دست دادند. «...آریا (افغانستان مرکزی) و درانگیانا (سیستان) قاطعانه در دست سلوکیان بود. هر چند تا کنون مدارک باستان شناختی اندکی از حضور یونانیان در آن جا به دست آمده است. هیرکانیا (گرگان و ترکمنستان غربی) نیز به جز حملات گهگاهی چادرنشینان بیابانگرد، تا پس از آنتیوخوس سوم در اختیار سلوکیان بود تا این که پارتیان آن را به چنگ آوردند، مرگیانه (جنوب ترکمنستان به مرکزیت بعدی «مرو») احتمالاً زودتر از دست شان رفت...»

«... مراکز اولیه قدرت پارتیان منحصراً در بخش شمالی این ایالت (ترکمنستان امروزی نزدیک عشق آباد) قرار داشته و در سده دوم پیش از میلاد بوده است که سلوکیان به تدریج مناطق جنوب رشته کوه های کوپت داغ، بینالود و البرز را از دست دادند.

در حالی که دره سند، گردروزیا، قندهار، پاروپامیساده، دره سوات و رخج شرقی در پرتو پیمان صلح سلوکوس یکم با چندراپوپتا در آرامش بسر می بردند، رخج غربی (با مرکزیت قندهار که مرکز قدیمی هخامنشی بود)، تا مدتی بخشی از امپراتوری سلوکیه بود، اما سپس در اختیار پسر چندراگوپتا به نام بیندوسارا در اختیار آشوکا قرار گرفت.

قبایل سکا، در اواخر سده دوم پ. م. رخج و درانگانی را اشغال کردند و نام سکا بر منطقه اخیر (سکستان / سیستان) باقی ماند. تاریخ پارتی - سکایی - یونانی - هندی - کوشانی بخش های جنوب خاوری امپراتوری پیشین هخامنشیان یکی از بحث برانگیزترین موضوعات در میان پژوهندگان تاریخ باستان است...»

فراهم شدن زمینه برای پدیدآیی زبان آمیزه یی «پارسی میانه خاوری نخستین»:

از شاهنامه فردوسی می دانیم که چه در درازای تاریخ اسطوره یی و چه در عصر تاریخ مکتوب، میان باشندگان بخش های خاوری و باختری پشته ایران پیوسته تعاملی موجود بوده است.

به درستی روشن نیست که در دوره مادها، روابط میان آن ها و باشندگان مناطق خاوری و شمال خاوری پشته ایران (خوارزم، سغد، هرات و بلخ و بدخشان و اراخوزیا (قندهار) و گندهارا (کابل) و.... چگونه بوده است؟ تنها می توان گمان برد که هرگاه سخن از وابستگی در میان باشد، می تواند تنها اسمی، صوری و تشریفاتی بوده باشد. بحث دیگری اتحاد میان آن ها است که می توانسته است برخاسته از نیاز دو سویه باشد.

بینیم دیاکونوف در زمینه (در تاریخ مادها، ص 329) چه می نویسد:

«هرئوئا، خوارزم، سغدیانا: اما این که هرئوئه (هاریوا) دره تجن - هریرود) تابع ماد بوده، به این دلیل است که اگر چنین نمی بود، کوروش دوم نمی توانست با باختر (که به ویژه هرودت-1، 153 و کتیاس یاد می کنند) جنگ کند. ظاهراً مادی ها بر اتحادیه قبایلی که از آب تجن سیراب می شدند، تسلط پیدا کردند. و این امر زودتر از زمان پادشاهی کیاکسار (هوخشتره) وقوع نیافته بود. برتری و فرمانروایی ماد بر خوارزم (که به ضن قوی تنها اسمی بوده - زیرا حتا در زمان مقتدر ترین شاهان هخامنشی نیز خوارزم عملاً مستقل بوده است) همین بود. منابع موجود از تسخیر سغدیانه توسط کوروش سخنی نمی گویند. و بنا بر این محتمل است که واقعا مادی ها در آغاز در آن جا نفوذ کرده باشند. اما در باره این که این نفوذ از طریق خوارزم صورت گرفته یا مرغیان (واحه مرو) که علی الرسم مربوط به باختر بوده، پاسخ این سوال دشوار است. به گفته کتسیاس باکتريا - باختر از زمان جنگ های آشور و ماد با کشور ماد متحد بوده و حال آن که قبلا پادشاه آن به نام اکسیرات (یا زاوروت-زرتشت؟) گویا تابع سیمرامید - ملکه آشور بوده است...»

چیزی که در این جا بسیار مهم است، داشتن پیوندها میان باختریان و آشوری ها است.

در ص 330-331 می خوانیم:

«...به نظر ما به احتمال قوی، سکاییان ساتراپ نشین پانزدهم، همان سکاییان آسیای میانه - یعنی ساتراپ نشین «سکا» که در کتیبه بیستون مذکور است، می باشند که محل آن در فهرست بین گاندار³ (قندهار) و ساتاگیدیه قلمداد شده و این خود آشکارا انتساب مقرر آن را به آسیای میانه می رساند.

در آسیای میانه، قبایل بیابان نشینی که سکا نامیده می شدند، بسیار بودند. اگر بخواهیم معلوم کنیم، که در این مورد از کلمه سکاییان چه منظور بوده است، نخست باید بدانیم که اصطلاح کاسپین چه مفهومی داشته. منابع عهد عتیق از وجود کشوری به نام کاسپیا اطلاع داشتند که بین باختر - باکتریا و سریکا (چین) قرار داشته. این کاسپیان شرقی را همان نیاکان ساکنان کنونی کافرستان (نورستان) و چترال - در جنوب جبال هندوکش و مرز افغانستان و هندوستان - که هنوز هم زبان غیر هندواروپایی در آن جا باقی مانده است - می دانند. تصور این که کوهستانیان مزبور را مادی ها مطیع خویش ساخته بودند، دشوار است. و حتا ایشان در برابر پارسیان نیز چندان فرمانبردار نبودند - همچنان که فاتحان بعدی نیز نتوانستند ایشان را مطیع و منقاد خویش سازند. این که چرا ایشان را مخصوصا با سکاییان بیابان نشین در یک ایالت قلمداد کرده اند، نیز قابل فهم نیست. زیرا معنی ندارد که از میان همه سکاییان تنها قبایلی که در اقصی نقاط مشرق و اراضی مجاور پامیر و هندوکش می زیسته اند، فرمانبردار هخامنشیان شده باشند. در عین حال، مدارک چندی در دست است که وابستگی و انقیاد سکاییان سواحل دریای خزر را به پارسیان (ایرانیان) می رساند. ساکنان کرانه شرقی دریای کاسپین نیز کاسپیان نامیده می شدند.

³. در این جا چنین بر می آید که شاید شادروان کشاورز دچار اشتباه شده باشند. زیرا منظور از گندهارا باید کابل باشد نه قندهار. روشن است که به منطقه قندهار کنونی در آن هنگام آراخوزیا گفته می شد. قندهار که معرب آن قندهار است، شهری است که اسکندر مقدونی آن را ساخت و در آغاز باید الکساندریه (اسکندریه) بوده باشد که با گذشت زمان نخست به اسکندهار و در آینده به قندهار مبدل شد.

ضمنا با در نظر گرفتن این که بسیاری از اقوام تابع ماد- محتملا داوطلبانه به منظور شرکت در قلع و قمع آشور به مادی ها ملحق شدند، کاملا ممکن است قبایلی که محل شان بسیار دور بوده، نیز در این امر همراه شده باشند».

منظور ما از آوردن این جستارها، تنها و تنها یک چیز است و آن این که موجودیت روابط میان باشندگان خاور و باختر پشته ایران را در دوره مادها برجسته سازیم. روشن است در روند این پیوندها چه بازرگانی بوده باشد و چه در رابطه با مسایل نظامی، روشن است داد و ستد فرهنگی و تاثیرگذاری متقابل زبانی هم صورت می گرفته است. آن هم با توجه به این که زبان های مادی و اوستایی رایج در خاور پشته ایران، همبرشه و با هم نزدیک بوده اند.

پس از لشکرکشی های کوروش و بازماندگانش به شرق ایران، روشن است، زبان اوستایی نخستین باشندگان این سرزمین در اثر آمیزش با زبان پارسیان هم تیره و تبارشان به دلیل نزدیکی ریشه یی تا اندازه یی تاثیر پذیرفت و این دو زبان (شاید گفت دو گویش) با هم نزدیک تر شدند. به ویژه این که یک پادگان بزرگ سپاهیان پارسی هر از چند گاهی در بلخ مستقر بود و بسیاری از واژه های لشکری و کشوری پارس قدیم هم به این گستره ره گشوده بود.

به گونه یی که در بخش دوم گفتیم، زبان دربارهای مادها و به ویژه هخامنشی ها در باختر پشته ایران چند سده زبان رسمی بودند که در اثر آمیزش با فرهنگ ها و تمدن های میانرودان، مصر، یمن، لیدیا و... و زبان های رایج در آن سرزمین ها به شکوفایی و بالندگی رسیده بودند و سازه های بسیاری را از آن زبان ها به عاریه گرفته بودند.

... و اما با لشکرکشی اسکندر به ایران و بر افتادن شاهنشاهی هخامنشی بود که دگردیسی بزرگی در زندگانی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و به ویژه فرهنگی- تمدنی باشندگان پشته ایران رونما گردید. درست در دوره تسلط چند سده یی (مستقیم و غیر مستقیم یونانیان بر ایران) بود که زمینه برای آمیزش گسترده زبان های ایرانی خاوری مانند اوستایی و سکایی با

یونانی و زبان پارسی باستان فراهم آمد و زبان نوی پدید آمد که آمیزه یی بود از همه این زبان ها که با رسم الخط یونانی نوشته می شد. روشن است رایج شدن رسم الخط یونانی در گستره زیر فرمان یونانیان، ماندگار شدن سپاهیان اسکندر در ایران، آمیزش و خویشاوند شدن آنان با توده های بومی، تاثیر بزرگی بر زبان و فرهنگ این خطه بر جا گذاشتند. گذشته از آن، شمار بسیاری از باشندگان غرب پشته ایران به شمول همه دستگاه دولت و ارکان آن و سپاهیان و درباریان و پیشه وران و به سوی خاور پشته سرازیر شدند و روشن است فرهنگ و زبان خود را هم به همراه آوردند.

آمدن سپاه اسکندر، در واقع آمدن فرهنگ و تمدن یونانی و زبان دربار یونانی با واژگان گسترده آن به پشته ایران بود. آمیزش زبان های اوستایی، پارسی باستان و یونانی که در واقع زبان های دربارهای شاهنشاهی بزرگ تاریخ و پیش از تاریخ بودند، زمینه را برای رویش زبانی فراهم آورد که می شود آن را به گونه مشروط و مفروض «پارسی میانه خاوری نخستین» خواند- زبانی که می شود آن را مادر زبان های پارسی میانه خاوری (اشکانی و باختری) خواند. این زبان آشکارا و بی چون و چرا از زبان پارسی باستان و هم زبان اوستایی رایج در خاور پشته ایران متفاوت بود. هر چه کوله بار بزرگی از واژگان آن را بر پشت می کشید.

این گونه، تحول، انقلاب یا دگردیسی شگرفی در زبان باشندگان پشته ایران رونما گردید که دارای چند مشخصه بود:

- 1- دگردیسی ساختار و دستور زبان پارسی باستان و نیز زبان های رایج در خاور ایران،
- 2- روی کار آمدن رسم الخط یونانی به جای رسم الخط آرامی که در واقع نوعی انقلاب نوشتاری بود.
- 3- گسترده تر شدن گنجینه واژگانی باشندگان پشته ایران در اثر آمیزش با زبان های چندکانونی

ما در این باره در بخش چهارم به تفصیل روشنی خواهیم افکند.

خاستگاه و ریشه های زبان چندکانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری

بخش چهارم

دوره تاریخی مکتوب (دوره گذار از عصر پ. م. به عصر حاضر میلادی)

(برآمدن اشکانیان و پدیدآیی زبان پارسی میانه پهلوی)

در این بخش به بررسی دوره پادشاهی پارت ها یا اشکانیان و زبان پارتی یا پهلوی و نقش آن می پردازیم. در بخش پنجم می کوشیم به اصلی ترین موضوع یعنی بررسی زبان های ایرانی خاوری مانند سکایی خُتنی تُخاری (کوشانی) و زبان های سغدی و خوارزمی و به ویژه زبان باختری یا «زبان پارسی میانه خاوری پسین»- زبانی که از در دامن زبان «پارسی میانه خاوری نخستین» پرورده شده بود، در پرتو تحولات سیاسی، فرهنگی و تمدنی در خاور پشته ایران به ویژه در بلخ پردازیم. در همان بخش توضیح خواهیم داد که چرا و باید این دو زبان را به نام های زبان پارسی میانه خاوری نخستین و زبان پارسی خاوری میانه پسین (باختری) نامید و چرا نمی توان آن را تُخاری و کوشانی خواند، روشنی می افکنیم.

با پوزش می خواهم یک نکته را یادآوری کنم:

در نوشته دست داشته، آن چه مربوط به منابع و مآخذ می گردد، در برخی از موارد که از ویکی پیدیا برداشت هایی صورت گرفته است، تنها به برشمردن منابع بسنده کرده ایم. در سایر موارد، تا جای امکان سرچشمه ها را آورده ایم. در برخی از جاها، سوگوارانه به دلیل مشکلات فنی ناشی از پخش نوشته ها در فیس بوک (رخنما)، برخی از منابع و مآخذ در زیرنویس ها به گونه اتوماتیک حذف گردیده است. روشن است تا جای امکان کوشیده ایم، دست کم در موارد بسیار مهم بار دیگر سر از نو منابع و مآخذ را بیاوریم. در این حال، هرگاه سرچشمه هایی از قلم افتاده باشند، ما را به بزرگواری خودتان ببخشید.

شاهنشاهی اشکانی (۲۴۷ پ. م. - ۲۲۴ م):^۴

^۴. برگرفته از ویکی پیدیا با اندکی ویرایش و فشرده سازی.

«شاهنشاهی اشکانی که با نام امپراتوری پارت‌ها نیز شناخته می‌شود، یکی از قدرت‌های سیاسی و فرهنگی ایرانی در ایرانزمین بود که ۴۷۱ سال بر بخش اعظم غرب آسیا فرمان راند. بنیانگذار این دودمان، اشک بود. این امپراتوری در سده سه پیش از میلاد توسط اشک رهبر قبیله پارنی پس از فتح ساتراپ پارت در شمال خاوری ایران تاسیس گردید. وی سپس در برابر سلوکیان قیام کرد.

مهرداد یکم (۱۷۱-۱۳۸ پ. م.) با تصرف مناطق ماد و میانرودان، قلمرو اشکانی را تا حد زیادی گسترش داد. دولت پهناور اشکانی در دوره اقتدارش از رود فرات تا هندوکش و از کوه‌های قفقاز تا خلیج پارس را در بر می‌گرفت. به دلیل قرار گرفتن جاده ابریشم در گستره حکومت اشکانی و قرار گرفتن در مسیر بازرگانی میان امپراتوری روم و حوزه مدیترانه و امپراتوری هان در چین، این امپراتوری به مرکزی برای تجارت تبدیل شد.

اشکانی‌ها از تیره ایرانی پارنی و شاخه‌یی از طوایف وابسته به اتحادیه داهه از عشایر سکاهای گستره شرق دریای کاسپین بودند. آنان از ایالت پارت که بخشی از خراسان بزرگ (Greater Khorasan) بود، برخاستند. نام سرزمین پارت در کتیبه‌های داریوش پَرثَوَه آمده‌است که به زبان پارتی، پهلوی می‌شود. چون پارتیان از اهل ایالت پَهَلَه بودند، از این رو، در نسبت به آن سرزمین ایشان را پهلوی نیز می‌توان خواند. ایالت پارتی‌ها از مغرب به دامغان و سواحل جنوب شرقی دریای کاسپین و از شمال به ترکستان و از مشرق به رود تجن و از جنوب به کویر نمک و سیستان محدود می‌شد. قبایل پارتی در آغاز با قوم داهه که در مشرق دریای خزر، آمل می‌زیستند، در یک جا بسر می‌بردند و سپس از آنان جدا شده، در ناحیه خراسان مسکن گزیدند. آمل در آن هنگام پایتخت اقلیمی اشکانی بود.

در عهد اشکانی جنگ‌های ایران و روم آغاز شد. دستاورد عمده فرمانروایی اشکانی، رهایی کشور ایران از سلطه همه جانبه یونانی که هدف نابودی ایرانگرایی را در سر می‌پروراند و حفظ تمدن ایران از تهاجمات ویرانگر طوایف مرزهای شرقی و نیز، حفظ تمامیت ایران در برابر تجاوز خزنه روم به سوی خاور بود. در هر سه مورد، مساعی آنان اهمیت چشمگیری

برای تاریخ ایران داشت. جنگ‌های فرساینده با روم عامل عمده یی در ایجاد ناخرسندی‌هایی شد که میان طبقات جامعه بروز می کرد.

نظام ملوک‌الطوایفی (استانمداری) که اسباب فقدان تمرکز در قدرت بود، اختلافات خانوادگی که همین عدم تمرکز آن را مخاطره آمیزتر می کرد و نفرت و مخالفت موبدان زرتشتی که سیاست تسامح و اغماض دینی (یا به سخن درست تر نفرت و مخالفت مغان با سیاست آزادی دینی اشکانی که متضاد با انحصارطلبی ایشان بود) اشکانی را به دیده مخالفت می‌نگریستند، از عوامل انحطاط دولت اشکانی شد. حکومت اشکانی در اثر اختلافات درونی و جنگ‌های خارجی در مدت حدود پنج سده در شرق و غرب به تدریج ضعیف شد و سرانجام به دست اردشیر مغ - اردشیر یکم ساسانی بر افتاد.

اشکانی‌ها به یاری و پشتیبانی بزرگانی که مانند خود آن‌ها از تیره ایرانی شمالی داهه بودند، با سربازگیری و لشکرکشی، نخست بر بخش پارت چیره شدند و پس از آن به گشودن سراسر ایران پرداختند و دولت ایرانی تازه یی به وجود آوردند و باز هم آداب و آیین هخامنشی و ایرانی را رواج دادند. قدرت نخست از غرب و جنوب غربی به سوی شمال کشور، جابه جا شد و مردم آن‌جا (شمال خاوری) صفات ایرانی را پاک‌تر نگه داشته بودند. بنابر این، دولت اشکانی با وجود رنگ یونانی اندکی که داشت، از دیدگاه ایرانی بودن حتا پاکتر از دولت هخامنشی بود. آنچنان که از زنجیره رویدادها و حرکت اشکانی (به ویژه مهرداد یکم) بر می آید، سیاست آنان زنده نمودن شکوه گذشته شاهنشاهی هخامنشی بوده است.

گاهشمار سلوکیان و اشکانیان:



سکه نقره با تصویر چهره ارشک و نام وی (به یونانی: ΑΡΣΑΚΟΥ)

پیش از آن که ارشک دودمان اشکانی را بنیادگذاری کند، رئیس قبیله پارنی از قبایل آسیای میانه و یکی از چندین قبیله عشایر متحد داهه بود. پارنی‌ها برخلاف دیگر باشندگان پارت که به زبان‌های آریایی غربی سخن می‌گفتند، به احتمال زیاد به زبان‌های آریایی خاوری سخن می‌گفتند. پارت‌ها در آغاز زیر سلطه هخامنشیان و سپس سلوکیان بودند. پس از فتح منطقه، پارنی‌ها زبان پارتی به عنوان زبان رسمی دربار پذیرفتند و از آن در کنار آرامی، یونانی، اکدی، سغدی و دیگر زبان‌های مناطق زیر تصرف خود استفاده می‌کردند. شایان یادآوری است که بسیاری از پادشاهان اشکانی ادعای خویشاوندی با هخامنشیان را داشته‌اند. این مدعی در سکه‌ها و دیگر مستندات مکتوب که گویای رنج بردن پادشاهان هخامنشی و اشکانی از بیماری ارثی نوروفیبروماتوسیس است، قابل مشاهده است.

این که چرا سال ۲۴۷ پ. م. به عنوان نخستین سال حکومت اشکانی که در مرکزیت قرار داشت، اعلام شده، روشن نیست. آدریان بیور بر این باورست که این سال همان سالیست که سلوکیان کنترل ساتراپ پارت را از دست داده و آن جا را آندروگوراس تصاحب می‌کند و در نهایت ارشک با قیام در برابر او پارت را فتح می‌کند. از این رو، ارشک آغاز سال‌های پادشاهی خود را از پایان کامل حکمرانی سلوکیان بر پارت ارزیابی کرده است. از سوی دیگر، وستا سرخوش کورتیس بر این باورست که این سال تنها سالیست که ارشک به عنوان رئیس قبیله پارنی‌ها انتخاب می‌شود. هما کاتوزیان، ژن رالف گارتویت، این سال را سال فتح پارت و راندن گماشتگان سلوکی می‌دانند. هر چند کورتیس و ماریا بروسیوس می‌پندارند که تا سال ۲۳۸ پ. م. آندروگوراس مورد حمله و فتح ارشک قرار گرفت. آندره ورستاندیک چنین می‌نویسد: رسیدن آرشاک (ارشک) به مقام الوهیت مبدأ تاریخ نوینی شد که از نوروز، اول ماه نیشان سال ۲۴۷ پ. م. آغاز می‌شود. آمین مارسلن تاریخنویس رومی می‌گوید: ایرانیان ارشک را تا جایگاه ستارگان ارتقاء داده بودند.



پارت منطقه زرد رنگ در کنار امپراتوری سلوکیان به رنگ آبی و روم به رنگ بنفش در ۲۰۰ پ. م.

جانشین بلافصل ارشک ناشناخته مانده است. آدریان بیور و کاتوزیان جانشین او را تیرداد یکم، برادر وی می‌دانند، کسی که بعدها فرزندش اردوان یکم در ۲۱۱ پ. م. به پادشاهی رسید، اما کورتیس و بروسیوس بر این باورند که اردوان یکم بدون واسطه به مسند قدرت رسید، با این تفاوت که کورتیس سال به پادشاهی رسیدن وی را ۲۱۱ پ. م. و بروسیوس ۲۱۷ پ. م. می‌دانند. اگرچه بیور اصرار دارد که سال ۱۳۸ پ. م.، یعنی آخرین سال پادشاهی مهرداد یکم، دقیقاً نخستین سال تاسیس و آغاز دوران پادشاهی اشکانی است. با همه این اختلافات، تنها بیور به تشریح دوران حکومت اشکانی که مورد پذیرش تاریخ‌نویسان است، به دو بخش مجزا می‌نماید.

در زمانی که سلوکیان سرگرم جنگ در غرب سرزمین‌های خود با پتلیموس سوم فرمانده مصر بودند، ارشک از این اوضاع سود جسته و پایه‌های پادشاهی خود را در پارت و هیرکانی محکم می‌کند. همچنین این نزاع میان بطلیموس و سلوکیان که سومین نبرد از جنگ‌های سوری بود، به دیودوتس در آسیای میانه نیز امکان قیام و تاسیس دولت یونانی بلخ را داد. پس از آن دیودوتس دوم، جانشین دیودوتس در برابر دولت سلوکیان با ارشک متحد شد، با این وجود، ارشک از ارتش سلوکوس دوم شکست خورد و از پارت رانده شد. ارشک مدتی را به قبیله آپاسیاک پناه برد و از آن جا حمله‌ی را برای پسگیری پارت تدارک دید و در فرجام آن جا را بار دیگر گرفت. در آن زمان جانشین سلوکوس دوم، آنتیوخوس سوم که نیروهای خود را برای فرونشاندن با شورش در ماد و مولون مستقر کرده بود، از انتقام باز ماند.

آنتیخوس سوم در ۲۱۰ یا ۲۰۹ پ. م. برای بازپسگیری مناطق از دست رفته به باختر و پارت لشکرکشی کرد، اما ناموفق ماند و ناگزیر به عقد توافق صلح با اردوان یکم شد و وی را به عنوان شاه به رسمیت شناخت. پس از حمله جمهوری روم به سلوکیان و شکست آنان در جنگ ماگنزی در ۱۹۰ پ. م.، سلوکیان دیگر توان دخالت در امور اشکانی را نداشتند. فریپت (دوران حکومت: ۱۹۱-۱۷۶ پ. م.) جانشین اشک دوم شد و در نهایت فرهاد یکم (دوران حکومت: ۱۷۶-۱۷۱ پ. م.) به تاج و تخت رسید و به دور از دخالت سلوکیان حکم فرمایی کرد.

گسترش و یکپارچه‌سازی:

نام فرهاد یکم به عنوان توسعه دهنده کنترل حکومت اشکانی تا دروازه اسکندر و اشغال کننده آپمیا راجیانا ثبت شده است. با این هم، بیشترین گستره قلمرو اشکانی و پرقدردترین دوران حکومت اشکانی به مهرداد یکم، برادر و جانشین وی تعلق دارد، کسی که کاتوزیان او را با کوروش کبیر، بنیادگذار حکومت هخامنشیان مقایسه می‌کند.

پس از مرگ دیودوتس دوم، روابط اشکانی و دولت یونانی باختر نیز رو به زوال گذاشت، به خصوص زمانی که مهرداد یکم به آن جا حمله کرد و دو استان را در زمان حکومت او کراتید یکم از آنان ستاند. توجه مهرداد یکم به قلمرو سلوکیان و هرج و مرج در ماد به دلیل سرکوب شورشیان توسط تیمارخوس، اسباب حمله به ماد و تصرف هگمتانه را در ۱۴۸ یا ۱۴۷ پ. م. فراهم کرد. این پیروزی فتح بابل و سلوکیه را در میانرودان به دنبال داشت، مهرداد یکم در ۱۴۱ پ. م. در سلوکیه سکه یی ضرب کرد و در مراسمی رسمی با عنوان شاهنشاه تاجگذاری نمود. زمانی که مهرداد یکم در راه بازگشت به هیرکانی بود، سپاهش امپراتوری الیمائیس و پادشاهی میشان را زیر کنترل و شوش را تصرف کرد. در این زمان قلمرو حکومت اشکانی در شرق تا رود سند گسترش یافته بود.

در حالی که شهر صد دروازه به عنوان نخستین پایتخت اشکانی برگزیده شد، مهرداد یکم در سلوکیه، هگمتانه، تیسفون و شهر تازه تاسیس خود مهردادکرت اقامتگاه‌های شاهی نیز بنا کرد. افزون بر این، مهردادکرت جایی بود که در آن آرامگاهی برای پادشاهان اشکانی

ساخته شده بود و از آن نگهداری می‌شد. از سوی دیگر هگمتانه به اقامتگاه تابستانی خانواده پادشاهی اشکانی بدل گشت. شهر تیسفون نیز تا پیش از به حکومت رسیدن گودرز یکم به عنوان پایتخت انتخاب نشد، اما به نقل از بروسیوس به عنوان محلی برای تاجگذاری‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت و شهری نمادین از حکومت اشکانی بود.

دولت سلوکی که ناتوان از سرکوب بی‌درنگ شورش تروفون در ۱۴۲ پ. م. بود، به هر شکل در ۱۴۰ پ. م. توانست به رهبری دیمتریوس دوم در میانرودان به اشکانی‌ها حمله کند اما به رغم پیروزی‌های اولیه، در نهایت شکست خورد. در فرجام دیمتریوس دوم به دست سربازان اشکانی دستگیر و به هیرکانی برده شد. مهرداد یکم وی را درمان و از او پذیرایی گرم کرد و حتا دختر خود، روزگون را به او داد.



سکه نقره مهرداد یکم با ریش و نیمتاج پادشاهی

آنتیوخوس هفتم، برادر کوچکتر دیمتریوس دوم، در نبود برادرش، حکومت سلوکی را به عهده گرفت و با همسر برادرش، کلوپاترا تیا نیز ازدواج کرد. آنتیوخوس پس از شکست تروفون در سال ۱۳۰ پ. م. به سوی میانرودان برای بازپسگیری مناطق از دست رفته که در آن زمان زیر سلطه فرهاد دوم اشکانی بود، لشکرکشی کرد. او توانست بابل را فتح و شوش را تصرف کند و در آن جا سکه‌ی ضرب نمود. پس از پیشروی سپاه آنتیوخوس به سوی ماد، دولت اشکانی سعی بر ایجاد صلح نمود، اما آنتیوخوس صلح را نپذیرفت مگر به شرط آن که دولت اشکانی همه سرزمین‌های تصرف کرده به جز پارت را به دولت سلوکی بازگرداند، مالیات سنگینی بپردازد و دیمتریوس را آزاد کند. فرهاد دوم دیمتریوس را آزاد کرد و وی را به سوریه فرستاد، اما دیگر شرایط آنتیوخوس را نپذیرفت. در زمستان ۱۲۹ پ. م.، خیزشی آشکار در برابر آنتیوخوس در ماد شکل گرفته بود، چرا که ارتش او در زمستان از منابع روستاییان استفاده می‌کرد. آنتیوخوس در حالی که سعی بر سرکوب قیام ماد داشت،

با هجوم نیروی اصلی سپاه اشکانی غافلگیر شده، در جنگ کشته شد. بدن او در تابوتی نقره به سوریه فرستاده شد. پسرش سلوکوس با خاندان اشکانی وصلت کرد و دخترش به حرمسرای فرهاد پیوست.

در حالی که دولت اشکانی سرگرم بازپسگیری سرزمین‌های از دست رفته خود در غرب بود، تهدید تازه‌ای در شرق شکل می‌گرفت. در ۱۷۶-۱۷۷ پ. م. اتحاد کوچ‌نشینان هیونگنو (سیونگنو، هونو یا خونو)، عشایر یوئه شی (ماهانویان- نیاکان کوشانیان) را از سرزمین خود که استان گانسو امروزی در شمال غربی چین باشد، بیرون راندند. یوئه شی‌ها (ماهانویان) به سمت غرب به باختر کوچیدند و جایگزین سکاهای شدند. سکاهای ناگزیر به سوی غرب شتافتند و به مرزهای شمال خاوری اشکانی یورش بردند. از این رو، مهرداد یکم پس از فتح میانرودان ناگزیر به بازگشت به هیرکانی شد.

برخی از سکاهای در برابر آنتیوخوس به سپاه اشکانی پیوستند. با این همه، بسیار دیر وارد نبرد شدند و فرهاد از پرداخت دستمزد آنان سرباز زد. در نتیجه سکاهای در برابر او شوریدند. فرهاد نیز سعی بر سرکوب آنان با بهره‌گیری از سربازان پیشین سلوکی نمود، اما آن‌ها فرهاد را تنها گذاشته و به سکاهای پیوستند. در فرجام فرهاد به سوی این نیروی متحد لشکرکشی کرد، اما در جنگ کشته شد. تاریخنویس رومی، ژوستین نقل می‌کند، اردوان دوم جانشین فرهاد شد و نبردهای بسیاری با چادرنشینان در شرق داشت. اردوان در نهایت توسط تُخارها (که به عنوان یوئه شی شناخته می‌شدند) کشته شد. اگرچه بیور بر این باورست که ژوستین آن‌ها را با سکاهای اشتباه گرفته است. بعدها مهرداد دوم مناطق تصرف شده توسط سکاهای را در سیستان پس گرفت.

پس از عقب نشینی سلوکی‌ها از میانرودان، دربار اشکانی به حاکم بابل، هیمروس، دستور حمله به پادشاهی میشان را داد که در آن زمان هیسپائوسینس در چاراکس سپاسینو بر آن حکمفرایی می‌کرد. زمانی که این حمله شکست خورد، در ۱۲۷ پ. م. هیسپائوسینس به بابل تاخت و سلوکیه را اشغال نمود. در ۱۲۲ پ. م. مهرداد دوم، هیسپائوسینس را وادار به عقب نشینی از بابل کرد و از پادشاهی میشان حکومتی دست‌نشانده ساخت. پس از آن که مهرداد

دوم، کنترل دولت اشکانی را در غرب گسترش داد، دورا اروپوس را در ۱۱۳ پ. م. اشغال کرد. سپس با پادشاهی ارمنستان وارد جنگ شد. در ۹۷ پ. م.، نیروهای ارمنی از سپاه اشکانی شکست خوردند، آرتاواز یکم سرنگون و فرزندش تیگرانس به گروگان گرفته شد.

در سال یکم پ. م. پادشاهی پارتیان هند (شامل هند و پاکستان امروزی) با امپراتوری اشکانی همپیمان می‌شود. در ۴۲ میلادی پس از بازید آپولونیوس، فیلسوف یونانی از دربار وردان - پادشاه وقت اشکانی، وردان امنیت کاروان وی را برای سفر به دیار پارتیان هند تامین کرد. زمانی که آپولونیوس به تکسیلا، پایتخت پارتیان هند می‌رسد، رهبر کاروان نامه‌ی رسمی را که احتمالاً به زبان پارتی بوده، از سوی وردان برای مقامی هندی می‌خواند و آن شخص به گرمی از آپولونیوس مهمان نوازی می‌کند.

به دنبال گسترش روابط دیپلماتیک توسط ژانگ کیان در آسیای مرکزی در دوره حکومت امپراتوری وو، نمایندگانی از سوی امپراتوری هان از چین در ۱۲۱ پ. م. به دربار مهرداد دوم فرستاده شدند. این نمایندگان چینی اسباب برپایی روابط تجاری با حکومت اشکانی را از طریق جاده ابریشم فراهم کردند، اما از سوی دیگر نتوانستند اتحاد نظامی در برابر کوچ‌نشینان هونو (هیونگنو) را به دست آورند. امپراتوری اشکانی به واسطه دریافت مالیات از کاروان‌های اورآسیایی و به خصوص کالاهای لوکس وارداتی توسط رومیان، وضعیت اقتصادی بسیاری خوبی را به دست آورده بود. همچنین مروارید که کالایی بسیار ارزشمند بود، از چین به امپراتوری اشکانی صادر می‌شد و آن‌ها نیز از اشکانی کالاهایی چون دارو، عطر و میوه خریداری می‌کردند. در این بین هدایایی چون جانوران از سوی پادشاه اشکانی به دربار امپراتوری هان نیز فرستاده می‌شد، به طور مثال در ۸۷ میلادی پاکور دوم یک شیر و یک غزال برای پادشاه ژانگ فرستاده بود.

روابط با رومیان و ارمنی‌ها:

وجود امپراتوری کوشان در شمال هندوستان، امنیت مرزهای خاوری امپراتوری اشکانی را تضمین می‌کرد. بنابراین، از میانه‌های سده ۱ میلادی به بعد، دربار اشکانی بر روی تامین امنیت مرزهای غربی در برابر حمله رومیان متمرکز شد. یکسال پس از به زیر سلطه در

آوردن ارمنی‌ها توسط مهرداد دوم، لوسیوس کورنیوس سولا، حاکم کیلیکیه با اوروبازوس سفیر اشکانی در کنار رود فرات جلسه‌ی تشکیل دادند و در آن بر سر استفاده از رود فرات به عنوان مرز میان اشکانی و روم به توافق رسیدند.

با وجود این توافق، در ۹۲ یا ۹۳ سال پیش از میلاد، پارت در برابر رهبر قبیله‌ی سلوکی به نام لائودیس و همپیمانانش آنتیوخوس جنگید و به پیروزی رسید. یکی از آخرین پادشاهان سلوکی به نام دمتریوس سوم اکاروس، اقدام به محاصره بروئا کرد و با کمک‌های نظامی همسایگان پارت، از اشکانی شکست خورد.

اگرچه امپراتوری اشکانی نیروی نظامی دائمی نداشت، در عین حال توان جذب سریع نیرو برای رویارویی با بحران‌های محلی را دارا بود. از سوی دیگر اگرچه کم‌تعداد اما محافظینی دائمی متشکل از اشراف، رعایا و مزدوران برای شخص شاه وجود داشت. همچنین پادگان‌هایی دائمی در دژهای مرزی برای نگهبانی وجود داشتند که در کتیبه‌های اشکانی به اهدای درجات نظامی به فرماندهان این دژها اشاره شده است. افزون بر این، نیروهای نظامی برای اهداف دیپلماتیک نیز استفاده می‌شدند، به طور مثال زمانی که فرستاده چین در سده دوم پ. م. از امپراتوری اشکانی بازدید می‌کرد، شیجی مدعیست که ۲۰۰۰۰ اسب سوار برای نگهبانی از وی به شرق فرستاده شدند. هرچند شاید در رابطه با تعداد این نیروها اغراق شده است.

پول رایج:

جنس سکه‌ها بیشتر از نقره بوده است. این سکه‌ها شامل درهم و تترادرهم بوده و پول رایج در سرتاسر امپراتوری اشکانی بوده است. پادشاهان اشکانی در شهرهای صددروازه، سلوکیه و هگمتانه سکه‌های پادشاهی را ضرب می‌کردند. به احتمال زیاد این کار در مهردادکرت نیز صورت می‌گرفته است. در سراسر دوره اشکانی از پیدایش تا فروپاشی، وزن سکه‌ها به ندرت کمتر از ۳/۵ گرم یا بیشتر از ۴/۲ گرم می‌شده، همچنین وزن تترادرهم‌ها در حدود ۱۶ گرم بوده است. به نظر می‌رسد با فتح میانرودان توسط مهرداد اول، سکه‌ها منحصراً در سلوکیه ضرب می‌شده است.

فرهنگ یونانی و احیای ایران:

اگرچه فرهنگ یونانی در دوره هلنی از سوی مردم خاور نزدیک پذیرفته شده بود، اما در دوره اشکانی شاهد رستاحیز فرهنگ ایرانی در مذهب، هنر و حتا پوشاک هستیم. پادشاهان اشکانی با آگاهی از هر دو ریشه هلنی و ایرانی ممالک زیر سلطه خود، پس از آن که خود را شاهنشاه خواندند، خود را فیلهنیسم (یونانی دوست) معرفی کردند. واژه فیلهنی تا دوره پادشاهی اردوان سوم بر روی سکه‌ها ضرب می‌شد. حذف این واژه از روی سکه‌ها از نشانه‌های احیای فرهنگ ایرانی در دوره اشکانی است. بلاش یکم - نخستین پادشاه اشکانی بود که خط اشکانی و زبان پارتی را به کار برد و به جای از الفبای یونانی، سکه‌هایی به خط اشکانی ضرب نمود. با این وجود از الفبای یونانی تا پایان دوره اشکانی بر روی سکه‌ها استفاده می‌شد.

به هر رو، نفوذ فرهنگ یونانی در دوران امپراتوری اشکانی کاملاً از میان نمی‌رود، بطور مثال مدارکی دال بر لذت بردن اشک‌ها از تئاترهای یونانی وجود دارد. زمانی که سر کراسوس را برای ارد دوم آوردند، او در کنار آرتاواز دوم، پادشاه ارمنستان مشغول تماشای نمایش باکچای اثر اورپید بوده است. در آن زمان از سر کراسوس به جای سر پنتئوس در نمایش استفاده شد.

امپراتوری اشکانی از فرهنگ‌ها، مذاهب و باورهای گوناگونی، به خصوص به طور عمده از آیین‌های ایرانی و یونانی تشکیل می‌شد. گذشته از اقلیت یهودیان و تازه مسیحیان، بیشتر پارت‌ها چند خدا باور بودند. در اغلب مواردخدایان ایرانی و یونانی شبیه به هم یا آمیزه‌یی از هم بودند. بطور مثال، اهورا مزدا با زئوس، اهریمن با هادس، آفرودیت و هرا با آناهیتا، آپولو با میترا و شمش با هرمس همانند به یکدیگرند. گذشته از خدایان و الهه‌های اصلی، هر شهر و گروه برای خود خدایی بر می‌گزید. از سوی دیگر، مانند حاکمان سلوکی، پادشاهان اشکانی نیز در آثار هنری خود را خدا نشان می‌دادند. شاید این رسم شایع‌ترین رسم مشترک پادشاهان بوده است.

هنر و معماری:

هنر دوره اشکانی را می‌توان به سه بخش جغرافیایی-تاریخی: هنر اشکانی، هنر فلات ایران و هنر میانرودان تقسیم نمود. نخستین بخش هنر اشکانی پیدا شده در مهردادکرت، آمیزه‌ای از هنر یونانی و ایرانی در راستای سنت‌های هخامنشی و سلوکی است. بخش دوم آن، گویای تاثیر آثار هنری دوره هخامنشی می‌باشد و بخش سوم به تدریج با گذشتن مرزهای اشکانی از میانرودان شکل گرفته است.

نقوش متداول به جا مانده از دوران اشکانی معمولاً شامل تصاویری از شکارهای پادشاهی و اهدای نشان توسط پادشاهان است. استفاده گسترده از این نقوش منجر به استفاده حتی توسط حاکمان بومی شده بود. این نقوش معمولاً شامل انواع نقش برجسته، فرسکو و دیوارنگاری می‌شد. همچنین از الگوهای هندسی و طرح گیاهان به صورت گچبری برو دیوار نیز کار گرفته می‌شده است.

پارتیان در شمال خاوری ایران معماری نوینی را تکوین بخشیدند. معماری پارتیان، با ترکیب عناصر ایرانی و یونانی شیوه جدید و بی‌مانندی را در معماری به وجود آورد.

ساتراپی پارت:

پس از فتح ایران به دست اسکندر و مرگ او، ایران به سلوکوس سردار مقدونی رسید. نخستین برخورد او با همسایگان ایران در مرزهای جنوب شرقی روی داد که نتیجه آن واگذاری بخش خاوری ایران به چاندراگوپتا پادشاه هند از دودمان شاهنشاهی مائوریا|ماوریا بود. در حدود ۲۸۱ پیش از میلاد اقوام بربر (به گفته منابع یونانی) به شمال خاوری ایران یورش بردند و شماری از شهرها از جمله چند مهاجرنشین یونانی را ویران ساختند.

آنتیوخوس یکم پس از دفع این یورش‌ها شمار مهاجرنشینان یونانی را افزایش داد و مرگیان را به صورت سنگر و بارویی درآورد همچنین دو لشکرکشی به مرزهای شمال خاوری ایران انجام داد، یکی دریایی به فرماندهی پاتروکلس در امتداد کرانه‌های خاوری دریای مازندران و دیگری زمینی به فرماندهی دموداماس به آن سوی سیردریا (سیحون) که به تأسیس دو

استان آنتیوکیس و سلوکیس انجامید. در ۲۵۰ پیش از میلاد آندراگوراس شهر پارت و دیودوتوس شهر پارت (ساتراپی) باکتریا (بلخ) اعلام استقلال نمودند. دیودوتوس خود را شاه خواند و قلمرو یونانی - بلخی را تأسیس نمود.

به پنداشت یوزف ولسکی، ارشک (اشک) در سال های ۲۳۹/۲۳۸ پیش از میلاد و در زمان پادشاهی سلوکوس دوم کالینیکوس به پارت یورش برد و بر آندراگوراس پیروز شد، سپس بر هیرکانی (گرگان) تاخت و آن جا را تسخیر نمود و شالوده های دستگاه اشکانی و پادشاهی پارت ها را پی ریزی نمود.

وی در آساک واقع در استاونه (آستوئن) در بخش شمالی قلمرو پارت که نسا هم در آن بود، تاجگذاری کرد. سلوکوس دوم برای بازپسگیری سرزمین های از دست رفته پادشاهی سلوکی دست به لشکرکشی به بخش های شمال خاوری ایران زد. در تلاش برای دست یافتن به این هدف با دیودوتوس یکم شاه یونانی - بلخی پیمان یگانگی بست، اما با مرگ دیودوتوس یکم و تغییر سیاست جانشین او، دیودوتوس دوم، که با اشک یکم متحد شد، سلوکوس دوم تنها ماند. اشک یکم به روش استپ نشینان به درون استپ ها پس نشست تا شاید در دشت های هموار آن جا از سواره نظامش بهتر بهره گیرد و سپس وارد نبرد شد. نتیجه نبرد پیروزی اشک یکم بود. از آن پس پارت ها این روز را به عنوان روز استقلال جشن گرفتند. اشک دوم پس از پدر در سال ۲۱۷ پیش از میلاد بر تخت پادشاهی نشست و روند گسترش قلمرو اشکانی را ادامه داد. وی اکباتان را نیز به قلمرو اشکانی افزود. در واکنش به این امر آنتیوخوس سوم پس از در هم شکستن شورش ساتراپ های باختر ایران، رهسپار خاور شد.

اشک دوم به ناچار اکباتان را رها نمود و همچون پدرش به استپ ها پس نشست. آنتیوخوس پس از بازپسگیری شهرهای تامبراکس و سورینکس و چند پیروزی بر پارت های در حال عقب نشینی از پیشروی در استپ ها خودداری نمود و بنا به دلایل نامعلوم (شاید پس از شکست از اوتیدم (جانشین دیودوتوس دوم شاه یونانی - بلخی) با اشک دوم صلح نمود.

نکته جالب توجه در این عقب نشینی پارت ها، کشتار همه یونانیان شهر سورینکس بود. این مساله در تضاد با جمله های حک شده بر پشت سکه های اشکانی در آن دوره (فیل هلن [یونان دوست]) است و این نشانه دهنده سیاست واقعینانه شاهان اشکانی و آگاهی آنان از پیوندهای میان یونانیان و سلوکیان می باشد. پس از اشک دوم دقیقاً مشخص نیست چه کسی جانشین او شده، نام هایی همچون وِردان، وُنون، بلاش، خسرو و پارتامازیس آمده اند. با این حال بر سر کار آمدن نماینده شاخه فرزند کوچکتر یعنی فریپت (حدود ۱۹۱ تا ۱۷۵ پیش از میلاد) امری مسلم است. در باره پادشاهی او و جانشینش فرهاد یکم (حدود ۱۷۶-۱۷۵ پیش از میلاد) تقریباً چیزی نمی دانیم، تنها در دو سند درباره پادشاهی فرهاد یکم آورده شده که او پس از شکست دادن قبیله «مردها» در البرز، ایشان را به خاراکس نزدیک دروازه های مازندران کوچاند.

جانشین او مهرداد یکم (حدود ۱۷۱ تا ۱۳۸ پیش از میلاد) نخستین شاه بزرگ اشکانی است که دولت پارت را به جایگاه یک امپراتوری خاوری رساند.

شاهنشاهی:

مهرداد یکم (۱۷۱ تا ۱۳۷/۱۳۸ پیش از میلاد) با آگاهی از اوضاع نابه سامان دولت های بلخی و سلوکی، نخست به خاور لشکرکشی نمود تا سرزمین هایی که اوتیدم در زمان پادشاهی اشک دوم و لشکرکشی آنتیوخوس سوم گرفته بود. بازپس گیرد. در آن زمان در بلخ پس از مرگ اوتیدم، فرمانروایی دویاره شده بود، دمتریوس پسر او دولتی در هند تشکیل داده و اوکراتیدس غاصب، قدرت را در بلخ غصب کرده بود. اما مهرداد یورش اصلی خود را نه به خاور بل که به غرب انجام داد.

از مرگ آنتیوخوس چهارم اپیفان پس از یورش ناکامش به ایران که با پارت ها تماسی پیدا نکرد، وضع سلوکیان بحرانی شد و شهرَب ماد به نام تیمارخوس اعلام پادشاهی کرد. تیمارخوس پس از نبردهای طولانی از مهرداد شکست خورد و مهرداد ماد را نیز به فرمانروایی خود افزود و باکازیس نامی را به حکومت آن نشانده. با تسخیر ماد راه ورود به میانرودان باز شد و مهرداد با بهره جستن از پیکار میان دمتریوس دوم سلوکی و تریفون

غاصب به میانرودان تاخت و بابل و سلوکیه را گرفت، وی در سلوکیه با عنوان «شاهنشاه» تاجگذاری کرد در حالی که منطقه نفوذش در ۱۴۱ پیش از میلاد تا شهر اوروک در جنوب بابل گسترش یافته بود.

دمتریوس پس از پیروزی بر تریفون و دلگرمی از دعوت مادها و شهرهای یونانی، خود را آماده جنگ با مهرداد نمود. از سوی دیگر، خود پارت مورد تهدید سکاهای قرار گرفته بود. مهرداد که با جنگی دو سویه روبرو شده بود، خود با بخشی از سپاه به هیرکانیه رفت و وظیفه رودرویی با دمتریوس را بر دوش فرماندهان خویش گذاشت.

دمتریوس پس از کامیابی‌های آغازین وارد ماد شد ولی شکست خورد و زندانی شد. او را در ۱۴۰/۱۴۱ پیش از میلاد به هیرکانیه نزد مهرداد فرستادند. مهرداد دختر خود رودوگون را به همسری او درآورد تا بعدها بتواند نقشی مناسب با اهداف شاه پارت‌ها بازی کند. سپس متوجه جنوب شد و سرزمین‌های ایلام، شوش و پارس را در ۱۳۹ پیش از میلاد فرمانبردار خویش کرد. این گونه، مهرداد توانست ظرف ده سال از ۱۴۸ تا ۱۳۸ پیش از میلاد با پیکارهای سخت و به برکت سپاه و سیاست جلب همکاری دودمان‌های بزرگ، پارت‌ها را به جایگاه یک قدرت بزرگ برساند. وی نه تنها دولتی بزرگ ساخت، بل که برنامه‌ی برای اشکانی به ارث گذاشت. مهرداد یکم نخستین «شاهنشاه» اشکانی در ۱۳۸/۱۳۹ پیش از میلاد در گذشت و تاج و تخت را به جانشینش فرهاد دوم (از حدود ۱۳۸ تا ۱۲۹ پیش از میلاد) سپرد.

در زمان او، دولتش که هنوز به اندازه کافی استوار نشده بود، دوباره از دو سو مورد تهدید قرار گرفت. خطر یورشی از آسیای میانه و یورش آنتیوخوس هفتم سیدتس که کوشید در سال‌های ۱۲۹/۱۳۰ پیش از میلاد سلوکیان را (برای آخرین بار) بر خاور چیره سازد. او توانست پارت‌ها را در سه نبرد شکست دهد و بابل و ماد را تسخیر کند. فرهاد با آنتیوخوس وارد گفتگو شد اما شرایط شاه سلوکی را نپذیرفت و مترصد زمان مناسب شد. آنتیوخوس برای آسان نمودن تهیه خواربار، سپاه خود را در پایگاه‌های زمستانی شهرهای گوناگون پراکند.

فرهاد به یاری تبلیغات ماهرانه، باشندگان این شهرها را به هواداری از خود برانگیخت. سپس نقشه‌ی را به اجرا گذاشت که در آن تهاجم همزمانی به سپاهیان آنتیوخوس پیش‌بینی شده بود که کاملاً کامیاب از آب درآمد و آنتیوخوس در نبرد پس از آن که سربازانش رهایش نمودند، شکست خورد و کشته شد (یا خودکشی کرد). در نتیجه فرهاد بابل و ماد را گرفت و به طرح نقشه‌ی برای تاختن به سوریه دست زد. فرهاد باقی‌مانده سپاه آنتیوخوس را به سپاه خود افزود (ولی با آنان رفتاری سختگیرانه داشت). او پیشتر نیز از مزدوران احتمالاً سکایی بهره‌جسته بود. فرهاد دستمزد این مزدوران سکایی را پس از پیروزی بر آنتیوخوس نپرداخت. پس آنان شوریدند و بر ایران یورش برده حتا بر میانرودان نیز دست انداختند. در جنگ میان فرهاد و سکاها زمانی که مزدوران یونانی سپاه پیشین آنتیوخوس در لحظه سرنوشت‌ساز نبرد (۱۲۸ پیش از میلاد) به ایشان پیوستند در میدان رزم کشته شد. اکنون ایران در وضع ناگواری قرار گرفته بود. چرا که قبایل جنگجوی یوئه-شی (نیاکان کوشانیان) به دولت یونانی - باختری (بلخی) تاخته و در حدود ۱۳۵ تا ۱۳۰ پیش از میلاد باختر را اشغال نمودند.

اردوان یکم در چنین اوضاعی جانشین فرهاد دوم شد. او نیز نتوانست خطر را دور نماید و سکاییان توانستند در خاور ایران یعنی زرننگ استقرار یابند. از آن پس، نام درنگیانه به سیستان تغییر یافت. اردوان در نبردی در حدود ۱۲۳/۱۲۴ پیش از میلاد جان باخت. خطر همچنان شاهنشاهی پارت را تهدید می‌نمود. نشانه‌های فروپاشی در میانرودان دیده می‌شد، هوسپائوسینس امیر عرب در حدود ۱۲۷ پیش از میلاد شهر انطاکیه در ریزشگاه دجله و فرات در کنار خلیج پارس را گرفت و آن جا را خاراکس هوسپائوسینس نامید. سپس بابل و احتمالاً سلوکیه را گرفت اما هیمروس سردار اشکانی او را پس راند و به نام خود در سلوکیه سکه زد.

وظیفه‌نوسازی قدرت اشکانی بر دوش پسر اردوان یکم یعنی مهرداد دوم (۱۲۴/۱۲۳ تا ۸۷/۸۸ پیش از میلاد) افتاد. او نخست در ۱۲۱/۱۲۲ پیش از میلاد بر هوسپائوسینس لشکر کشید و او را شکست داده تبدیل به امیری دست‌نشانده کرد. بدین سان میانرودان تا رود

فرات از جمله شهر مرزی مهم دورا-اروپوس در سال ۱۱۳ پیش از میلاد به قلمرو شاهنشاهی اشکانی پیوست. سپس دولت های کوچک شمال میانرودان یعنی گوردی ین، آدیابن و اُسرائن فرمانبردار پارتیان شدند. آن گاه به خاور و سکاییان روی آورد و پس از لشکرکشی پیروزمندانه سکاییان زیر فرمان دودمان سورن را به دولتی دست نشانده تبدیل نمود. وی پا را از مهرداد یکم نیز فراتر نهاد و رهسپار ارمنستان شد. آرتاواز شاه ارمنستان را فرمانبردار خویش نمود و تیگران پسر آرتاواز را به عنوان گروگان به پارت فرستاد. رویدادهای بعدی باعث مداخله دوباره ایران شد و ارتش پارت، تیگران را به عنوان شاهی دست نشانده بر تخت پدر نشانده که او نیز ناچار «هفتاد دره» را در حدود ۱۰۰ پیش از میلاد به ایران واگذاشت.

در سال ۹۶ پیش از میلاد نخستین دیدار میان اورباز- فرستاده مهرداد دوم و کورنلیوس سولا- فرمانده سپاه روم با موضوع ابراز دوستی مهرداد و در حقیقت آگاه شدن از اهداف رومیان روی داد. مهرداد دوم دوباره شکوه را به ایران بازگرداند و همچون نیای همنامش، خود را «شاهنشاه» نامید. او با ووتی فغفور چین از دودمان هان (۱۴۱ تا ۷۸ پیش از میلاد) روابط سیاسی و بازرگانی برپا نمود و زبان ایرانی را در نوشتارهای پادشاهی باب نمود.

فرهنگ و تمدن:

رشد ایرانگرایی را می توان از دوره مهرداد یکم به روشنی دید. شکل و شمایل ایرانی تر شده چهره مهرداد یکم که با جامه یی باشکوه، گیسوانی بلند و ریشی انبوه و تاج بر سر در پشت سکه های آن دوره، بیگمان نشان دهنده افزایش پیوندها با محیط ایرانی و جدا شدن از یونانی گرایی است. گزیدن نامواره «شاهنشاه» نیز نشانه یی دیگر از توجه به سنت های هخامنشی است. ظاهراً شکی نیست که مدیریت دربار اشکانی برای اداره کشور از زبان آرامی بهره می جستند (مدارک یافته شده در نسا) و این دلیلی است از دید دشمنانه آنان نسبت به زبان یونانی، زیرا سرانجام نیز کاربرد زبان یونانی را منسوخ نمودند. گام بعدی آنان در این زمینه ایجاد زبان اداری ایرانی بود.

جنگ های ایران و روم:

حادثه‌ای که خاور را تکان داد، جنگ روم با مهرداد ششم، شاه پنتوس و همپیمانانش تیگران، شاه ارمنستان، در زمان پادشاهی سینتروک، شاه اشکانی بود. پس از شکست قطعی این دو شاه از روم، قلمرو روم به طرز خطرناکی به مرز ایران نزدیک شد. این شکست همزمان با پادشاهی فرهاد سوم روی داد. سرانجام لیسینیوس کراسوس یکی از سه تریوم ویراتوس روم که در آن زمان فرماندار سوریه بود (همدوره پادشاهی اُرد دوم) در سال ۵۴ پیش از میلاد همراه یک سپاه هفت لژیونی بدون اعلان جنگ با هدف اشغال ایران از فرات گذشت. اما نتیجه نبرد برای رومیان مصیبت بار بود. چرا که سپاه روم در نبرد حرّان (کارهه) از سپاه ایران به فرماندهی سورنا- سردار بزرگ ایرانی شکست خورد و خود و سپاهیانش از دم تیغ گذشتند. این نخستین نبرد از رشته جنگ‌های ایران و روم بود که تا پایان دوره ساسانی به درازا کشید. بهانه آغاز بیشتر این جنگ‌ها زیر نفوذ درآوردن ارمنستان بود که سرانجام به یُمن جنگآوری و سیاست اشکانی در زمان بلاش یکم (۵۱ تا ۷۹ میلادی) به منطقه نفوذ ایران تبدیل شد. اما از پس مرگ بلاش یکم، بلایی خانمانسوز دامن اشکانی را گرفت. این بلا همانا سرکشی و سودای تخت و تاج در میان شاهزادگان و امیرزادگان ایرانی بود. بلایی که موجب ناتوان نمودن نیروی رزمی ایران در برابر روم گردید و در نتیجه آن رومیان توانستند سه بار میانرودان و تیسفون را در سال‌های ۱۱۶ میلادی (در زمان پادشاهی خسرو و ترایانوس، ۱۶۵ میلادی (به فرماندهی آویدیوس کلسیوس و در زمان پادشاهی بلاش چهارم) و آخرین بار در سال ۱۹۸ میلادی به دست سپتیموس سوروس و در زمان پادشاهی بلاش پنجم تسخیر نمایند.

با این هم، شاهان اشکانی به رغم ستیز پیوسته با گردنکشان داخلی، هرگز به رومیان اجازه ندادند به سرزمین اصلی ایران نفوذ نمایند.

پایان کار اشکانی:

سرانجام کشمکش‌های درونی و شکست‌های خارجی حیثیت واپسین شاهان اشکانی را بر باد داد. آخرین جنبشی که به پایان کار اشکانی انجامید، از پارس و به رهبری اردشیر بابکان آغاز شد. وی در سال ۲۲۴ میلادی بر اردوان چهارم شورید. اردوان در نبرد از اردشیر به سختی شکست خورد و خود نیز هنگام نبرد کشته شد. اردشیر احتمالاً در سال ۲۲۶ میلادی

در تیسفون تاجگذاری نمود و خود را «شاهنشاه» خواند. این گونه، دفتر دوره اشکانی (از حدود ۲۳۸ پیش از میلاد تا حدود ۲۲۶ میلادی) بسته شد. اما یاد شکوهشان چنان در جهان زنده بود که یکصد و پنجاه سال پس از باژگونی شان، امپراتور روم یولیانس ترجیح داد به او لقب «فاتح پارت‌ها» دهند.

گاهشماری رویدادها:

۳۳۴ تا ۳۲۳ پیش از میلاد: اسکندر مقدونی ایران را تصرف می‌کند، واژگونی شاهنشاهی هخامنشی و آغاز یونانی سازی خاور.

۳۲۹ تا ۳۲۷ پیش از میلاد: شمال شرقی ایران در برابر تهاجم اسکندر با کمک قبایل مرزی می‌ایستد. اسپیتامن قهرمان پایداری است.

۳۱۲ تا ۳۲۷ پیش از میلاد: سلوکوس یکم سراسر ایران را می‌گیرد.

۳۰۳/۳۰۴ پیش از میلاد: چاندراگوپتا پادشاه هند از سلسله ماوریا مورد تهدید امپریالیسم مقدونی قرار می‌گیرد ولی بر سلوکوس یکم چیره می‌شود و بخش خاوری ایران را جدا می‌سازد. آغاز عقب نشینی مقدونیان از خاور.

پیش از ۲۱۸ پیش از میلاد: تهاجم اقوام بربر به ایران. فعالیت آنتیوخوس یکم (سوتر) برای جلوگیری از این خطر.

۲۵۰ پیش از میلاد: نخستین نشانه‌های تجزیه خواهی در شمال شرقی ایران. پدیدار شدن دو فرمانروای مستقل: آندراگوراس در پارت و دیودویوس در باکتریا (باختر).

حدود ۲۳۸ پیش از میلاد: اعلام پادشاهی دیودوتوس و پیدایش قلمرو یونانی - باختری با کمک اهالی بومی.

حدود ۲۳۸ پیش از میلاد: یورش اشک یکم سرکرده قبیله پارنی به پارت و آغاز فرمانروایی پارت اشکانی. آغاز فروپاشی چیرگی سلوکیان بر ایران. توقف یونانی کردن ایران.

حدود ۲۳۸ پیش از میلاد: اشک یکم یورش سلوکوس دوم (کالینیکوس) را پس می‌راند. پارتیان لقب «اشک» را باب می‌نمایند.

حدود ۲۰۸ پیش از میلاد: اشک دوم یورش آنتیوخوس سوم را پس می‌راند. پادشاهی از شاخه بردار بزرگ‌تر اشکانی بیرون می‌شود.

۱۷۱ تا حدود ۱۳۸ پیش از میلاد: مهرداد یکم خالق نیروی بزرگ پارت. آغاز استبداد. نخستین نشانه‌های ایران‌گرایی. تهدید از دو جبهه، از سوی سلوکیان در باختر و اقوام آسیای میانه از شمال خاور.

۱۲۳ تا ۸۷/۸۸ پیش از میلاد: مهرداد دوم قدرت پارت را زنده می‌کند. ارمنستان زیر نفوذ پارتیان قرار می‌گیرد. ایران باستان زنده می‌شود. مجموعه ساختمان‌های شهر نسا ساخته می‌شود.

نیمه نخست سده یکم پیش از میلاد: پیدایش مدعیان و غاصبان در دولت پارت. خاورمیانه در برابر گسترشجویی روم. ایران اشکانی یگانه نیروی توانا برای پایداری در برابر روم. ۵۷/۵۸ تا ۳۹ پیش از میلاد: اُرد اول. پادشاهی پارت با روم وارد جنگ می‌شود. نبرد کره (حران) در سال ۵۳ پیش از میلاد و شکست و مرگ لیسینیوس کراسوس از سه امپراتور (حکومت سه نفره) روم. امپراتوری اشکانی نیرویی برابر با روم در جهان آن روزگار. فرات مرز میان دو امپراتوری.

۴۱ تا ۳۹ پیش از میلاد: پارتیان اربابان خاورمیانه. شکست و مرگ پاکور شاهزاده پارت در گیندوراس در ۳۹ پیش از میلاد.

حدود ۳۹ تا ۳/۲ پیش از میلاد: فرهاد چهارم. حمله آنتونیوس یکی از سه فرمانروای روم به قلمرو پارت. شکست رومیان و پس‌نشستن آن‌ها در ۳۶ پیش از میلاد.

حدود ۱۱-۳۷ میلادی: اردوان دوم. برنامه معروف «هخامنشی سازی» تایید شده در منابع کلاسیک. پیشرفت ایران‌گرایی. حماسه ایرانی و نقش دودمان‌های بزرگ پارتی در ایجاد این حماسه. هنر پارت ادامه‌دهنده هنر هخامنشی.

۴۲ میلادی: پارتیان شهر سلوکیه را پس از شش سال محاصره تسخیر می‌کنند. حدود ۵۱ تا ۷۶/۸۰ میلادی: بلاش یکم. پیکار قطعی بر سر ارمنستان. شکست رومیان در راندا در سال ۶۳ میلادی. شکلگیری میراث اشکانی دولت پارت، مادآتروپاتن، ارمنستان. ادامه پیشرفت ایران‌گرایی. زبان ایرانی پهلوی جای زبان یونانی را روی سکه‌ها می‌گیرد. گردآوری و نشر (احتمالی) اوستا. تایید تیرداد از سوی نرون به عنوان شاه ارمنستان. سده دوم میلادی: حالت دفاعی امپراتوری پارت.

۱۰۹/۱۰۸ - ۱۲۸/۱۲۷ میلادی: خسرو. حمله امپراتور ترایانوس از سال ۱۱۴ تا ۱۱۷ میلادی به امپراتوری پارت. رومیان پس از موفقیت های اولیه ناچار می شوند برابر ضد حمله های شدید پارتیان پس نشینی کنند. فرات دوباره مرز دو امپراتوری می شود.

۱۴۷/۱۴۸ - ۱۹۰ میلادی: بلاش پنجم. یورش ناکام پارت به ارمنستان و سوریه. ضد حمله رومیان و تسخیر تیسفون. شیوع بیماری طاعون و عقب نشینی رومیان. تسلط رومیان بر بخشی از بین النهرین.

۱۹۱ - ۲۰۶ میلادی: بلاش پنجم. یورش تازه رومیان به پارتیان. امپراتور سپتیموس سوروس تیسفون را می گیرد. شکست رومیان در هاترا. بخشی از بین النهرین ضمیمه امپراتوری روم می شود. ناتوانی تدریجی دولت پارت.

۲۰۷ - ۲۲۱ میلادی: بلاش ششم. پارتیان در برابر امپراتور کاراکالا. پیروزی پارتیان بر امپراتور ماکرینوس. روم خوار شده وادار می شود خراج سنگینی به ایران پردازد. شورش های داخلی بر ضد اشکانی.

حدود ۲۱۲ میلادی: اردوان چهارم برادر بلاش برضد او قیام می کند.

حدود ۲۲۰ تا ۲۲۸/۲۲۶ میلادی: اردشیر بابکان، نوه ساسان، آغاز به تصرف پارس می کند. نبرد بر سر قدرت در ایران. شکست اردوان چهارم، و احتمالاً در سال ۲۲۸ شکست بلاش ششم از اردشیر بابکان. برافتادن دودمان اشکانی و پایان امپراتوری پارت. آغاز فروانروی ساسانیان.

شاهان اشکانی:

ح. نشانه حدود است.

ارشک (اشک یکم) (ح ۲۵۰ - ح ۲۴۷ پ. م)

تیرداد یکم (اشک دوم) (ح ۲۴۷ - ح ۲۱۱ پ. م)

اردوان یکم (اشک سوم) (ح ۲۱۱ - ح ۱۹۱ پ. م)

فریابت (اشک چهارم) (ح ۱۹۱ - ح ۱۷۶ پ. م)

فرهاد یکم (اشک پنجم) (ح ۱۷۶ - ح ۱۷۱ پ. م)

مهرداد یکم (اشک ششم) (ح ۱۷۱ - ح ۱۳۸ یا ۱۳۷ پ. م)

فرهاد دوم (اشک هفتم) (ح ۱۳۸ یا ۱۳۷ - ح ۱۲۸ پ. م)

اردوان دوم (اشک هشتم) (ح ۱۲۸- ۱۲۳ پ. م)
 مهرداد دوم (اشک نهم) (ح ۱۲۳- ۸۷ پ. م)
 گودرز یکم (۹۱- ۷۸؟)
 اُرد یکم (۷۸- ؟)
 سیناتروک (اشک دهم) (۷۶ یا ۷۵- ۷۰ یا ۶۹ پ. م)
 فرهاد سوم (اشک یازدهم) (۷۰ یا ۶۹- ۵۸ یا ۵۷ پ. م)
 مهرداد سوم (اشک دوازدهم) (۵۸ یا ۵۷- ۵۶ پ. م)
 اُرد دوم (اشک سیزدهم) (ح ۵۶- ۳۷ یا ۳۶ پ. م)
 فرهاد چهارم (اشک چهاردهم) (ح ۳۷- ۲ پ. م)
 تیرداد دوم (۳۲- ح ۳۰ پ. م)
 فرهاد پنجم یا (فرهادک) (اشک پانزدهم) (۲ پ. م- ۴ م)
 ملکه موزا (۲ پ. م- ۴ م) همراه با پسرش فرهاد پنجم
 اُرد سوم (اشک شانزدهم) (۴- ۶ یا ۷ م)
 وُئَن یکم (اشک هفدهم) (۷ یا ۸- ۱۲ م)
 اردوان سوم (اشک هیجدهم) (۱۲- ۳۹ یا ۴۰ م)
 تیرداد سوم (ح ۳۶ م)
 وردان (اشک نوزدهم) (۳۹ یا ۴۰- ۴۵ م)
 گودرز دوم (اشک بیستم) (۴۱- ۵۱ م)
 وُئَن دوم (اشک بیست و یکم) (۵۱ م)
 بلاش یکم (اشک بیست و دوم) (۵۱- ۷۷ یا ۷۸ م)
 پاکور (اشک بیست و سوم) (۷۸- ۱۰۸ یا ۱۱۰ م)
 اردوان چهارم (۱۰۸- ۱۱۰ م)
 خسرو (اشک بیست و چهارم) (ح ۱۱۰- ۱۲۸ یا ۱۲۹ م)
 بلاش دوم (۷۷- ۸۰ م)
 مهرداد چهارم (۱۲۸؟ یا ۱۲۹؟- ۱۴۷؟ م)
 بلاش سوم (اشک بیست و پنجم) (۱۲۸ یا ۱۲۹- ۱۴۷ م)
 بلاش چهارم (اشک بیست و ششم) (۱۴۷- ۱۹۱ م)

بلاش پنجم (اشک بیست و هفتم) (۱۹۱-۲۰۸ م)
 بلاش ششم (اشک بیست و هشتم) (۲۰۸-ح ۲۱۵ م)
 اردوان پنجم (اشک بیست و نهم) (ح ۲۱۶-۲۲۶ م)^۵



قلمرو امپراتوری اشکانی در یکم میلادی

^۵. منابع:

۱. آ. گرانوسکی، م. آ. داندامایو، «تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز»، ترجمه، کیخسرو کشاورزی، ناشر: مروارید ۱۳۸۵

پیگولوسکایا، «تاریخ ایران از عهد باستان تا قرن ۱۸»، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۳.

میخایل میخائیلوویچ دیاکونوف، «تاریخ اشکانیان»، ترجمه کریم کشاورز، تهران

مرتضی راوندی، «تاریخ اجتماعی ایران»، (جلد ۱) ۱۳۵۴

دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ، «تاریخ ایران باستان»، ترجمه روحی ارباب، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۸۰

ولسکی، یوزف، «شاهنشاهی اشکانی»، چاپ اول، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳.



زبان پارسی یا پهلوی اشکانی:

زبان پارسی یا پهلوی اشکانی یا پهلوانیک از زبان های ایرانی شمال غربی است زبان پارسی منسوب به «پهلوه» که از صورت باستانی «پرتوه» آمده است که در اصل به سرزمین پارت اطلاق می شد.

اصطلاح پهلوی:

اصطلاح زبان پهلوی را به اشتباه به دو زبان پارسی و پارسی میانه گفته اند. در حالی که این دو، هر یک زبان های مشخص و مستقلی بوده دارای دستور زبان، واژگان و خط و شیوه نگارش کاملاً متفاوتی هستند. زبان پارسی منسوب به «پارسه» از ایالت پارس و پارسی منسوب به «پرتوه» از ایالت پارت می باشد. دکتر ژاله آموزگار در کتاب «زبان پهلوی و دستور آن» در باره نامگذاری اشتباه پهلوی برای هر دوی این زبان ها می نویسد: «از نظر اشتقاق، پهلوی به معنی زبان پارسی است و نه پارسی. در سده های نخستین اسلامی اصطلاح پارسی را برای پارسی نو که از پارسی میانه متحول شده بود، به کار می بردند، در نتیجه اطلاق آن به پارسی میانه موجب ابهام می شد. از این رو این زبان [پارسی میانه] را در تقابل با پارسی نو- پهلوی نامیدند که از میان زبان های ایرانی میانه پس از پارسی میانه از همه معروفتر بود و در آن زمان پارسی (=پهلوانیک) دیگر زبان زنده ای نبود تا موجب ابهام گردد. اطلاق پهلوی (فهلوی) به پارسی میانه از قرن سوم هجری است.

آثار به خط و زبان پارسی:

از صورت باستانی زبان پارسی اثری به دست نیامده است. سنگنبشته‌های نخستین ساسانیان معمولاً به سه زبان و خط پارسی میانه، پارسی میانه و یونانی است. از کهنترین آثار پارسی بنچاق اورامان در کردستان و نیز سفالینه‌های به دست آمده از شهر نسا در جنوب شهر عشق‌آباد در ترکمنستان و نیز ظروفی کشف شده در دامغان ایران و نیپور عراق است. مهمترین آثار پارسی به دست آمده از نوشته‌های مانویان است که به زبان‌های گوناگون پارسی میانه، سغدی، خوارزمی، و از جمله زبان پارسی است. زبان‌های ایرانی معاصر شمال غربی همچون گویش‌های کردی و تالشی و زبان‌های مرکزی ایران و نیز بلوچی از خانواده پارسی و زبان‌های ایرانی جنوب غربی همچون گویش‌های زبان پارسی و لری از خانواده پارسی میانه هستند.

کتاب به زبان پهلوی (پارسی میانه):

در سه، چهار قرن نخست هجری، بسیاری از کتب پهلوی در مسائل مختلف مانند منطق، طب، تاریخ، نجوم، ریاضیات، داستان‌های ملی، قصص و روایات به زبان عربی ترجمه شد و از آن جمله است: کلیله و دمنه، آیین‌نامه، خداینامه، زیج شهریار، ترجمه پهلوی منطق ارسطو، گاهنامه، ورزنامه و جز آن‌ها. در همین اوان کتبی مانند دینکرد، بندهشن، شایست و نشایست، ارداویرازنامه، مایگان و زارشن شترنگ، شکند گمانیک و زار، گجستک ابالیش، یوشت فریان، اندرز بزرگمهر بُختگان و امثال این‌ها به زبان پارسی میانه نگاشته شد که بسیاری مطالب مربوط به ایران پیش از اسلام و آیین و روایات مزدیسنا و داستان‌های ملی در آن‌ها محفوظ مانده است.

مولفان این کتاب‌ها بیشتر از روحانیون زرتشتی بوده و به این سبب از تاریخ و روایات ملی و دینی ایران قدیم اطلاعات کافی داشته‌اند. از این گذشته در همه دیوان‌های حکام عرب در عراق و ایران و ماورالنهر تا مدتی از خط و لهجه پهلوی استفاده می‌شده است. باید دانست این کتاب‌ها نه به زبان پارسی، بل که به زبان پارسی میانه بودند و از میان این آثار تنها می‌توان به متن‌هایی آمیخته به پارسی میانه و پارسی میانه «درخت آسوریگ» و ترجمه پارسی میانه، از یک متن پارسی، به نام «ایاذگار زیران» و نیز ترجمه داستان ویس و رامین به دست فخرالدین اسعد گرگانی یاد کرد. متن پارسی این دو داستان در دست نیست.

چرایی نام پهلوانی و پارتی:

دگردیسی واژه «پارتی» به «پهلوانی» بدین شیوه بوده است:

1- تبدیل «ث» به «ه»

پرثو < پرهو

parthawa > parhawa

2- قلب یا جابجایی «ر» و «ه»

پرهو < پهرو

parhawa > pahrawa

3- تبدیل «ل» به «ر»

پهرو < پهلو

pahrawa > pahlaw

پسوند «ان»، هم در زبان پارسی میانه و هم در پارتی نه تنها نشان جمع، بل که «پسوند نسبت» نیز بوده که امروز در پارسی به همین مفهوم کاربرد دارد. افزودن این «ان» نسبت به واژه «پهلو» واژه «پهلوان» و «پهلوانی» را ساخته است.

پیوست ها

پیوست شماره 1

روشن است در باره اصل و نسب و خاستگاه اشکانیان مانند بسیاری از دودمان های پادشاهی در جهان باستان، ارزیابی های گوناگون و در بسا از موارد ضد و نقیض ارائه گردیده است. در این جا شماری از نوشته ها در باره اشکانیان را از منابع گوناگون می آوریم:

پژوهشگری به نام ناصر توسلی می نویسد:

«در کتاب تاریخ اشکانیان «درالتیجان فی تاریخ بنی الاشکانیان» تالیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه به کوشش و اهتمام نعمت احمدی در سه جلد و 836 صفحه آمده است:

«ژوستن، تاریخ‌نویس لاتینی که [در] مائه دوم مسیحی بوده و تاریخ «ترک پمپه» لاتینی را که در مائه اول مسیحی می‌زیسته، تلخیص نموده، شرحی در باب اشکانیان می‌نویسد و چون آن هر دو با این طبقه از ملوک عجم، معاصر بوده اند، آن چه ژوستن در این باب طرف وثوق و اعتماد است؛ از جمله گوید:

«سلاطین اشکانی اصلاً پارثینی نبودند، تورانی و باختری بودند. مملکت پارثینی را به غلبه گرفتند و مرکز دولت خود قرار دادند و به این جهت معروف به سلاطین پارث شدند. و وجه تسمیه آن ناحیه به پارت این که قبل از غلبه اشکانیان بر مردم این ناحیه، در عهد قدیم مهاجرین و فراری‌های قوم اسکیث از توران به این جا آمده، رحل اقامت انداختند؛ و پارت، در لغت اسکیث به معنی مهاجر یا نفی شده است. به مناسبت مهاجران و فراری‌های مذکور، این جا معروف و موسوم به پارت شد. پس فراری‌ها و مهاجران اسکیث، اسم خود را به این مکان داده و این مکان، اسم خود را به سلسله اشکانی.» (ص. 111 خط اول)

« [...] نیز ژوستن می‌گوید: «سکنه پارث، چه در پادشاهی بنی آشور و چه در حکمرانی سلاطین ماد، مردمان کم‌قدر پستی بودند و در عهد کیان هم باز به واسطه بی‌استعدادی، رشدی ننمودند.»

«ارساس، که نسلا اسکیث بود، به امداد طایفه دایی یا داهی که پارنی هم نامیده می‌شدند و در سواحل جیحون در بادیه سکنی داشتند، وارد پارثیا شد و آن جا را تصرف نمود. ابتدا در کمال ضعف و ذلت می‌زیست و با چند تن از فرزندانش به زحمت مشغول مدافعه بود و از دست سلاطینی که بر آن‌ها شوریده بود، آرام نداشت. رفته رفته قوت گرفته بر همسایه‌ها غالب آمد و فتوحاتی نصیب او شد؛ و بعد از او، اخلافش از فرات تا پنجاب را مالک شدند، با سلاطین اکراتید یعنی باختر نیز جنگ کردند و با قوم اسکیث، مصاف سختی دادند و قسمت عمده باختر را هم متصرف شدند. و حالا که من به تالیف این کتاب مشغولم، اشکانیان در مملکت وسیعی پادشاهی می‌کنند و حق همسری با دولت معظمه روم دارند؛ و این قدرت، آن‌ها را حاصل نشده مگر از وضع زندگانی که به طرز صحراگردان اسکیث است. اگرچه اسکیث‌ها وحشی‌اند اما زندگانی ساده‌ی دارند که اسباب خیلی پیشرفت است.» (ص. 112 خط نهم)

«یکی از علمای جغرافی می نویسد: حد مملکت پارت، از سمت مشرق، هرات است و از جانب جنوب، کرمان و از طرف مغرب، عراق عجم و گرگان و سواحل بحر خزر و از جهت شمال، صحرای وسیع طوایف اسکیث یا سیته یا سکسار یا «ترکمان» که مسکن آن ها از یک سمت به رود جیحون می رسید». (ص 113 خط نوزدهم)

«اما هرودوت می گوید: «مملکت پارت، محدود بوده است به خوارزم و هرات و گرگان و جیحون و مرو». و در زمان جهانگیری اسکندر کبیر، پارت ها در همین ناحیه سکنی داشته اند». (ص. 114 خط پنجم)

«زبان رسمی اشکانیان، در صورتی که با رومی ها هم طرف سوال و جواب بودند، تحریرا و تقریرا زبان یونانی بود.»

«پیش از این نیز اشاره نموده ایم که طایفه دائی یا داهی، در آن قسمت خراسان که به دهستان معروف است، ساکن بوده [اند] و بعضی از تاریخنویسان آن ها را «داه» نامیده [اند]. یاقوت حموی در «معجم البلدان» می گوید: «دهستان، بلدی است مشهور، در طرف مازندران و نزدیک به خوارزم و گرگان». نگارنده بر آن است که دهستان یاقوت حموی و سرزمینی که طایفه داهی - به قول استرابون - در آن می زیسته [اند]، ناحیه یی است مشتمل بر بجنورد (بوزنجر) و قوچان (خبوشان) و دره گز تا طوس. و در هر حال، بعضی از قدمای ارباب خبر گفته اند: اشکانیان را نسب، به طایفه «داه پارنی» می رسد؛ و داه پارنی، از مهاجران قبیله اسکیث، ساکنه در شمال دریای آرف بوده اند». (ص. 277 خط بیست و سوم)

نویسنده یی می گوید: پارتیا و هرات و خوارزم و سمرقند، ایالت شانزدهم ممالک داریوش شمرده می شد و سیصد «تالان» مالیات داشت و از خوزستان تنها نیز سیصد تالان نقره مالیات می گرفتند. و همین فقره، دلیل است که سلاطین کیان، تسلط کامل بر پارت ها نداشته اند؛ چه، آن چهار ایالت با وسعت، هر قدر هم غیر معمور فرض شود، باز مالیات و فایده اش به واسطه حاصلخیزی، باید بیشتر از خوزستان باشد». (ص 288 خط هفتم)

«در الواح بیستون، اسم مملکت پارثیا را «پارتوا» یا «پرتوه» یا «پارثوا» نقرو رسم کرده [اند] و هرودوت می نویسد: پارث ها در زمان داریوش، از ملل تابعه مطیعه ایران بودند و مملکت آن ها جزو ایالت شانزدهم از ایالات سلاطین کیانی به شمار می آمد. و آن وقت که گشتاسب، لشکر به یونان کشید، پارث ها نیز جزو عساکر او حرکت کرده و تیر و کمان و نیزه های کوتاه، سلاح ایشان بود و پیاده راه می پیمودند؛ و این، [از] سوانح چهارصد و هشتاد پیش از میلاد است. تاریخنویسی می نویسد: پارث های تورانی الاصل، اگرچه ارانی نبودند، [...] با یونانی ها که پادشاهی ایران را بر هم زده بودند، عداوت مخصوصی داشتند و کینه آن ها را می ورزیدند. و بی میلی پارث ها به ملل اجنبی، مشهور تمام دنیا است». (ص 299 خط سیزدهم)

تاریخنویس دیگر می گوید: ساکاس و اسکیث و داهی و تورانی، همه اسم یک طایفه است؛ [...] و آن قسمت از ایران، که مسکن طایفه ساکاس یا اسکیث یا داهی یا تورانی بوده، هرگز حالت انقیاد و اطاعت کامل به مرکز دولت نداشته، چه در عهد کیان و چه در اوان استیلای اسکندر کبیر بر آسیا. و این فاتح مقدونیه، با آن جلالت و جبروت، به همین راضی شد که از شوارع عام عبور کند و به طرف ترکستان رود، بدون این که پارث ها معترض او شوند؛ بل که جماعتی از اهل خبر را عقیده این است که اسکندر در مراجعت از هندوستان، از راه سخت و صعب کم آب و آذوقه بلوچستان، به خاک ایران ورود نمود، و متحمل آن همه حرمان و مرارت شد که از نزدیکی پارثیا و پارث ها گذر نماید؛ و از تصرف ناحیه پارثیا به همین قناعت کرد که در قلعه های خط راه، که خود ساخته یا ابنیه قدیمه بود، مستحفظ بگذارد؛ [...]». (ص 299 خط هیجدهم)

پیوست شماره دو

برگرفته از سایت «زباپژوهی»

خط پهلوی:

«خط پهلوی نام یک دسته کلی از دبیره‌هایی است که برای نوشتن زبان (های) پارسی میانه و پهلوی اشکانی (پارتی) به کار می‌رفته‌اند. این خطوط از خط مانوی مستقل‌اند. همه این خط‌ها ریشه در خط آرامی دارند و مانند آرامی از راست به چپ نوشته می‌شده‌اند.

زیر شاخه‌ها:

دبیره‌های پهلوی را معمولاً به زیرشاخه‌های زیر تقسیم می‌کنند:

پهلوی اشکانی که با آن به زبان پارتی می‌نوشتند (کتیبه یی و گسسته‌است).

پهلوی ساسانی کتیبه یی که کتیبه‌های پارسی میانه را بدان می‌نوشتند.

پهلوی ساسانی پیوسته (یا پهلوی کتابی) که کتاب‌های پارسی میانه زردشتی بدان نوشته شده.

پهلوی زبوری یا مسیحی که ترجمه کتاب مقدس به زبان پارسی میانه بدان نوشته شده.

این دبیره‌ها گرچه اصل و ریشه یی یکسان و شباهت‌هایی با هم دارند، تفاوتشان به اندازه یی است که جداگانه از آن‌ها یاد شود. حروف سنگنبشته یی پارتی با پارسی میانه نیز تفاوت‌های بسیار دارند. هر چند خود واژه پهلوی برگرفته از پهلوان است که خود صورتی از واژه پرنه (که صورت باستانی واژه پارت است) می‌باشد، اما اصطلاحاً به همه دبیره‌هایی که هم پارتی و هم پارسی میانه را با آن‌ها نوشته‌اند، گفته می‌شود.

به طور کلی، خط پهلوی خطی پر ابهام به شمار می‌رود و ابهام بعضی گونه‌های آن نظیر پهلوی کتابی بیشتر از آن بقیه است. در گونه‌های منفصل بیشترین جنبه ابهام به علت دلالت یک نویسه بر چندین واج است؛ مثلاً در پهلوی ساسانی کتیبه یی نویسه « » می‌تواند دلالت بر صامت «ر» «و» یا مصوت «او» کند. در گونه متصل افزون بر این گونه ابهامات مشکل دیگری نیز پدیدار می‌گردد: اتصال چند حرف به یکدیگر باعث شباهت مجموعه حروف به حرفی دیگر می‌شود.

ویژگی:

ویژگی روشن خط پهلوی املای تاریخی و شبه تاریخی آن است. بدین گونه که صورت نوشته شده تنها ادامه سنت نگارشی باستانی است، (در گونه پارسی میانه عملاً املای پارسی هخامنشی را باز می‌تاباند) اما گونه ملفوظ آن به دوره میانه مربوط می‌شود. از مهمترین شاخص‌ها خواندن حروف ت، پ، ک، چ پس از یک مصوت به ترتیب در پارسی میانه د، ب، گ، ز و در پارتی د، ب، گ، ج است. (مثلاً «بوت» می‌نوشتند «بود» می‌خواندند، یا «روچ» می‌نوشتند و در پارسی میانه «روز» و در پارتی «روج» می‌خواندند). در مقابل، د، ب، گ، پس از مصوت، در پارسی میانه ی، و، ی، و در پارتی ذ، ب، غ، خوانده می‌شده.

خاصیت دیگری که در همه گونه‌های خط پهلوی وجود دارد، وجود هزوارش در نوشته‌هاست. هزوارش که به صورت هزوارشن و اوزوارشن و صورت‌های مشابه دیگر هم در زبان پارسی آمده‌است، به این معنی است که در نوشتن متن‌های پهلوی گاه کلمه‌یی را به آرامی می‌نوشتند لیکن هنگام قرائت فارسی می‌خواندند. مثلاً ملک می‌نوشتند و هنگام قرائت شاه می‌خواندند. باید توجه داشت که هزوارش با وامواژه تفاوت دارد. وامواژه یک عادت زبانی است در حالی که هزوارشن تنها یک عادت رسم خطی است. برای علت یا شوند وجود هزوارشن در نوشته‌های پهلوی گمانه‌های گوناگونی زده‌اند. یکی از این گمانه‌ها این است که از آن جا که سنت دبیری خاص آرامیان بوده است، بسیاری این واژه‌ها در نوشتار وارد شده‌اند اما از آن جا که اربابان این دبیران آرامی نمی‌دانستند، این واژه‌ها هنگام برخوانی از بهر ایشان به پارسی برگردانده می‌شدند.

خط پهلوی که خطی پر ابهام بود، برای ثبت دقیق اصوات سودمند نبود و حتا می‌توانست باعث اشتباه در قرائت شود. از این رو در زمان ساسانیان برای نوشتن اوستا خط اوستایی از روی خط پهلوی کتابی ابداع شد. خط اوستایی خطی فوق‌العاده دقیق و بدون ابهام بود و حرف‌های آن منفصل بودند (جز چند مورد معدود لیگاتور که اصلی متأخرتر دارند). در بعضی متن‌های پهلوی واژه‌های دشوار و دور از ذهن گاه به خط اوستایی نوشته می‌شدند.

معمولاً ایران‌شناسان برای مطالعه و اندرنگرش متن‌های پهلوی آن‌ها را به خط لاتینی بر می‌گردانند. این برگردانیدن به دو گونه حرف‌نویسی و آوانویسی صورت می‌پذیرد. در مرحله نخست متن را به دبیره لاتینی حرف‌نویسی می‌کنند و در مرحله بعد آن را آوانویسی می‌کنند. به خاطر ابهام خط پهلوی حتا حرف‌نویسی متن‌ها هم کار چندان آسانی نیست. در برخی موارد خصوصاً آن مربوط به خط پهلوی کتابی گاه بر سر صورت حرف‌نویسی شده واژه میان ایران‌شناسان اختلاف نظر وجود می‌دارد.

آوانویسی خط پهلوی هم دشواری‌های زیادی می‌دارد. نخست این که در خط پهلوی مصوت‌های کوتاه نشانه جدا و ویژه‌ای نمی‌دارند. دوم این که مصوت‌های بلند را گاه به صورت صامت هم می‌توان در نظر گرفت. این دو ویژگی گفته شده در خط امروزی پارسی هم وجود می‌دارد. (مثلاً شاپور را شاپور هم می‌توان خواند) دیگر آن که در خط پهلوی املائی تاریخی و شبه‌تاریخی فراوان یافت می‌شود از این رو صورت نوشته کلمات لزوماً صورت ملفوظ آن‌ها در زمان کتابت متن نیست.^۶

پیوست شماره سه

کوروش محسنی

^۶. منابع:

ابوالقاسمی، محسن، «راهنمای زبان‌های باستانی ایران» (جلد اول)، تهران، سازمان و مطالعه و تدوین کتب درسی (سمت) ۱۳۷۵.

خانلری، پرویز، «تاریخ زبان فارسی» (جلد اول)، چاپ هفتم، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۲..

ژاله آموزگار، احمد تفضلی، «زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن»، چاپ پنجم، تهران، انتشارات معین ۱۳۸۷.

دیوید نیل مکنزی، ترجمه: دکتر مهشید میر فخرایی، «فرهنگ کوچک زبان پهلوی»، چاپ چهارم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ۱۳۸۸.

زبان پهلوی اشکانی (پارتی)

...بر آن شدم با بهره گیری از کتاب ارجمند زبان پهلوی (ژاله آموزگار-احمد تفضلی) یک جستار کوتاه پیرامون این زبان و دسته بندی زبان‌های ایرانی بنویسم.

اگر چکیده وار پرسمان را بررسی کنیم، زبان‌های ایرانی به سه گروه بخش‌بندی شده‌اند:

* زبان‌های باستانی

* زبان‌های میانه

* زبان‌های نو

* دوره باستانی:

در آن به نخستین آثار زبان‌های ایرانی برمی‌خوریم، احتمالاً از سده دهم تا دوازدهم پیش از زادروز (پیش از میلاد) و زمان تالیف «گات‌ها» آغاز می‌شود و در پایان فرمانروایی هخامنشی به پایان می‌رسد.

دو گونه از دبیره (خط) و زبان‌های این دوره برای ما به یادگار مانده است. نخست زبان اوستایی و دیگری زبان پارسی باستان.

الف: زبان اوستایی زبانی است که به احتمال زیاد و بر پایه ویژگی‌های زبانشناختی به شرق و شمال شرقی ایران بر می‌گردد و اوستا را به این دبیره و زبان نگاشته‌اند.

ب: زبان پارسی باستان که در نیمروز (جنوب) و جنوب غرب ایران رواج داشت و پادشاهان هخامنشی سنگنبشته‌های خود را به این دبیره و زبان می‌نگاشتند. از زبان‌های ایرانی و آریایی دیگر همانند: مادی و سکایی چیزی در دست نیست. ولی می‌دانیم که دست کم زبان مادی به انگیزه هم‌ریشه بودن با زبان پارسی، تفاوت آنچنانی با زبان پارسی نداشته است.

* دوره میانه:

این دوره از سال‌های پایانی فرمانروایی هخامنشی (۳۰۰ پ. ز.) آغاز می‌شود، و در آغاز تاخت و تاز اعراب (سده هفتم ز) پایان می‌پذیرد. زبان‌های این دوره به دو گروه بخش‌بندی می‌شوند:

الف: زبان‌های شرقی که این زبان‌ها خود به دو شاخه شمالی و جنوبی، بخش می‌شوند. سغدی و خوارزمی - زبان شرقی شمالی و زبان‌های سکایی و بلخی - شرقی جنوبی هستند.

ب: زبان‌های غربی نیز به دو گروه بخش می‌شوند. زبان غربی شمالی در پارت و در میان اشکانیان بود و آن را پهلوانیگ، پارتی یا پهلوی اشکانی می‌نامند. در شاخه غربی جنوبی - که در منطقه پارس رواج داشت - این زبان را پارسی میانه در سنجش با پارسی باستان می‌نامند. افزون بر پارسی میانه اصطلاحاً آن را پهلوی می‌نامند.

آثار پارتی یا پهلوی اشکانی:

واژه پهلوی منسوب به «پهلَو» است و این واژه از ریخت ایرانی باستان «پَرثَوَه» آمده است که در اصل به سرزمین پارت و تیره ایرانی و آریایی پارت گفته می‌شد. این آثار به دو گروه بخش‌بندی می‌شوند:

الف: آثار به دبیره پارتی و گونه‌های آن. این دبیره احتمالاً از دبیره آرامی برگرفته شده است. این دبیره و زبان احتمالاً از نیمه دوم سده نخست پ. ز. جای زبان و دبیره آرامی که زبان دیوانی هخامنشیان بود را گرفت. می‌دانیم که هخامنشیان از منشیان و دبیران بابلی و ایلامی هم بهترین بهره را می‌بردند.

ب: نوشته‌های مانویان که به دبیره ویژه مانویان است و گونه و ریختی از دبیره پالمیری که در بابل رواج داشت. (دبیره پالمیری خود از خطوط دگرگون شده آرامی است و پالمیرا نام شهری بوده است در سوریه کنونی)

الف: آثار به دبیره پارتی:

۱. نسا. سفال نبشته‌هایی در شهر نسا، نزدیک عشق آباد پایتخت شاهان اشکانی (سده‌ی نخست پ. ز.)

۲. بنچاق اورامان. پوست نبشته‌ها بر روی پوست آهو که در اورامان کردستان پیدا شده و هم‌اکنون در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود.
۳. سکه‌ها. شاهان اشکانی تا مدتی نام خود را بر روی سکه‌ها به یونانی می‌نوشتند (ایشان خود را دوستدار یونانیان می‌دانستند) اما از سده نخست میلادی و از زمان بلاش یکم دبیره و زبان پهلوی اشکانی بر روی سکه‌ها به کار برده شده.
۴. کتیبه‌های پارتی بر روی مجسمه هرکول. مجسمه برنزی هرکول یافت شده در سال ۱۹۸۴ در عراق که بر آن به دو دبیره و زبان یونانی و پارتی حک شده.
۵. سنگنبشته شوش. بر روی یک سنگ مزار در شوش و کتیبه‌ای شش رچی به دستور اردوان چهارم پادشاه پایانی اشکانی برای خواسگ شهربان شوش کنده شده. (۴۶۲ اشکانی و سپتامبر ۲۱۵ میلادی)
۶. سنگنبشته‌های پارتی دوره ساسانی. (برخی کتیبه‌های بازمانده از شاهان ساسانی به دبیره پارتی نوشته شده است)
۷. سنگنبشته‌های کال جنگال. در جنوب خراسان چند کتیبه کوچک نزدیک بیرجند به دست آمده که احتمالاً از شاهزادگان اشکانی است.
۸. آثار دورا اُروپوس در میان آثار به دست آمده از شهر دورا در ساحل رودخانه فرات، در سوریه کنونی، افزون بر آثار پارسی میانه، آثاری به پارتی نیز یافت شده، همچون دیوارنگاره، سفال نبشته و پوست نبشته.

شماری منظومه‌های پارسی در اصل پارتی بوده‌اند همانند ویس و رامین.

ب: نوشته‌های مانویان:

نوشته‌های فراوانی از زبان پارتی، همپوند با دین مانی، در دست است. این آثار در میان برگه‌های فراوانی که در آغاز سده بیستم از ویرانه‌های شهر تورفان در آسیای مرکزی و ایالت شینگ جیان چین به دست آمده، قرار دارد. از دید تاریخ نگارش، این نوشته‌ها به دو دسته بخش‌بندی می‌شوند:

الف: نوشته‌هایی که زمان نگارش آن‌ها سده‌های سوم و چهارم ترسایی (میلادی) است و همپيوند است به خود مانی یا پیروان نزدیک به زمان او که در سرزمین پارت جایگاه اصلی پارتیان و اشکانیان آریایی نژاد، و در زمانی که زبان پارتی زنده بود، نگاشته شده است.

ب: آثاری که زمان نگارش آن‌ها سده ششم ترسایی و پس از آن است و احتمالاً همپيوند با آیین /دیناوریه/ یکی از شاخه‌های دین مانوی می‌باشد. این زبان به انگیزه دیرینگی کمتر و همزمانی با از یاد رفتن، از پارسی میانه (پهلوی ساسانی) هناییده شده (تاثیر گرفته) است.»

پیوست شماره چهار

برگرفته از: تار نگار تاریخ ایران، زبانپژوهی

زبان پهلوی:

برگرفته از کتاب «نامه پهلوانی» (آموزش خط و زبان پهلوی؛ اشکانی و ساسانی) نوشته فریدون جنیدی

سخن آغاز:

«...زبان پهلوی، مادر زبان‌های مردمان ایران از کردستان و بلوچستان... دیلم و مازندران، گیلان و خوزستان، خراسان و پارت، آذربایجان و ماد، اراک و پارس ... بلخ، سغد و خوارزم و سمرقند، و کومش و لرستان و بختیاری سپاهان و کرمان و مکران و کوهستان و یزد است، و مادران ایرانی هر کدام در گوشه‌ای از این مرز بوم به گونه‌ای فرزندان خویش را با نغمه‌های این زبان پرورش می‌دهند!

گویی زبان پهلوی همچون خون، در جویبار رگ‌های ایرانیان، هر زمان با آهنگی، و هر مکان با رنگی جریان دارد... اما در هر جای همراه با تپش دل فرهنگ کهنسال و دیرپای ایران می‌تپد. و با هر تپش همراهی خویش را با دیگر رهروان این راه دراز آهنگ تأکید می‌کند؛ زبان... عاملی که احساس و اندیشه و فرهنگ مادر را به فرزند منتقل می‌کند، در بیان اندیشه‌های آینده و در ایجاد ارتباط و هماهنگی‌های معنوی و همراهی‌های جامعه

بشری بسیار موثر است، و به همین روی است که اندیشمندان جهان سعی کرده‌اند که تا آنجا که ممکن است این وسیله بزرگ ارتباط معنوی را یکسان کنند، و کوشش برای آموزش اسپرانتو در جهان ادامه دارد! 1

با این حال، نزدیک کردن شاخه‌های یک درخت تناور به یکدیگر، وحدت کامل بین اجزاء درخت پدید نمی‌آورد. اگر دیده جهانسنج، شاخه‌ها را دنبال کند و وحدت آن‌ها را در تنه درخت، و در ریشه آن ببیند، راز هماهنگی و وحدت جامعه بشری را بهتر درک می‌کند.

امروزه با فاصله‌هایی که میان مردمان این مرز و بوم در طی قرون اخیر افتاده است، این یگانگی به پریشانی مبدل شده است اما جوان بلوچ که به آهن، «آسن» می‌گوید، اگر بداند که یوانک 2 کردستان هم آن را «آسن» می‌نامد، بهتر درک می‌کند که پس کرد و بلوچ دو شاخه از یک درخت‌اند!

باز اگر این دو بدانند که روستائی دامغانی آن را «آهن» می‌داند، هر دو پی می‌برند که این هر سه تلفظ در اصل یکی‌اند، و باز در برخورد به تلفظ خراسانی آن که «آهن» است، به واژه آهنگر برخوردند که به گونه «آهن گر» بیان می‌شود، شاخه دیگر از این درخت را یافته‌اند. و اگر اینان بدانند که ریشه این واژه «سن» و «آسن» پهلوی است و باز همه از ریشه اوستائی و پارسی باستان «سئین» و «اسن» بر آمده‌اند، بیشتر به رگ های قلب نزدیک شده‌اند.

رسیدن به وحدت بیشتر، آن گاه است که بدانند این واژه در سانسکریت نیز معادل و مشابه واژه اوستائی آن است، پس یکباره وحدت پیشین، با ششصد میلیون نفر مردمان نیمقاره هند پیوند می‌خورد!...

آن گاه اگر با تپش قلب زمان و جهان در سوئی دیگر از این درخت تناور به پیش برویم، با شگفتی خواهیم دید که به زبان آلمانی همین واژه به صورت آسن تلفظ می‌گردد... پیشتر می‌رویم و انگلیسیان را در می‌یابیم که بدان «آیرن» می‌گویند... . آنگاهست که این یگانگی بزرگ خود را نشان می‌دهد، و دیگر؛ اگر قدرتمندان و دولتمردان را اندیشه جنگ و

خونریزی بر سر مرزهای ساختگی است، ما را بر سر جهان بی مرز بی کرانه پروای جنگی و آهنک ستیزی نخواهد بود.

فرانسوی می گوید: «تو - ا - مون - پر»
خراسانی می گوید: «تو - ای - پیر - مو» ... تو پدر منی
نژاد گل می گوید «مامر» و نژاد گیل می گوید «می - مار» ... مادر من.

اصفهانی می گوید «کی - اس»، و فرانسوی می گوید «کس»، و ورامینی می گوید «کیه» و ایتالیایی می گوید «کیه» ... کیست؛ انگلیسی می گوید «مای - برادر»، فرانسوی می گوید «مون - فر» گیلانی و طبرستانی می گوید «می - بر» و خراسانی می گوید «برار - مو» ...

این جمله پرفسور هارولد والتریلی رئیس انجمن فقه اللغة انگلستان را اگرچه در چند نامه دیگر نیز آورده ام، می بایستی به ویژه در این جا آورد که: «زبان های هند و اروپائی، در طی قرون مختلف از چین (زبان ایرانی در دوره مغولان حتا در پکن هم به وسیله الن ها گفتگو می شد) تا جزایر ایرلند بدان ها تکلم می کردند... بنابراین، یک دانشجوی انگلیسی هم که بخواهد زبان مادری خود را نیک تحصیل کند، باید از کتیبه های پارسی باستان اطلاعاتی به دست آورد!3»

زبان پهلوی:

در باره نام پهلوی و زبان پهلوی سه گونه تعریف شده است: نخست آن که گروهی از نویسندگان پس از اسلام آن را منسوب به پهلۀ دانسته اند که آن نام پنج شهرستان آذربایجان همدان ماه نهاوند ری و اصفهان بوده و نیز گفته اند که فهلوی زبانی بوده است که شاهان ساسانی در مجالس خود بدان زبان سخن می گفته اند. به این ترتیب پهلۀ نیمه غربی ایران را در بر می گیرد. اما روایات بسیاری هم هست که درباریان ساسانی به زبان دری سخن می گفته اند که آن زبان خراسانیان است.

شمس قیس رازی در کتاب المعجم فی معائیر اشعار العجم می‌گوید که بیشتر مردمان عراق⁴ رغبت زیادی به انشاء و انشاد ابیات فهلوی دارند و از قول و غزل‌های عربی و «دری» چنان لذت نمی‌برند که از فهلویات و از آن جا که شمس قیس، خود اهل ری بوده است در درستی گفته او شک نمی‌توان برد و بنابراین زبان ری نمی‌تواند زبان مرسوم دربار ساسانیان باشد.

از سوئی، ترانه‌های بسیاری که از دوران‌های پس از اسلام در سرزمین ماد⁵ یعنی آذربایجان و همدان و لرستان رایج بوده، به نام فهلویات مشهور است. که از همه بیشتر و بهتر ترانه‌های باباطاهر همدانی است که کمتر ایرانی هست که با آن آشنائی نداشته باشد.

دیگر آن که⁶ به عقیده زبان‌شان و ایرانشناسی غربی، پهلوی، صورت دیگری از واژه «پرتوی» است که همان پارتی، یا اشکانی⁷ یا خراسانی است.⁵

به نظر می‌رسد که چون عظمت دستگاه فرهنگی اشکانیان چنان بوده است که درباریان در زمان ساسانی نیز با همان زبان پارتیان، یا پهلوی سخن می‌گفته‌اند و به علت نام «در» یا دربار بعداً به زبان دری موسوم گشته است. این بود آن چه که سه گروه از نویسندگان و پژوهشگران در باره زبان پهلوی گفته‌اند⁸ اما آن چه که از شاهنامه برمی‌آید، چنین است که زبان پهلوی، زبان عمومی ایران بوده است. و آن هم منسوب است به «پهلَو».

نخستین باری که در شاهنامه از «پهلَو» یاد می‌شود، در زمان «منوچهر» است یعنی زمانی که از نظر تاریخی معادل است با زمان پس از مهاجرت آریاییان و سه گروه شدن آنان :

بفرمود پس تا منوچهر شاه

ز «پهلَو» به هامون گذارد سپاه

...و چون در این شعر⁹ «پهلَو» در مقابل «هامون» و دشت آمده¹⁰ معلوم می‌شود که «پهلَو» در اصل به معنی کوه و کوهستان بوده¹¹ و این معنی چندین بار دیگر نیز در شاهنامه تکرار شده است:

بفرمود' تا قارن رزمجوی
ز «پهلوی» به دشت اندر آورد روی

یا:

یکی لشکر آمد ز «پهلوی» به دشت
که از گرد اسبان' هوا تیره گشت

یا:

بفرمود' تا جمله بیرون شدند
ز «پهلوی» سوی دشت و هامون شدند

چون با این اشارات، شکی نمی ماند که «پهلوی» در اصل به معنی کوهستان بوده است. بایستی در باره آن موشکافی کرد!

... مسکن اولیه آریائی‌ان که «پهلوی» یا کوهستان بود، کم کم به دشت‌ها نیز کشیده شد، اما نام «پهلوی» به معنی آریائی و ایرانی بر جای ماند.

اینست که در شاهنامه همه از «پهلوی» معنی ایرانی بر می آید' نه یک قوم مثل سیستانی‌ان، یا پارسیان، یا مادها بل که «پهلوی» شامل همه اقوام آریائی، ایرانی است، چنان که افزون بر زبان پهلوی یا «پهلوانی»، از کیش پهلوی، جامه پهلوی، سرود پهلوی، جوشن پهلوی و خط پهلوی در شاهنامه فراوان نام برده شده است' که چون همه آن مثال‌ها را نمی توان در این جا آورد. برخی از آن‌ها را برای آگاهی تو خواننده نامه پهلوانی برگزیده ام:

سرود پهلوی:

سخن‌های رستم به نای و به رود
بگفتند' بر «پهلوانی سرود»

جوشن پهلوی:

نشسته بر آن باره خسروی
بپوشیده 'آن «جوشن پهلوی»

خط پهلوی:

نوشتن پیاموختش «پهلوی»
نشست سرافرازی و خسروی

کیش پهلوی:

تبه کردی آن «پهلوی کیش» را
چرا ننگریدی پس و پیش را؟

جامه پهلوی:

به خاک اندرون شد سرش ناپدید
همه «جامه پهلوی» بردرید

به ویژه در این شعر 'به روشنی هر چه بیشتر «پهلوی» در برابر «رومی» و «چینی» آمده 'و معنی
«ایرانی» از آن بر می آید.
بفرمود 'پس خلعتی خسروی
ز رومی و چینی و از پهلوی

اکنون که دانسته ایم «پهلوی» و «پهلوان» منسوب به «پهلو» به معنی ایرانی است 'خوب است
در پایان این بخش بد نیست به سه شعر در این مورد توجه کنیم:
شعر نخست از فردوسی در مقدمه داستان رستم و اسفندیار:
نگه کن سحرگاه 'تا بشنوی
ز بلبل 'سخن گفتن پهلوی

شعر دوم از خیام:

روزی است خوش و هوا نه گرم است و نه سرد

ابر از رخ گلزار همی شوید گرد

بلبل به زبان پهلوی با گل زرد

فریاد همی زند که: می باید خورد

و آخرین از حافظ:

بلبل به شاخ سرو به گلبانگ پهلوی

می خواند؛ دوش درس مقامات معنوی

فارسی میانه:

امروزه زبان شناسان در مورد زبان ایرانی سه دوره قائل شده‌اند و برای هر یک نامی برگزیده‌اند که هنگام بررسی با یکدیگر نیامیزند.

1- پارسی باستان شامل زبان کهن پارسی هخامنشی و زبان اوستائی که با پارسی نزدیکی بسیار دارد و نیز با زبان کهن هندوستان یعنی سانسکریت نزدیک است.

2- پارسی میانه شامل پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی.

3- پارسی جدید زبان پارسی دری پس از اسلام

پس موضوع این دفتر بررسی زبان پارسی میانه است. هرگاه مقصود اشاره به زبان اشکانیان یا پهلوی کهن باشد پهلوانیک به کار می‌رود و هرگاه مقصود از پهلوی نو و زبان دوران ساسانیان باشد، پارسیک می‌آورند.

خط پهلوی:

ابن الندیم نویسنده نامه گرامی الفهرست از قول روزبه پارسی (ابن مقفع) دانشمند بزرگ ایرانی می‌گوید که ایرانیان برای نویسندگی در رشته‌های گونه‌گون هفت نوع خط داشته‌اند

که متأسفانه بیش از سه نوع از آن خط‌ها برای ما نمانده است. وی نام آن خطوط را هم یادآور شده است. اما چون همه آن نام‌ها به خوبی خوانده نمی‌شود، نام همین سه خط باقیمانده را به یاد بسپاریم.

1- دین دبیره که برای نوشتن اوستا به کار می‌رفته و می‌رود.

این خط دارای 44 علامت است و هم اکنون نیز کامل‌ترین خط جهان است و به جز از برخی حروف مانند ض' یا ع یا حروف اختصاصی زبان‌های دیگر' که در زبان ایرانی نبوده' از نظر واک‌های صدا دار در جهان نظیر ندارد.

پس از آن که اسکندر مقدونی کتاب‌های ایران را به آتش کشید، بلاش اشکانی، بدان هنگام که فرمان به گردآوری «نسک»‌های بازمانده از کتابسوزان را داد' بدان روی که دبیره' کهن فراموش شده بود' این دبیره را برای نوشتن اوستا که در آن زمان گویشی کهن بوده و نیاز به حروف ویژه داشته از روی خط هام دبیره و با افزودن برخی نشانه‌ها پدید آوردند.

2- آم دبیره' یا هام دبیره که خط عمومی کتاب‌ها و نامه‌ها بوده و همین است که می‌خوانیم آن را فرا بگیریم.

3- گشته دبیره که برای نوشتن سنگ نوشته‌ها' قباله‌ها' سکه‌ها به کار می‌رفته و شباهت با هام دبیره دارد. خط‌های دیگری مثل راز دبیره یا خط خسروی... نیز بوده است که به دست اعراب نابود شد. 6

الفبا:

الفبای هام دبیره با الفبای زبان پارسی وجوه اشتراکی دارد که فراگیری آن را برای پارسی زبانان آسانتر می‌کند.

در الفبای زبان پارسی 15 علامت وجود دارد که برخی از آنان را با اضافه کردن نقطه یا سرکش به صورت‌های گونه‌گون می‌خوانیم. مثلاً علامتی که حرف «ب» را مجسم می‌کند با تغییر نقطه به صورت «ت» ' «پ» و «ث» نیز خوانده می‌شود. به همین ترتیب، علامات اصلی

خط هام دبیره «14» تا است که با تغییر اضافاتی بالغ بر 24 حرف می گردد که برابر است با 24 حرف زبان فارسی. 7.

با این مقدمات می توان نگاهی به الفبای خط پهلوی افکند. در این جا می توان به وجوه اشتراک این الفبا با الفبای فارسی توجه کرد!

آ. ا =

ب =

پ =

ت =

ج =

چ =

خ =

د =

ذ =

ر =

ز =

ژ =

س =

ش =

غ =

ف =

ک =

گ =

ل =

م =

ن =

ه =

= و' او

= ی' ای

یک نگاه به این الفبا نشان می‌دهد که در آن مثلاً «آ» و «خ» و «ه» از یک گروه‌اند و به صورت مشخص می‌شوند.

یا آن که حروف «ج» «د» «ذ» «گ» و «ی» یک گروه‌اند که با علامت ... نشان داده می‌شوند..

همچنین حرف ... که نشان دهنده «ف» و «پ» است یا حرف که مشخص کننده حرف «ل» و «ر» است و حرف ... که بیانگر «ز» و «ژ» است.

آوانویسی:

در فرانسه تحقیق کرده‌اند که برای تلفظ حرکت پیش یا ضمه «او» 45 نوع تلفظ از O تا u وجود دارد. 8

این حرکات در لهجه‌های محلی ایران نیز هنوز موجود است. بطوری که مثلاً در زبان نیشابور تلفظ واک صدادار «او» در واژه‌های «کور»، «تنور» «زنبور»، «او» (ضمیر)، «کوه» «رود» متفاوت است اما در زبان کنونی رسمی پارسی دری این صورت‌های گوناگون (که به پهناوری و گسترده‌گی زبان کمک می‌کند) بر افتاده و غیر از دو حرکت (O=اُ و (ū=او) بر جای مانده است.

واک دیگر صدا داری که اکنون تنها در تهران به یک صورت تلفظ می‌شود، حرف «ای» است اما در زبان‌های دیگر ایرانی، چون کردی، بلوچی، تبری، خراسانی ... صورت‌های مختلفی از آن باقی است مثل شیر جانور که به صورت شیر تلفظ می‌شود و شیر خوراکی که به همین گونه، فعلی شیر بیان می‌گردد. یا «سیر» غذا و «سیر» گیاه که هر دو گونه تلفظ دارند و در تهران به یک گونه بیان می‌شود.

این گونه واک‌ها در زبان پهلوی هم موجود بوده است و از آن جا که تغییری در آن زبان رخ نداده است، می‌یابد که در آموزش آن تلفظ‌های اصیل را فراگرفت.

بنا بر این، برای نشان دادن حروف و حرکات لازم است که یک الفبای بین‌المللی را در خط لاتین به خاطر بسپاریم که با استفاده از آن حرکات واژه‌ها را (که در خط پارسی دری نمی‌توان نشان داد) به همان گونه که هست⁹ یا لاقلاً نزدیک به آن فراگیریم.

و اینست جدولی که تقریباً در همه جای جهان برای نشان دادن حرکات در سطحی که مورد نیاز ما است، مورد قبول است.

ا = a	ف = f
آ = ā	گ = g
ب = b	ه = h
چ = č	د = d

e = ا کوتاه مثل تلفظ «ا» در واژه چشم

ē = ا بلند مثل تلفظ «ی» در واژه پیدا

i = ای کوتاه مانده تلفظ «ای» در واژه قیف

ī = ای بلند مانده تلفظ «ای» در واژه کرمانی

ج = j

ک = k

ل = l

م = m

ن = n

o = ا کوتاه همچون تلفظ «ا» در واژه کجا

ō = ا بلند همچون تلفظ «ا» در واژه اوژن، شیراوژن

پ = p

ر = r

س = s

š = ش

t = ت بین زبان و دندان های بالا

u = او کوتاه چونان تلفظ «او» در واژه کوچه

ū = او بلند چونان تلفظ او در واژه کوی

v = و (از بین دندان های بالا و پائین)

w = و (از بین دو لب)

x = خ

y = ی مثل تلفظ «ی» در واژه یزدان

z = ز

ž = ژ

δ = ذ (از بین زبان و دندان های بالا) 10

γ = غ

تلفظ:

سخن مردمان گویی در جویباری آواز خوان در رگ های زمان به پیش می رود و هر زمان متناسب با بستر خویش آهنگی و طینی و روشی دیگر دارد.

در این جوی آوازخوان هر چه در زمان به عقب بر می گردیم، کیفیت زمزمه جوی، سخن از هماهنگی و همبستگی بیشتر جامعه بشری می گوید، و هر چه در آن سوی به جلو رویم، واژه ها از یکدیگر دور می شوند، و در هر گوشه یی و کشوری، به گونه دیگر تلفظ می شود. به طوری که در نظر نخست نمی توان پی به ریشه یکسان آنان برد.

در این جا چون سخن از زبان پهلوی است، پس یکسانی و همبستگی آن با دیگر زبان های آریایی مورد نظر قرار می گیرد. مثلاً نام ماه از دورترین ایام تاکنون بدین صورت دگرگون شده است:

اوستائی ماونگه māwngh

تالشی ماونگه māwngh

māh ماه پهلوی
 māh ماه پارسی دری
 māng مانگ کردی
 māng مانگ (در واژه مانگ تُو = مهتاب) گیلکی و تبری
 moon مون انگلیسی
 mounth ماونت (سی روز) انگلیسی
 ma ما یزدی و کرمانی

یا آن که عدد 10 در زبان های مختلف این صورت ها را پذیرفته :

daša دَش سانسکریت
 dasa دَس اوستا
 daθa دَث پارسی باستان
 dās داس ارمنی
 las لس پشتو
 dās داس هندو
 diz دیز فرانسه
 diči دی چی ایتالیایی
 dah ده پارسی و پهلوی
 ten تن انگلیسی
 [به روسی هم دیست]

این مثال ها نشان می دهد که در دگرگونی واژه ها دو عنصر برتر دخالت دارد. یکی عنصر زمان و دیگری عنصر مکان .

...و از جایی که بر زبان پهلوی ' که اکنون مورد مطالعه ما است ' از هنگامی که پس از هخامنشیان با نام پهلوی اشکانی ' یا پارتی زبان رسمی ایران گردید ' تا هنگام سقوط ساسانیان و دو سه قرن پس از آن که هنوز به این زبان (با نام پهلوی ساسانی یا پارسیک) کتاب نوشته می شد ' لااقل ده قرن زمان گذشته است. بنابراین در برخی از واژه های آن نیز بنا به عنصر

زمان تغییراتی روی داده است که پهلوی‌دانان جهان برای خواندن آن دوگونه از تلفظ را برگزیده‌اند.

1- تلفظ کهن، یا پهلوی اشکانی و پارتی

2- تلفظ نو یا پهلوی ساسانی و پارسیک

تلفظ نوگرایان به پارسی دری بسیار نزدیک است^۱ و به عنوان مثال فعل «کردن» در آن به همین صورت بیان می‌شود در حالی که در پهلوی کهن به صورت «کرتن kartan» آمده.

در این جا به چند دلیل تلفظ و آوانویسی کهن به کار می‌رود:

1- تلفظ کهن^۲ با نوشته آن یکسان است^۳ و کسی که می‌خواهد هم اکنون پهلوی بیاموزد، نبایستی که در آموختن آن سرگردان شود.

2- معلوم نیست آن چنان که نوگرایان تصویر می‌کنند همه واژه‌ها در این زبان به صورت نو، تطور پیدا کرده باشد، کما این که واژه روز که در پهلوی کهن روچ rōč تلفظ می‌شود و در تلفظ نو rōz هم اکنون در بلوچستان rōč و در کردستان rōž و در خراسان rōz خوانده می‌شود^۴ پس ممکن است در حالی که برخی از واژه‌ها در یک مکان تطور پیدا می‌کنند^۵ در مکانی دیگر به همان صورت کهن بر جای بمانند.

3- برای کسی که به شیوه کهن پهلوی را آموخت^۶ اداء تلفظ نو آسان است و عکس آن مشکل.

4- در فرهنگ‌هایی که تا کنون در ایران به چاپ رسیده، شیوه تلفظ کهن به کار گرفته شده.

5- تلفظ کهن نزدیک‌تر است به تلفظ پارسی باستان و اوستایی. بنا بر این، کسی که آن را فراگیرد، در برخورد با متون فارسی باستان و اوستا به صورت واژه‌ها بیشتر آشنائی خواهد داشت.

حروف در کلمات:

حرف به صورت ā = ā

ā.p

pā = آپ = آب

حرف با تلفظ ā

š.r.a
arš ارش (واحد اندازه گیری)

b = حرف ب

r.ā.b

bār بار

p = حرف پ

l.ī.p

pāl پیل = فیل

t = حرف ت

t.r.k

kart کرت = کرد

J = حرف ج

m.ā.j

jām جام شیشه

č = حرف چ

چند

X = حرف خ

خوتای

پیوند حروف:

مبحث حروف در کلمات به پایان رسید و یک نکته دیگر را باید بدان افزود. همان طور که حرف = غ دیدیم، در اتصال به حرفی دیگر، صورتش دیگرگون گردید. چند حرف دیگر نیز به همین ترتیب در اتصال به حروف پیش از خود صورتشان دیگر می شود که عبارتند از:

حروف

چ = ج = ز = ژ

که همه این حروف در اتصال به صورت... در می آیند. مثال:

آزاد

čāh چاه

چسبیده

čvar ورچ = ورج 'شکوه

آزاد یا اول واژه

zāt زات = زاد

چسبیده

varz ورز 'ریشه ورزیدن انجام دادن

آزاد یا اول واژه

Žufr ژرفر = ژرف - عمیق

چسبیده یا پایان واژه

burž بورژ = برز 'بالا'افراز

مثال ها را نظیر یکدیگر آوردم تا دیده شود که اگر نقطه یا علامتی بر روی حرف نباشد، بسیار از واژه ها را می توان به چند نوع خواند. همچون واژه... که آن را می توان به صورت (آپ = آب) و (هچ = از) و (آز) و نیز (آف) و (آژ) خواند. اما البته صورت درست آن در داخل جمله معلوم می شود زیرا که مثلاً در جمله یی که مقصود (آب از چاه کشیدن) باشد ' نمی توان (آز) از چاه بیرون کشید. در هام دبیره همه حروف به حرفی پیش از خود می چسبند' اما برخی از آن ها ' به حرف بعدی نمی پیوندند.

حروفی که به حرف پس از خود نمی پیوندند این ها اند:

ب، پ، ت، چ، غ، ف، ک، ن، و

خواندن نمونه واژه هایی که در اتصال حروف به یکدیگر بررسی شده ' چشم را به خط پهلوی آشنا تر می کند:

abr ابر

bālist برترین

pāpak بابک

mart مرد

tum تاریکی
hčā چاه
namāč نماز ستایش
avγ غو فریاد
rāγ راغ
virāf وایراف - نام مرد
frayāt فریاد کمک
namak نمک
Kāmak کامک کام
mastuk مستوک همیشه مست
tōxmak تخمه نژاد
Nāirīk نائریک بانو
sang سنگ
hrmazdō اوهرمزد=هورامزدا

با خواندن این واژه‌ها و نیز واژه‌های پیشین دریافتید که برخی از واژه‌های زبان پهلوی به همان گونه در زبان فارسی هم رایج است و برخی دیگر تفاوت اندکی دارد که آن هم به علت همان دیگرگونی و تطور واژه‌ها است که در باره آن سخن گفتیم. اینک که چشم به خواندن واژه‌ها آمخته شده است، می‌توان واژه‌ها را در جمله بررسی کرد.

u amāvand ī dahyupat. burzišnīk-tar kē gētīk andar Kām kirpak
ī pērōčkar

اندر گیتی که برازنده تر؟

دهیوپت (پادشاه) با قدرت و پیروزگر کرفه کام (ثواب خواه نیکخواه)

a-vinās-tar ī hān farraxv-tar katār martōm

مردم کدام فرخ تر؟ آن که بیگناهرتر

huvaršt huxt humat

اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک

اعداد در خط پهلوی:

در خط پهلوی اعداد از راست به چپ به این صورت نوشته می شود :

یکان

1 yak-ēvak در اشعار (اورامی) کردی نیز به صورت ava آمده است

2 du

3 sē

4 čivār

5 panč

6 šaš (هنوز در یزد همین گونه تلفظ می شود)

7 haft

8 hašt

9 noh

به طوری که دیده می شود هر عدد از ترکیب اعداد دیگر ساخته می شود .

در دهگان نیز از ترکیب دو عدد عدد جدید به دست می آید. مثلاً از آمیختن 10 و 20

عدد 30 یا از جمع 80 با 10 ' 90 ساخته می شود .

دهگان

10 dah

20 vist

30 sīh

40 čihīl

50 pančāh

60 stša

70 haftāt

80 haštāt

90 nahvat

صدگان

100 sat ē-sat

200 du sat

sēsāt 300
ivārsatč 400
pančsat 500

هزارگان

hazār 1000
hazār du 2000
hazār sē 3000

اعداد از 10 تا 20 ، از جمع عدد 10 با یکان به دست می آید :

yāzdah 11
duvāzadah 12 این تلفظ هنوز در ری و بین تهرانیان اصیل رایج است
sēzdah 13
čivārdah 14
pānzdah 15
šānzdah 16
hafdah 17
haštdah 18
navazdah 19

اعداد از 20 به بالا نیز به همین صورت به دست می آید:

vist u ēvak 21
vist u du 22
vist u sē 23
vist u čivār 24
vist u panč 25
vist u šaš 26
vist u haft 27
vist u hašt 28
vist u noh 29

اعداد از 30 به بالا یا چهل و غیره نیز عیناً به همین صورت اند .

sīh u yak 31

اعداد کسری

در بیان اعداد کسری، نخست مخرج کسر و پس از آن صورت کسر می‌آید.

du-ēvak دو یک 'یک دوم

sē-ēvak سه یک 'یک سوم

... و این شیوه گفتار همان است که هنوز در واژه (چارک) به معنی چهار یک 'یا یک چهارم من 'یا یک چهارم گز 'یا متر بر جای مانده است.

پی‌نوشت‌ها:

1. قواعدی که زامنهوف بر اسپرانتو نهاده است، بیشتر نظر به قواعد زبان پارسی و به ویژه زبان های پارسی باستان دارد، اما جامعیت آن زبان ها البته به علت گستردگی، بیشتر است.

2. جوانک

3. میراث ایران، نوشته سیزده تن خاورشناس، ترجمه محمد معین، صفحه 287

4. عراق، تلفظ عربی شده اراک است که بخش غربی ایران را تشکیل می‌داده.

5. واژه ها در طول زمان دگرگونی هایی می پذیرند که برخی از آن ها دگرگونی شکل واژه است و گروهی دگرگونی معنای آن است.

6. گروهی گمان می بردند که تنها هام دبیره خط پهلوی است. در حالی که همه انواع آن خط ها پهلوی بوده است و البته هر کدام نام ویژه یی نیز داشته اند و برای کار ویژه یی به کار می رفته اند. فردوسی نیز علاوه بر خط پهلوی که در همه شاهنامه از آن یاد شده، از خط خسروی یا خط شاهان نیز با نام خط پهلوی یاد کرده است:

یکی نامه بنوشت بر پهلوی

بر آئین شاهان خط خسروی

یا:

نیشند بر نامه خسروی

نمود آن زمان جز خط پهلوی

بنا بر این، دین دبیره و گشته دبیره نیز خط پهلوی اند.

7. حروف عربی مثل ض و ع ... مورد نظر نیست.

8. زبانشناسی و زبان پارسی دکتر خائلی، صفحه 254، مثال های مختلفی که این تلفظ ها

از آن بر می آید در صفحات 254 و 255 همان کتاب آمده

9. چنانچه گفته شد، برای حرکت پیش، 45 حالت شناخته شده اما با وجود آن در

آوانگاری بیش از چهار گونه نداریم. و این چهار گونه اگر چه از تلفظ امروزی ما که دو

گونه است بیشتر بنظر میرسد اما در مقایسه با 45 حرکت بسیار ناچیز است.

10. در زبان محاوره امروز «ذ» همیشه به صورت «ز» تلفظ می شود. برای تلفظ صحیح این

واژه در زبان پهلوی عادت کنید آن را با تلفظ اصلی خود ادا کنید.»

پیوست شماره پنج

به گونه یی که گفتیم، بر سر این که خاستگاه اشکانیان از کجا بوده و از دید تباری مربوط کدام تیره می شده اند، پیوسته جر و بحث های پایان ناپذیری روان بوده است. در کشور ما بسیاری از دانشمندان بر آن اند که اشکانیان در اصل بلخی بوده اند که در آینده به سوی نسا (در نزدیکی عشق آباد) شتافته بودند. روشن است در این حال، آمیزش آتیه آن ها با تیره های سکایی پارنی منتفی شمرده نمی شود. زیرا همو آن ها در راس تیره های پارنی داهه یی قرار گرفته بودند.

حال، هرگاه بپذیریم که اشکانیان (برخاسته از روستایی در 15 کیلومتری عشق آباد کنونی در ترکمنستان) در اصل از کشور بلخ بوده اند، می توانیم چنین نتیجه بگیریم که زبان پارسی میانه پهلوی اشکانی ایشان هم در آغاز، در واقع ادامه همان زبانی بوده است که در سرزمین

بلخ پس از سرازیر شدن پارسیان و یونانیان در دوره یی نزدیک به یک سده و نیم تسلط یونانیان پدید آمده بود- به تعریف ما «زبان پارسی میانه خاوری نخستین».



...و اگر چنین بپذیریم که آن ها سکایی (پارنی) بوده اند، در آن صورت باز هم باید چنین مفروض داشته باشیم که زبان سکایی ها زبانی بوده است بسیار نزدیک به زبان اوستایی قدیم و زبان مادها که در آینده با زبان های پارسی باستان و زبان پارسی میانه خاوری نخستین آمیزش هایی یافته و بسیار با آن نزدیک بوده است. بحث دیگری است که زبان نخستین پارت ها در روند پنج سده آزرگار در اثر آمیزش با زبان های دیگر در چه سیمایی «برآمد» نمود.

استاد کهزاد در تاریخ افغانستان، جلد 2، ص. 111-116 اشاره نموده اند که «... (پارت) را (پَهَل) می گفتند و این نام، به نام های (بَهَل)، (بَخَل)، (باخل)، (بَخَلِی) که در زبان دری میانه، به بلخ نسبت داده می شد، قریب و حتا یک چیز است و از این هم معلوم می شود که ... پهل، بهل و پخل اسمای باختر و پارتیا در دوره زبان میانه دری هم یک چیز بود و ارتباط میان باختر و پارتیا سده های مدید دوام کرد.

پس از این، مرکز ثقل حکومت پارتی به سوی غرب، در حوالی رود خانه دجله رسید ...، شاخه دیگری با زمامداری ونونس پادشاهی جداگانه، در حوزه هیرمند و ارغنداب به میان آورد که در تاریخ آریانا به نام (پهلوا) یاد می‌شود.

پارتیا در ... در نگارش های هرودوت و در فهرست نام های ولایات مفتوحه داریوش اسم برده شده، ولی موجودیت کشوری و سیاسی آن، وقتی در پرده خفا بود که (ارساس) از همان خانواده های پارتی که در بلخ مانده بود، در حوالی (250 پ. م.) به طرف غرب آماده و در برابر سلطه یونانی های شامی اعلام استقلال نمود. در باره بلخی بودن (ارساس) یا (ارشک) بیشتر تاریخ نویسان قدیم و کلاسیک هم نظر و هم عقیده اند.

...موسی خورنی، تاریخ نویس مشهور ارمنی که در اواخر سده چهارم و اوایل سده پنجم میلادی می زیسته است، در کتاب جغرافیای خود می گوید: «آریان» که از سوی باختر [محدود به قلمرو] «مادا» و «پارس» است تا ... و «دمن» و «کرمانیای گرم» و «کراناپات» که پارسیان آن را «هندوستان» می نامند، گسترده است و نزدیک «هیرکانا» است و قسمتی از «سگستان». این سرزمین یازده ناحیه دارد که از آن جمله است: «اسکورپیوفر کرمانیای سرد» می نامند. از سوی شمال «پارتیا» است، چنان که بطليموس گفته است و در میان «کرمانیای سرد» و «هیرکانیا» است. اما پارسیان امروز به سبب شهر «بَهل» آن را «بَهلِی بامیک» نامند یعنی متعلق به «بهلیان» (مردم بلخ) بهلرودین (بهل بامداد). کتاب مقدس تمام «آریان» را نام «پارتیا» داده است، گمانم به سبب قلمروی است که به دست پارت ها بود. این ناحیه را پارسیان «خراسان» می نامند. یعنی «شرقی» و در آن این ولایات است: «کسمه»، «ورکان»، «اپر شهر»، «امر»، «مرد»، «هرو»، «گچان»، «گزگان» که اسپ پادشاهی در آن جاست، «گزین» تا رودی که «ارنگ» نام دارد. از این رو گویند که در بستر آن گوگرد است و بسیار فراخ و ژرف است، چون رود «فیرون» که پارسیان آن را «وهرو» نامند. این رود را ژرف و بی گذار لقب نهاده اند، زیرا که اقوام بزرگ پارسی و هندی از آن نتواند گذشت و بعد دشت «هرو» که در اقصای هیرکاناست. آن جا ایالت «وردکس» باشد که کشیشان مقدس ما در آن شهید شدند.»

داکتر پرویز ناتل خانلری می‌نویسد: «کلمهٔ «پهلوی» صورت دگرگون شده و تازه‌تری است از اصلی کهن که در نوشته‌های پارسی باستان به شکل «پَرثَو» آمده و بر قسمتی از شمال شرقی شاهنشاهی ایران و ساکنان آن سرزمین که امروز «خراسان» خوانده می‌شود، اطلاق شده و این همان ناحیه است که اشکانیان از آن برخاستند.» (ناتل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، ص ۲۰۳)

همچنین پوشیده نیست که اشکانیان مانند سایر پادشاهان بی اصل و نسب، کوشیده اند برای مشروعیت بخشیدن به پادشاهی شان، خویش را از بازماندگان هخامنشیان معرفی کنند.

هر چه بوده، کنون دیگر بسیار دشوار است خاستگاه تباری و سرزمینی یعنی میهن نخستین اشکانیان را درست تعیین کرد. آن چه روشن است، این است که در آینده آن ها توانسته بودند در راس تیره های سکایی دشتنورد و کوچ نشین قرار بگیرند و با آنان پیوندهایی پیدا نمایند. این گونه می توان به گونه احتیاط آمیز اشکانیان را از دید تباری آمیزه یی از بلخیان و سکاییان پنداشت. اما برای ما چیز دیگری در قرینه موضوع مورد بررسی بسیار مهم است و آن این که اشکانیان در آغاز به چه زبانی سخن می گفته اند و پسان ها چه زبانی به عنوان زبان رسمی دربار شان پذیرفته شده بود و این زبان یا زبان ها در درازای چند سده فرمانروایی ایشان چه تحولاتی را از سر گذرانید و در آینده چه تاثراتی بر سایر زبان های مروج در پشته ایران بر جا گذاشت.

با توجه به آمیزش زبان (گوش) پهلوی اشکانی با دیگر زبان های غربی به ویژه پس از این که آن ها پایتخت خود را از نِسا (نسا) به باختر ایران بردند؛ و در اثر جنگ های چند سده یی با رومیان و تعاملات با توده های میانرودان و قفقاز (ارمنی ها)، روشن است دگرگونی هایی در زبان نخستین آن ها رونما گردیده بود. از همین رو هم است که زبان شناسان، این زبان را در شمار زبان های ایرانی خاوربی نمی آورند.

این در حالی بود که زبان یا گوش پارسی میانه خاوری نخستین هم همزمان با بر افتادن امپراتوری یونانو- باختری (سلوکی ها و روی کار آمدن امپراتوری کوشانی) دستخوش

دگرگونی های فراوانی شده و راه دیگری را در پیش گرفته بود که در فرجام منجر به پدید آیی زبان نو باختری گردید. در این باره در بخش بعدی روشنی می افکنیم.

این گونه، در روند نزدیک به پنج سده سال فرمانروایی اشکانیان (۲۴۷ پ. م. ۲۲۴ م) جدایی و شیار بزرگی میان گویش ها و زبان های شمال خاوری، غربی و جنوبی پشته ایران پدید آمده بود.

«واژه پارت parthava (پَرثَوَه) در گذشت زمان به پَرَتَو و سپس با تبدیل (ر) به (ل) و (ث) به (ه) پَلَهَو شده و بر اثر قلب (ل) و (ه) به صورت پَهَلَو در آمده است. پارت، سرزمین خراسان و گرگان کنونی است که نامش در کتیبه بیستون جزو کشورهایی که داریوش بر آن ها حکمرانی داشته، آمده است.»

پیوست شماره شش

زبان پهلوی:

«گاهی از کلمه پهلوی، زبان پارسی روان اراده می شود، به طوری که در دوره های اسلامی، «پهلوی زبان» می گفته اند که مقصود «زبان پارسی» بوده و آن را در برابر زبان عربی به کار می بردند. این زبان که اصل آن از پارسی باستان است، در طی زمان تغییر پیدا کرد و پس از تحول بسیار به صورت پارسی و زبان دری در آمد.

مانی در سال ۲۵۱ میلادی در سن ۴۵ سالگی ادعای پیامبری کرد و برای تبلیغ شاپور اول ساسانی به دین خود، کتاب شاپورگان را به زبان پهلوی اشکانی نگاشت. بخشی از آثاری که چندی پیش از مانویان در تورفان ایالتی از ترکستان چین پیدا شده، به باور شماری از پژوهشگران، به خط و زبان پهلوی اشکانی است.

رساله یی هم به زبان پهلوی اشکانی در دست است به نام درخت آسوریک که گروهی از پژوهشگران عقیده دارند که اصل آن به زبان پهلوی اشکانی بوده و بعد به پهلوی ساسانی در

آمده است و این کتاب در اصل منظوم بوده و شعرهای ۱۲ هجایی داشته ولی اکنون وزن های بیت های آن به هم خورده و به نثر تبدیل شده است.

موضوع درخت آسوریک عبارتست از مناظره درخت خرما و بز که ما به عنوان نمونه چند سطر از کتاب را با ترجمه آن می آوریم: «درختی رست است تر او شتر و اسوریک، بنش خشک است، سرش هست تر، ورگش کنیا ماند، برش ماند انگور، شیرین بار آورد. مرتومان و ینای آن ام درختی بلند». ترجمه: درختی رسته است آن طرف شهرستان آسوریک، بنش خشک است و سر او تر است، برگش به نی ماند و بارش به انگور. شیرین بار آورد. مردمان ینی من آن درخت بلندم.

خط پهلوی:

چندینی پیش سندی به زبان پهلوی اشکانی در اورمان کردستان کشف شده و آن عبارت از دو قباله زمین است که در ۱۲۰ سال پیش از میلاد مسیح آن را به خط پهلوی اشکانی روی پوست آهو نوشته اند. خط پهلوی اشکانی که با حروف جدا از هم و منقطع و از راست به چپ نوشته می شد، از خط آرامی اقتباس شده بود، خط آرامی را کلدانیان که تابع ایران بودند، در این کشور رواج دادند.

در زمان هخامنشیان این خط مخصوص نگارش بود و خط میخی برای کتیبه و کنده کاری به کار می رفت، در دوره اشکانیان خط پهلوی برای کتیبه و کنده کاری هر دو معمول شد. خط پهلوی دارای ۲۵ حرف است و عیب و اشکال بزرگ آن این است که حروف صدادار ندارد و یک حرف آن گاه چند صدای مختلف دارد.

زبان پهلوی ساسانی که به پهلوی جنوبی معروف است، با پهلوی اشکانی تفاوت اندکی دارد. با نگاهی به برخی کلمات که هنوز در زبان پارسی به کار می رود، می توان به اختلاف میان دو لهجه اشکانی و ساسانی پی برد. مثلاً «گرسنه» و «گسسه» که به زبان پهلوی اشکانی است، در زبان پهلوی ساسانی «گشنه» است. همچنین «فرستک» در پهلوی اشکانی، «فرشتک» در پهلوی ساسانی و «فرشته» در زبان پارسی کنونی است.

پیوست شماره هفت:
اشکانیان در شاهنامه فردوسی

دردمندانه در باره اشکانیان در شاهنامه فردوسی اطلاعات بسیار اندکی آمده است:

کجا آن بزرگان ساسانیان	ز بهرامیان تا به سامانیان
نکوهیده تر شاه ضحاک بود	که بیدادگر بود و ناپاک بود
فریدون فرخ ستایش ببرد	بمرد او و جاوید نامش نمرد
سخن ماند اندر جهان یادگار	سخن بهتر از گوهر شاهوار
ستایش نبرد آنک بیداد بود	به گنج و به تخت مهی شاد بود
گسسته شود در جهان کام اوی	نخواند به گیتی کسی نام اوی
ازین نامه شاه دشمن گداز	که بادا همه ساله بر تخت ناز
همه مردم از خانها شد به دشت	نیایش همی ز آسمان برگذشت
که جاوید بادا سر تاجدار	خجسته برو گردش روزگار
ز گیتی مبیناد جز کام خویش	نوشته بر ایوان ها نام خویش
همان دوده و لشکر و کشورش	همان خسروی قامت و منظرش
کنون ای سراینده فرتوت مرد	سوی گاه اشکانیان بازگرد
چه گفت اندر آن نامه راستان	که گوینده یاد آرد از باستان
پس از روزگار سکندر جهان	چه گوید کرا بود تخت مهان
چنین گفت داننده دهقان چاچ	کز آن پس کسی را نبذ تخت عاج
بزرگان که از تخم آرش بدند	دلیر و سبکسار و سرکش بدند
به گیتی به هر گوشه یی بر یکی	گرفته ز هر کشوری اندکی
چو بر تختشان شاد بنشانند	ملوک طوایف همی خواندند
برین گونه بگذشت سالی دویست	تو گفتی که اندر زمین شاه نیست
نکردند یاد این ازان آن ازین	بر آسود یک چند روی زمین

سکندر سگالید زین گونه رای	که تا روم آباد ماند به جای
نخست اشک بود از نژاد قباد	دگر گرد شاپور خسرو نژاد
ز یک دست گودرز اشکانیان	چو بیژن که بود از نژاد کیان
چو نرسی و چون اورمزد بزرگ	چو آرش که بد نامدار سترگ
چو زو بگذری نامدار اردوان	خردمند و با رای و روشن روان
چو بنشست بهرام ز اشکانیان	ببخشید گنجی با رزانیان
ورا خواندند اردوان بزرگ	که از میش بگسست چنگال گرگ
ورا بود شیراز تا اسپهان	که داننده خواندش مرز مهان
به اصطخر بد بابک از دست اوی	که تنین خروشان بد از شست اوی
چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان	نگوید جهاندار تاریخشان
کزیشان جز از نام نشیده‌ام	نه در نامه خسروان دیده‌ام

پیوست شماره هشت

یوزف ویستهوفر
ترجمه ثاقب فر

«ایران در زمان پادشاهی پارتیان: از اشک یکم تا اردوان چهارم»^۷

در برگ های 153 تا 156 چنین می خوانیم:

«شاهان ایرانی مشهور به اشکانی پس از اشک، بنیادگذار سلسله آن ها، با پارتیان بنا بر نام منطقه پارت، نخستین مرکز آن ها در ایران، از حدود سال 140 پیش از میلاد بر امپراتوری عظیم چند فرهنگی و چند قومی سلطنت کردند. اینان که [در آغاز] در نبردهای خود علیه سلوکیان و متحدان آن ها شکست می خوردند. ابعاد امپراتوری شان به وسعت شاهنشاهی هخامنشی یا سلوکیان اولیه نرسید، منتهی بخش اعظم ایران و تقریباً همیشه سراسر بین النهرین را در بر می گرفت. اشکانیان تاثیر بسیار زیادی بر تاریخ ارمنستان و نیز موقتاً بر تاریخ سوریه و آسیای صغیر که در هر دو سرگرم جنگ با روم بودند، بر جا نهادند. همچنین در جنگ های خود با همسایگان غربی خویش به خوبی جلوه کردند و به طور کلی در مبارزه با تجاوزات و دست اندازی های قبایل بیابانگرد سکا در شمال شرقی موفق شدند.

پایان شاهنشاهی پارتیان در آغاز سده سوم میلادی فرا رسید. و این هنگامی بود که یکی از شاهان کوچک (شاهک) پارس به نام اردشیر که بسیار بلندپرواز و آزمندانه جویای قدرت بود، آن ها را به مبارزه طلبید و در زمان سلطنت آرتابانوس (اردوان) پارتیان را شکست داد.

قلمرو اشکانیان، همانند امپراتوری داریوش یکم، سرزمین هایی را در بر می گرفت که اقوام گوناگون به زبان های مختلف در آن جا سخن می گفتند. در خود ایران این زبان ها عمدتاً پارسی میانه (پهلوی)، پارتی، سُغدی، خوارزمی و بلخی (باختری) بود. در غرب به زبان های ارمنی، انواع زبان های قفقازی و بابلی سخن می گفتند. در بین الهنرین و سایر بخش های امپراتوری زبان آرامی به اشکال متفاوت آن و زبان یونانی، در شوش و در سلوکیه دجله به یونانی سخن گفته می شد. پیش از بحث در باره زبان های انفرادی، بهتر است چند کلمه در باره دوره میانی تاریخ زبان شناسی ایرانی صحبت کنیم که به پنج تای اول آن در بالا اشاره

⁷ برگرفته از کتاب «ایران باستان از 550 پ.م. تا 650 م.»، نوشته یوزف ویسهوفر، ترجمه ثاقب فر، با

اندکی ویرایش و فشرده سازی

کردیم. «چون هیچ تداومی در استفاده از خط^۸ در دوره پیشین زبان ایران باستان وجود ندارد، زبان های ایرانی میانه را می توان زبان هایی دانست که نخست در دوره بعد از هخامنشی ولی پیش از اسلام مکتوب و مضبوط شده اند (اشمیت). می توان افزود که چهار تا از این زبان ها (پارسی میانه، پارتی، سغدی و خوارزمی) به الفبایی مشتق از خط آرامی ثبت شده اند، حال آن که زبان بلخی، چنان که در گذشته یادآور شدیم، به الفبای محلی مشتق از یونانی نوشته می شده است. کاتبان آرامی همانند زمان هخامنشیان به فعالیت مترجمی و تنقیح و «دبیری» خود ادامه می دادند، اما به زودی در بسیاری از از بخش های امپراتوری مردم بومی نیز با خط آرامی آشنا شدند.

این امر به تحولی جداگانه در نظام های نوشتاری و به افول سلطه خط آرامی انجامید. در آغاز، زبان مادری کاملاً با کلمات آرامی ثبت می شد. اما رفته رفته با گذشت زمان، واژه های ایرانی بیش از پیش رایج شدند و کلمات آرامی به تدریج به نمادهایی قراردادی تبدیل شدند که املای نادرستی داشتند. همچنین باید خاطرنشان سازیم که معلوم شده است زبان های «ایرانی میانه» شکل ها و حتا گویش های متفاوتی داشته اند. گر چه در آغاز قرن بیستم لغت شناسان تنها با زبان «پارسی میانه» آشنایی داشتند، پژوهش ها، حفاری ها و تحقیقات زبان شناسی تا کنون زبان های متعددی را از این دوره کشف کرده اند. زبان های پارتی و پارسی میانه از جمله زبان های «ایرانی میانه» غربی به شمار می روند. این ها «دو گویشی هستند که در میان تعداد زیادی زبان ها و گویش های ایرانی- غربی که تا کنون شناخته شده اند، تبدیل به زبان های ادبی شدند.» (سوندرمان)

پارتی، زبان ایالت قدیمی پارتیا (پارت) است که زبان درباری و اداری امپراتوری اشکانیان بود. با این حال، از این دوره اسناد بسیار کمی به زبان پارتی به دست ما رسیده است. سنت شاعری و دینی عمدتاً به طور شفاهی منتقل می شد. سکه ها تا مدت های مدید مضامین

^۸. در ص. ۲۵ همین کتاب آمده است «خط میخی زبان پارسی باستان حاصل تکامل خط میخی بین النهرین نیست که تا آن زمان حدود دو هزار سال از عمر آن می گذشت بل که ابداع جدیدی است که زیر تاثیر خط غیرهجایی آرامی انجام گرفته و مبتنی بر آمیزشی از نشانه های خجایی و صامت است.

یونانی داشتند و **خط پارتی آن قدر در آن زمان کلمات آرامی داشت که پسان**
ها به واژگان مورد تایید (به ویژه اسامی خاص) کاهش یافت. تنها در اسناد دوره
پس از سطنت اشکانیان است که با زمینه استوار تری برای تحقیق مواجه می شویم.

«پارسی میانه» اصطلاحی است برای زبانی که از «پارسی باستان» (در سده سوم پیش از میلاد
تا هشتم/نهم میلادی) مشتق شده و سرانجام در توسعه بعدی خود به «پارسی جدید» تبدیل
یافته است. تا قرن سوم میلادی این زبان انحصارا زبان محلی پارس در جنوب غربی ایران
بود. اما در زمان ساسانیان که خود از این منطقه بودند، این زبان تبدیل به زبان اداری و زبان
آمیخته سراسر امپراتوری آن ها شد.

در باره زبان های «ایرانی میانه» شرقی تا کنون از سغد با شهر عمده اش - سمرقند یاد کرده
ایم. زبان ساکنان این ناحیه از طریق بازرگانان جاده ابریشم به سوی شرق گسترش یافت.
بیشتر اسناد و مدارک مکتوب، مربوط به دوره ساسانیان و حتا پس از ایشان است. از دوره
اشکانیان تنها نوشته های روی سکه ها متعلق به قرن دوم میلادی مانده است. زبان ایرانی
کهن خوارزم یعنی منطقه اوکسوس سفلی (آمو) و مصب (ریزشگاه) آن در دریاچه ارال،
خوارزمی نامیده شده و از طریق نوشته های کوتاه روی بشقاب ها و کاسه ها و نیز سکه ها
چوب و چرم به ما رسیده است. حال آن که در امپراتوری های یونانی / بلخی و کوشانی
آغازین زبان یونانی رسما رواج داشته است. و بعدا جای خود را به زبان مکتوب بلخی که به
خط محلی یونانی نوشته می شده، داده است. این امر را هم سکه ها و هم تعداد زیادی اسناد
مکتوب و کتیبه ثابت می کنند.

غیر از زبان های ایرانی، به زبان های دیگری نیز در امپراتوری اشکانی سخن می گفته اند.
یکی از آن ها زبان ارمنی بود. اما به عنوان مدرک غیر مستقیمی از ارمنی ماقبل ادبی - سنت
نوشتن تنها از قرن پنجم میلادی آغاز شد - تنها نام ها (به خصوص نام جاها در مدارک
یونانی) برای ما شناخته شده اند. چنان که از واقعیت تماس نزدیک میان تاریخ ایران و
ارمنستان انتظار می رود، زبان ارمنی کلمات پارتی بی شماری اخذ کرده، و در دوره پارتیان

اسامی خاص ایرانی را پذیرفته بود. زبان ایرانی تنها از سوی اشراف و مقامات مذهبی و اداری ارمنی به کار گرفته و فهمیده نمی شد، بل که تمام مردم از آن استفاده می کردند.⁹

نفوذ یونانیان و زبان یونانی در شاهنشاهی اشکانیان نه تنها در گزارش های در باره «یونانی مآبی» دربار پارتیان و ارمنیان بازتاب یافته، بل که ناشی از این واقعیت است که شاهان در روی سکه ها خود را به زبان یونانی معرفی می کرده اند و کتیبه های یونانی این دوره از مناطق ماد، ارمنستان، بین النهرین و خوزستان به دست ما رسیده است.

در زمان فرمانروایی پارتیان، زبان آرامی که زبان آمیخته امپراتوری هخامنشی بود، تبدیل به زبانی محلی شد. اسناد و مدارک تاثیر بعدی این زبان، کتیبه های متعددی در سراسر امپراتوری و کاربرد آن به عنوان الگو در نظام های نوشتن و مکتوبات یهودیان و ماندائیان بابلی است.

یامبلیکوس داستان نویس در قرن دوم میلادی گزارش می دهد که در این دوره به زبان بابلی (اکدی) سخن می گفتند. از سوی دیگر، از خط میخی کار نمی گرفتند. آخرین خط میخی در باره اخترشناسی است و به سال های 75/74 م. تعلق دارد.»

در برگ های 167 تا 172 همین کتاب می خوانیم:

«آگاهی های ما در باره آغاز فرمانروایی اشکانیان ناچیز و نابسنده و بیشتر متکی به گواهی منابع غربی متاخر است.

استرابو می نویسد:

⁹. شایان یادآوری است که پارت ها با ارمنی ها تعاملات فراوانی داشتند. برای نمونه، ...هیرودوس (ارد) پس از بستن پیمان صلح با ارتاباز-شاه ارمنستان خواهر او را برای پسر خود پارکو به زنی گرفت. روشن است در پهلوی جنگ و صلح ها، مناسبات بازرگانی، فرهنگی و تمدنی و پیوندهای خویشاوندی خانوادگی نیز نقش شایان توجهی همین گونه بر زبان های پارتی و ارمنی داشتند.

«و آن گاه [در زمان جنگ برادرکشی میان سلوکیان دوم و انتیوخوس خیراکس 239/240 پیش از 236] [ارشک [یکی از قبایل] اسکیت با چند نفر از [قبیله] داهه (منظورم کسانی است که خود را آپارتیان [پارنی] می نامیدند و چادرنشینی بودند که در امتداد اوکوس زندگی می کردند) به پارت هجوم بردند و آن جارا تصرف کردند. در آن زمان که اشک یکم ضعیف بود، پیوسته او و جانشینانش با کسانی که آن ها را از سرزمین شان محروم کرده بودند، در جنگ و ستیز بودند، اما سپس چنان نیرومند شدند که پیوسته با کامیابی در جنگ در سرزمین های پیرامون خود را تصرف کردند.»

تروگوسن/ژوستین می نویسد:

«پارتیان که شرق را گویی سهم ایشان در جهان است، در دست داشتند، تبعیدبان اسکیت ها بودند... به علت جنگ های خونین و خانمان برانداز از سرزمین اسکیت ها رانده شدند و پنهانی در سرزمین خشک میان هیرکانیا و قبایل داهه، آریان، اسپارتی و مرگیانه اقامت گزیدند. در آغاز چون همسایگان مرزی اعتراضی نکردند، و سپس چون حریف شان نشدند، آن ها سرزمین خود را چنان گسترش دادند، که نه تنها دشت های فراخ و پست بل که استپ ها و تپه های ناهموار و کوه ها را نیز به تصرف درآوردند.

...در همین زمان، [هنگام جنگ های برادرکشی سلوکیان] تیودوتوس (دیودوتوس) رئیس هزار شهر بلخی، سر به نافرمانی برداشت و خود را شاه نامید. و این سرمشق از سوی همه ملل شرقی پیروی شد که رابطه خود را با مقدونیان بریدند و سرکشی آغاز نمودند. در این هنگام، اشک [به پارتی ارشک] مردی با اصل و نسب نامعلوم ولی نیرومند زندگی می کرد. وقتی او که با راهزنی و دزدی می زیست، شایعه شکست سلوکوس به دست گول ها در آسیا را شنید [239 پ. م.]، از بیم این شاه رهایی یافت و با مثنی رهن به سرزمین پارت ها حمله کرد، شهریان آن جا را به نام اندارگوراس سرنگون ساخت و با رهایی یافتن از شر او، خود را رئیس قبیله خواند.

کمی پس‌تر، قلمرو هیرکانیان را نیز به تصرف آورد و این گونه، پادشاه دو قوم شد. ارشک از بیم سلوکوس و نیز تئودوس - پادشاه بلخ، ارتشی نیرومند برای خود فراهم آورد. اما مرگ

تئودوس به زودی او را از بیم رهانید و او با پسرش که وی نیز خود را تئودوس می نامید، پیمان صلح بست و اندکی بعد با شاه سلوکوس که برای سرکوب مرتدان نزدیک می شد، درگیر شد و او را شکست داد و از آن هنگام پارتیان این روز را به عنوان آغاز آزادی خود گرامی می دارند.

هنگامی که سلوکوس به علت ناآرامی بیشتر بی درنگ به آسیا برگشت، دست ارشک برای سازماندهی شاهنشاهی پارت بازتر شد. به سربازگیری پرداخت، باروها ساخت و برای شهرها به پیش بینی های امنیتی پرداخت. او همچنین شهری بر کوه آپائورتون ساخت به نام دارا که جایی محفوظ تر و لذت بخش تر از آن جا نمی شد، یافت...

به روایت آریان، برادران ارشک و تیرداد (که مدعی بودند از نوادگان اردشیر پارسی هستند)، همراه با پنج یار همدست خود فرنگلس (سینسلوس: آگاتوکلس) را که از سوی انتیوخوس تئوس دوم به شهربانی پارت گماشته شده بود، کشتند.

... وجود تیرداد که آریان او را برادر ارشک می نامد، از لحاظ تاریخی مورد شک است. پارتیان آغازین (پارنی) به مرکزیت شهرهای نسا، دارا (آرانگاه شاهان اولیه) و آساک (که اشک یکم در آن جا تاجگذاری کرد) در شمال کوه های البرز و حتا شمال کوپت داغ (نسا نزدیک عشق آباد دارا نزدیک ایبورد بین عشق آباد و مرو) اقامت گزیدند. آغاز گاهشماری (عصر) پارتیان 247 پ. م. می بایست مربوط به قدیمترین دوره «پارنی» باشد، چون جدایی عملی پارتیان از سلوکیان دیرتر از سال 239 پ. م. رخ داد. پس از کناره گیری سلوکوس دوم پارتیان احتمالاً به طور موقت محل هایی را در جنوب رشته کوه های البرز اشغال کرده اند.

... اگر به روایت سینسلوس از کتاب پارتیان آریان توجه کنیم، می بینیم که او به اردشیر نامی به عنوان نیاکان اشک اشاره می کند. این نام متعلق به پادشاه هخامنشی است که کتزیاس می گوید او پیش از جلوس به تخت، آرساکاس / آرساسس / آرسیکاس [اردشیر] نام داشته است. دینون شکل دیگری از این نام ذکر می کند که اوئارسس است و اکنون با نام آرسس

به عنوان آرشو در متون اخترشناسی بابلی نتاخر تایید می شود و این پرسش مطرح می شود، که آیا شکل کوچک شده آرسس- آرسیسکاس (آرساکاس، آرساسس) ممکن نیست به راستی نشاندهنده رابطه یی میان اشکانیان و هخامنشیان باشد.

غیر از اردشیر مورد اشاره آریان، باید به آرتاخشهرکان به عنوان ملکی در اسناد به دست آمده از نسا متعلق به 29 پ.م. اشاره کنیم و نیز پذیرش عنوان های پادشاهی هخامنشیان و لقب «شاهک» (یعنی شاهان کوچک نیمه مستقل پس از اسکندر در ایران) برای اشکانیان که به گزارش بیرونی دانشمند ایرانی مسلمان، تبار خود را به خاندان شاهی پارس می رساندند. دلایل استواری هست که تصور کنیم پادشاهان اشکانی با کامیابی در تاسیس امپراتوری و تلاشی که داشتند، تا مشروعیت سلطنت شان به رسمیت شناخته شود، پارت را به عنوان «موطن» خود و یکی از شاهان هخامنشی را به عنوان «نیای» خود کشف کردند. همچنین بسا این فرض دور از واقعیت نباشد که مهرداد یکم، نخستین شاه پارتی که لقب هخامنشی «شاهنشاه» را برای خود ثبت کرده است، نقش مهمی در ایجاد این سنت بازی کرده است.

پیوست شماره نه

عزیز آریانفر

همگونی ها، هموندی ها و همانندی های زبان پارتی (اشکانی یا پهلوی) با زبان پارسی دری امروزی

به گونه یی که می دانیم، در چند دهه پسین سده بیستم، باستانشناسان شوروی پیشین و ترکمنستان موفق به کشف آثار بس ارزنده و گرانبهائی از شهر نسا (نيسا) در 15-18 کیلومتری عشق آباد (اشک آباد) مربوط دوره فرمانروایی پارت ها یا اشکانیان و حتا دوره های پیشتر از آن هم گردیدند. کشف این آثار بی نظیر، در پهلوی کشفیات همانند دیگر در ایران و میانرودان به گونه شگفتی برانگیزی بر گوشه های تاریک و ناشناخته تاریخ پنج سده یی اشکانیان روشنی می افکند.

می دانیم که دانشمندان شوروی پیشین، مقالات و کتاب های بسیاری در باره زبان های ایرانی، از جمله زبان پارسی (پهلوی یا پهلوانیک) نوشته بودند که به ویژه آثار در باره زبان پارسی در پرتو داده های این آثار ارزشمند، بس شایان توجه اند. خوشبختانه چند تا از این آثار در ایران به زبان پارسی دری برگردان شده است. با این هم، هنوز کار بزرگی در پیش است و بایسته است تا آثار دیگری هم ترجمه به دسترس شیفتگان فرهنگ و زبان گذاشته شود.

در این جا چند تا از این کتاب ها را بر می شماریم:

- 1- آساتریان گ. س.، «نام های کلامی (وربال) در زبان های ایرانی میانه و پارسی» (بر پایه داده های متون تورفانی)، سانکت پتربورگ، 1983
- 2- دیاکونوف، ایگور میخائیلویچ، لیوشیتس و.آ.، «اسنادی از نیسا از سده یکم پیش از زادروز» (نتایج مقدماتی کارها)، مسکو، 1960
- 3- لیوشیتس و.آ.، «زبان های ایرانی توده های آسیای میانه»، مسکو، 1962، جلد یکم
- 4- لیوشیتس و.آ.، «زبان پارسی»، تهیه شده برای چاپ سوم دانشنامه کبیر شوروی، جلد نهم، مسکو، 1975
- 5- مولچانوا ای.ک.، «زبان های ایرانی میانه، مسکو، 1978
- 6- رستروگیووا و. س.، «تجربه پژوهش های تاریخی - تیپولوژیک زبان های ایرانی»، مسکو، جلدهای یکم و دوم، 1975
- 7- ارانسکی، ای. ام، «پیش درآمدی بر زبانشناسی ایرانی»، چاپ دوم، مسکو، 1979
- 8- ارانسکی، ای. ام، «زبان های ایرانی در پرتو روشنایی تاریخی»، مسکو، 1979
- 9- رستروگیووا و. س.، مولچانوا ای. ک.، «زبان پارسی» / مبانی زبان شناسی ایرانی / زبان های میانی ایرانی، مسکو، 1981
- 10- رستروگیووا و. س.، «دستور قیاسی - تاریخی زبان های غربی ایرانی»، انتشارات زبان شناسی، مسکو، 1990

روشن است فهرست این گونه آثار بارها بیشتر از آن است که ما در این جا همچون مشت نمونه خروار آوردیم. اما از دید این کمترین، یکی از کتاب های بسیار ارزشمند در باره زبان های ایرانی، کتاب سه جلدی «زبان های ایرانی» است که از سوی پژوهشکده زبانشناسی پژوهشگاه علوم روسیه به چاپ رسیده است. این کتاب ها زیر نظر دانشمندان برجسته یی چون و. ن. یارتسیوا، و. م. سولنتسف، ان. ای. تولستوی، و. س. رسترگوییوا، و. ای. ایفیمف، و. و. مشکالو، ن. و. روگوا و ژوی ائدلمان نوشته و ویرایش و به زیور چاپ آراسته شده اند.

از این سه کتاب، آن چه مورد نظر ما در نبشته دست داشته است، جلد دوم آن زیر نام «زبان های ایرانی شمال غربی» است که در برگیرنده سی و هفت مقاله علمی- پژوهشی در باره زبان های مورد نظر می باشد که به قلم برجسته ترین کارشناسان این زبان ها نوشته شده است. از این میان، آن چه برای ما بسیار مهم است، مقاله استاد ای. ک. مولچانوا زیر نام «زبان پارتی» است. روشن است ترجمه این کتاب و به ویژه این مقاله در آینده از واجبات است. با این هم در این جا می کوشیم دست کم نگاهی بیفکنیم به شماری از واژه ها و جمله ها به زبان پارتی یا اشکانی که بسیار با زبان کنونی ما همانندی دارند و من از این مقاله برای خود برداشت و یادداشت و بایگانی نموده ام. تنها می خواهم یادآور شوم که شاید این ها مربوط دوره های پسین تکامل تاریخی این زبان بوده باشند که به پیمانه بسیاری از دیگر زبان ها، به ویژه زبان های باشندگان غرب و جنوب پشته ایران و نیز زبان های میانردوانی، ارمنی و قفقازی، رومی خاوری و ... تاثیر پذیر گردیده بود.

مورگ- مرغ

برادر، برادران

ژن (ژنین- جمع)- زن، زنان

هری زمان- ساعت سه

بگان روشن- خدایان روشن (نورانی، مقدس)

بگان پادیشفراوند- خدایان برجسته و ارجمند

این، ایم، ایمین- این، همین

هاوین - آن ها

هروین - همه

پوهر و پوهر - پور پور (فرزند فرزند یا نوه)

یادداشت: در زبان اوستایی - پوراهی

این من بودستان - این بوستان (باغ) من است.

اوش ماد - مادر او

روشنیفت ای چه - من - تو روشنی من هستی

تَوَن - از تو

من آن - از من

آموزه = آموزه، آموختن

زادگان = فرزندان

ابی = بدون

اندر = دورن

پروان = پیش رو

گرفت اود بست بود = او را گرفتند و بستند

روژن، روشن - روشن

آویستن = آمیختن، مخلوط کردن، گد کردن

اود چَوَند پد چه تو پد - ایژ آ اماه اش = و پس از چند گام تو نزد ما می آیی؟

رشک

اود که او تو زَنه، تو بید او هاو مه زن، اود که اد تو پد کین ایشته (هشته)، تو بید اد هو پد

کن مه ایشته = و هرگاه کسی تو را بزند، تو به نوبه خود او را مزن و اگر کسی از تو

انتقام بگیرد، تو باید از او انتقام مگیری

او که رشک پد تو بَرَن = و اگر کسی بر تو رشک برد یا اگر بر تو رشک برند

او چاواگان کد ابر اسنگ وَاَرَن ورنده = و مانند آن که هر گاه بر سنگی باران بیارد

گریف از بَزگ = رهایی یافتن از شرارت (بزه)

ادیاور - کمک

زَوَر - نیرو، زور، توان

اود هاوین واران ها اسنگ ویداختن نی شاهند= و درست مانند آن که هرگاه بر سر
سنگ باران بیارد.

پیداگ بود= پیدا بود

تار- تاریکی

نی شاید- نشاید

اگاد هیم- آمدم

فرمان

درختان من کرد بارور

دیدم= دیدم

پاد هو شب چه شمت= در آن شبه شب

کس- کسی

چیز

ایوز- کدامین، عوض

آن گون= آن گونه، همان گونه

چاند= چند

اید= این جا

اود= آن جا

پس

مرد

ایست

اندر وهشت که تو نام بر آیی اواگون بودستان اهاد چاواگون ایم من بودستان= [آیا] اندر

بهشت که تو در باره آن به من سخن می گویی، بوستانی چون بوستان من بود؟

خفت

اوشان- آن ها، ایشان

نی پرمایم که= فکر نکنم که

انداگ= اندوه

چه شان= چه سان

تیرگیستر = تیز تر

وتر = بدتر

پریوز = پیروزی

چه وسند = به خاطر چه؟

او-یک

دو

هری-سه

چفار = چهار (شاید از زبان های ایرانی خاوری برگرفته شده باشد)

چوهار، چوهارم = چهارم

شوا- شش

هشتم

از پس

تان- از شما (مانند شهر تان، کشورتان و...)

شان = از آن ها

ایشنو- بشنو

اشنوید = بشنوید

تو آگدی؟ = تو آمدی؟

من خفت ایستم = من خواب هستم

فرمودن

گرفت = گرفت

کیرد = کرد، نمود، انجام داد

هیشث = گذاشتن، رها کردن، هِشتن

دید

خندان

مانند

زیر = زیرک

کار

هم وردیشن = همایش، گردهمایی، نشست، جلسه
 [جالب است، «یشن» درست مانند زبان انگلیسی]
 شناس = شناختن، شناس
 چَم - از مصدر چمیدن، راه رفتن
 وِژند - زیان، گناه
 وِژند گار = بزهکار، بد کردار، زیانکار
 تم = تاریکی
 [در زبان پشتو هم تورتم = تاریکی و سیاهی]
 ابیاد = یاد
 همچهرگ = همچهره، همانند
 خَش = خوش
 بوی
 چشم
 رزمیاز = برانگیزنده رزم، رزمیار
 شرگ زدگ = شیر زاد، بچه شیر
 زی، زاد = فرزند، زاده
 [در زبان پشتو هم زی به معنای زاده است]
 برد
 نیواز = نیوازش (واز - آواز، گفتار نرم و آرامشبخش و دوستانه)
 آخیز = برخاستن
 فراز شد = برخاست، به پا خاست، بلند شد
 شدن = رفتن (آمد و شد)
 نام بردن
 کد توران شاه اد اژدان ایم سخن اشنود = هنگامی که توران شاه و درباریان (آجودان ها /
 یاوران) این سخن بشنودند
 فرشتگان
 آموزاگ = آموزگار

دین

آبادان = آبادان

ژیوار = زنده جاویدان، بی مرگ،

[در زبان روسی هم ژیف به معنای زنده است]

شب

پاد هو شب چه شمبت = در آن شب شنبه

چیز نی است چه خوژ (خوش) = چیز خوش آیندی نیست.

نوگ شهر = شهر نو

شهواری = شاهانه، شهوار

از بابل زمیگ = از بابل زمین

یزد، یزدان = پروردگار، آفریدگار

اروان = روان، ارواح

[به گونه ای که دیده می شود، روح عربی از روان پارتی گرفته شده است.]